

جوان

شماره دوم - ۱۳۵۷/۸/۲۴ - پیا ۳۰ ریال

نگاهی بتاریخ فردا

دکتر علی شریعتی



دکتر علی شریعتی: آغاز بیداری و ...

کوپر
چرا باید کرد؟

دکتر علی شریعتی

مذهب

علیه

مذهب

دکتر علی شریعتی

خدا حافظ شهر شهادت

دکتر علی شریعتی

پدر،
مادر،
ما
منتصمیم

پدر،

مادر،

ما

منتصمیم

دکتر علی شریعتی

مذهب



جوامع دندانپزشکی جهان
بکار بردن ترکیبات **فلورااید** در خمیر دندان
را تأکید کرده اند.

خمیر دندان پافه برای جلوگیری از
کرم خوردگی و فساد دندان

محتوی **اس اف پی فلورااید**
(پیشرفته ترین ترکیب **فلورااید**)

بیانگ چنگ بگوئیم آن حکایتها
که از نهفتن آن دیگ سینه میزد گوش
حافظ

حرف اول

چرا مجله «جوان» در سه
هفته گذشته منتشر نشد؟
ما به اعتصاب حق طلبانه همکارانمان
پیوستیم و از انتشار «جوان»
خودداری کردیم
«شرح را در صفحه ۲۹ بخوانید»

... اینک استوار و مصمم در کنار شما هستیم

سراسر هفته‌ای که گذشت. همه‌ی
لحظه‌های عزیز ارجمندش، به خاطر همه‌ی
ما خواهد ماند. این موج بلند عاطفه و
سهرپایی. این پاسخی که شنیدیم. این
دستهای سرشار و گرمی که بسوی ما دراز
شد. چیزی نیست که بتوان به فراموشی‌اش
سپرد و در یک کلام ما اجر خویش را گرفتیم
و اینک مصمم‌تر و استوارتر و با ایمان
به‌دانی و دلیری و آگاهی ملت‌مان قدمهای
بعده‌ی را بر راه می‌گذاریم. چرا که یکبار
دیگر بر این یقین سهر تأیید خورد که
مردم ما آگاه و هوشیار، روشنائی را از
ظلمت و بدی را از خوبی و صداقت را
از دغلی و دورویی به خوبی و روشنی تمیز
میدهند و هرگز باور حقیقت جوی آنها
تحت تأثیر هیچ عاملی غبار ناآگاهی را
نخواهد پذیرفت و این را در همین حیطه
کار کوچک اما مسئول خودمان و با انتشار
«جوان» بیشتر و پیشتر دانستیم چرا که
شور استقبال شما فراتر از این حرفها
بود. مجله در همان ساعات اول انتشار
نایاب شد و ما را از اینکه نمی‌توانستیم
به‌کسان دیگری که خواستار مجله بودند
جواب مثبت بدهیم شرمند کرده ولی استقبال
و گرمی محبت و عواطف شما سرمایه
معنوی عظیمی برای ما فراهم ساخت و با
همین سرمایه است که «جوان» را مسئول‌تر
و شکوفاتر و غنی‌تر و با حکمت و جدان
و شرافت یک روزنامه‌نگار اصیل بشما
عرضه خواهیم کرد و آن پیمانی را که
در هینجا و در اولین شماره با خدای
خویش بستیم همواره بخاطر خواهیم داشت
و همچنان در راه حقیقت‌جویی و حقیقت-
گویی به پیش خواهیم رفت و از هیچ مانع
ورادعی هراس نخواهیم داشت چرا که اینک
می‌دانیم دستهای گرم شما در کنار ماست
و محبت بیدریغ و بی‌شائبه شما پشتیبان
و یار و مددکار ما.

در سراسر هفته گذشته، ۲ شماره
تلفنی که داریم لحظه‌ای از صدا بازماند

و آنچه بگوش ما رسید صدای رسا و
مصمم و پرطنین و پرعاطفه شما بود. ما
را راهنمایی کردند. بعضی ایرادهائی
داشتند که بازگو کرده‌اند بعضی به‌سیر
و سردبیر مجله خرده گرفتند. بعضی
در باره یک آگهی که در مجله چاپ شده
تذکراتی دادند. بعضی گفتند که منتظر
می‌مانند که آیا راه ما همان خواهد بود که
نشانه‌های آن در اولین شماره مجله متبلور
بود، بعضی یکسره تأیید و تحسین بودند.
بعضی شمشیر اتهام بدست داشتند و بعضی
میخواستند که سیاسی‌تر بشویم و بعضی
بعکس نظر می‌دادند که جنبه‌های فرهنگی
«جوان» قوی‌تر شود و بعضی دیگر نیز با
هیجان میخواستند که «تندتر» باشیم و در
نهایت و دیدگاههای مثبت و محبت‌آمیز
بسیار فراتر از انتظار مایه و شرمندمان
کرد و ما امید بخشید و بما نیرو
داد و توانائی و عزم و اراده‌امان را
استوارتر کرد و حالا در راه هستیم و به

جلو می‌رویم و همچنان امیدوار به عنایت و
لطف خداوندی و امیدوار به دستهای گرم
و سرشار و مهربان شما که احساس
می‌کنیم در کنار ماست و یاور ماست و
مددکار ماست و بزرگترین نیروی هدنده ماست.

... و چند یاد آوری:

جوان به چاپ دوم رسید

و چند کلام دیگر هم لازم دیدیم که
با شما در میان بگذاریم:
- مجله در تهران در همان ساعات
اولیه انتشارش نایاب شد و حتی نایابی
مجله مجال نداد که در بخشهایی از غرب
تهران و مناطق شمیران آنرا توزیع کنیم.
در شهرستانها نیز در ساعات اول انتشار
مجله، بگرمی از آن استقبال شد و نایاب
گردید و نمایندگان مجله از ما تقاضای
ارسال تعداد بیشتری مجله کردند که
متأسفانه در دسترس نداشتیم. انشاءالله
شماره دوم را برای آنها به تعداد بیشتری
می‌فرستیم که جوابگوی درخواست آنها
باشد با اینهمه چون در تهران و شهرستانها
آنقدر تقاضا زیاد بود که موجب شرمندگی
ما شد، مجله را به چاپ دوم رساندیم که
در حدمقدور بتوانیم جوابگوی درخواستهای
مردم باشیم.

- چند تن از خوانندگان بما تلفن
کردند که درباره کسانی که در این سالها
صاحب مقام و مسئولیتی بوده و دست به
چپاول زده‌اند اسنادی در اختیار دارند.
ضمن اینکه برای انتشار آنها آماده هستیم
توصیه می‌کنیم با مقامات قضائی و
مخصوصاً آقای هاشمی دادستان نیز تماس
بگیرند.

- گروهی درباره سهام مجله
پرسش‌هایی کردند و داوطلبی خود را
برای خرید سهام اعلام کردند. بعضی
آنها می‌رسانیم که پس از تهیه اساسنامه
شرکت جزئیات امر را به آگاهی خوانندگان
«جوان» می‌رسانیم.

مجله هفتگی

جوان

«سیاسی - مردمی»

«فرهنگی هنری»

از انتشارات شرکت سهامی جوان

صاحب امتیاز و مدیر:

حسین سرفراز

سردبیر: ستار لقانی

شماره دوم - جمعه ۲۴ آذر

۱۳۵۷ - قیمت ۴۰ ریال

تفاتی: خیابان آریزنهاور - مقابل
دانشگاه صنعتی آریزهاور - خیابان
نوردیده (انتهای خیابان) - کوچه

راهور شماره ۷

آشنائی پستی: منطقه ۱۷ صندوق پستی
۷۱۲۱۵۱

تلفن‌ها: ۹۶۴۴۴۴-۹۶۵۵۳۳

جانب: شرکت افست (سهامی عام)



ایران

توضیح و پوشش

پیوستن ما به اعتصاب حق طلبانه مطبوعات طعا با توقف انتشار مجله همراه بود و ناگزیر بعضی از مطالب ما که قبل از آغاز ماه محرم تهیه و صفحه بندی شده است. اندکی از رویداد های روز هفته فاصله گرفته و مخصوصاً از نظر کمبود جا ممکن بود که نسبت به تجزیه و

تحلیل ماه محرم، ماه عاشورا و ماه انقلاب حسینی، بصورت مشروح مطلب داشته باشیم. ضمن پوشش واز آنجا که سخن گفتن درباره فلسفه قیامشادت آمیز و شهادت پشواى بزرگمان حسین بن علی «ع» هیچوقت دیر نیست. نگاه به این انقلاب و آنچه را که باید در این ایام از این انقلاب بیاموزیم به شماره های بعدی موكول می کنیم...

محرم...

محرم، ماه بزرگداشت خاطره قیام حسین بن علی، فرزند قهرمان جامعه بشری. مرد همه ی اعصار و قرون، انسان والا، انقلابی کبیر و آغازگر راه عدم نمکین و عدم تسلیم در برابر جباران زمانه و... آغاز شد و با حادثه آغاز شد، حادثه بی که خون در پی داشت... خون جوانان بی گناه و نوجوانان معصوم. که هفته آتی پیرامون آن گزارش های کاملی، بدست چاپ خواهیم داد. و نیز محرم، ماه شهادت سرور آزادگان، شهید بزرگ تاریخ جهان، با سوگواری یکبارچه مردم ایران آغاز شد و ایران یکبارچه عزادار بود... و سوگوار برای «مرتد» و «مردانی» که دلاورانه علیه ظلم و فساد قیام کردند، شهید شدند و از خون اشان لاله های سرخ آزادی برآمد. و سرود آزادی و آزادی فضا را پر کنند. و مردم بر شهیدان راه حق، درود گفتند و نیز سوگوار بودند...

تظاهرات...

گزارشها می گوید که تظاهرات همچنان در سطح کشور ادامه دارد. و مخصوصاً قبل از آغاز ماه محرم شیراز و مشهد و گسگان از جمله شهرهای بودند که شاهد تظاهرات و راهپیمایی عظیم و خونین مردم بودند. گزارشها همچنین حکایت دارد که اگر چه در برخی از شهرستانها دامنه تظاهرات بعثت خشونت اندکی کاهش یافته است. اما این موج با فرارسیدن ماه محرم دوباره شروع شده است و گفتنی است که عدم انتشار روزنامه ها بیشتر کم سبب شده است که مردم از کم و کیف این تظاهرات و تلفاتی که بر جای گذاشته میشود بی خبر بمانند اما این بی خبری دلیل نبودن خبر نیست...

ائتلاف ملی...

در حالیکه دولت ارتشید از هاری از دو مجلس رای اعتماد گرفت و بحث درباره برنامه دولت وی در دومجلس سریع بود و مجلس سنا تنها یک جلسه به رسیدگی به برنامه دولت و دادن رای اعتماد اختصاص داد، در محافل سیاسی همچنان بحث درباره دولت بعدی شدت شتیده میشود. از هاری در سخنان مفصل خود در شورا و سنا سعی داشت که تاکید کند که دولت وی در چارچوب قانون اساسی عمل خواهد کرد و مخصوصاً سعی داشت بگوید که اعضای کابینه او بجز چند نفر بقیه غیر نظامی هستند و بنابراین،

پارلمان

مجلس بدلیل رای اعتماد به دولت از هاری وضع مخصوصی بخود گرفته است. بدین ترتیب که وکلانی که قبلاً بصورت اصولی بانحوه کار دولت شریف امامی مخالفت داشتند اینک نیز با همان شیوه با دولت نظامی در مخالفت هستند چنانکه ۴ استیضاح از دولت از سوی بنی احمد، دکتر مشیر و گروه پان ایرانیست به مجلس تقدیم شده در این میان بعضی از وکلا که در ۴ سال گذشته اصلاً خبر و آثری از آنها نبوده است برای جلب نظر موکلین خودشان و اینکه هنوز زنده اند به سخنرانیهای مبرازند که چیزی جز کلسی بافی نیست. در یک تحلیل مخالفت زبانی در مجلس بدولت و خشونت ها زبک است ولی به هنگام رای مخالفان زبانی همه به موافق تبدیل میشوند و این یعنی شیوه های منافق که هم دولت را راضی کند و هم ملت.

مطبوعات

کشور همچنان فاقد روزنامه های خبری جدی است و سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مجذاهه برای گرفتن تعهدی که فضای آزاد مطبوعاتی را برای قلمزنان فراهم کند پایمردی می کند. اعلام اعتصاب سندیکا در عین حال با تأیید محافل مردمی رو برو شد. و از آنجمله بود پشتیبانی جبهه ملی و نیز جنبش دکتر حاج سیدجوادى سندیکا همچنین انتشار به اقدام بولتن اعتصاب کرد و کاندید مطبوعات و مردم را در جریان اقدامات خود قرار دهد و نکته دیگر اینکه دو موسسه اطلاعات و کیهان اساساً در موسسات خود را بستند و به کادر تحریری و اداری و فنی خود اعلام کردند که بعد از ۱۵ محرم به محل کار خود برگردند. در این میان بعضی از ناظران می گویند منابع دولتی نیز چندان بی میل با عدم انتشار روزنامه های صبح و عصر نبوده زیرا اخیراً این نظریه داده شده بود که روزنامه ها نقش تحریک آمیزی داشته اند و عدم انتشار آنها جلو تحریک احساسات را گرفته است.

انعکاس

ایسران همچنان بعنوان مرکز خرساز جهان باقی مانده است. اگر چه احساس میشود که نمایندگان مراکز خبری و مطبوعاتی که به ایران آمده اند نمی توانند به سبوت گذشته انجام وظیفه کنند. با اینهمه اخبار مربوط به ایران و تفسیرها و گزارشها و مقالاتی که در زمینه رویدادها و موفقیت ایران نوشته میشود همچنان جای عنده و نمایی در صفحات مطبوعات جهان و رادیو و تلویزیونهای جهان دارد.

مبارزه با فساد

مبارزه با فساد اینطور که از سخنان و فعالیت های منابع وازگانه های قضائی برمی آید دلمشغولی اساسی دادگستری است. منابع قضائی می گویند دو مسئله اساسی بعنوان مشکل هم اکنون روبرو روی دادگستری قرار دارد که بدون رفع آن دشوار است که دادگستری بتواند وظایف خود را به درستی و خوبی انجام دهد. این دو مشکل یکی سلب بسیاری از اختیارات از دادگستری است که نمونه آن انحلال سازمان بازرسی کل کشور و قراردادن بازرسی شاهنشاهی بجای آنست مشکل دیگر دادگستری کمبود کادر مجرب قضائی و اداری است که در سالهای اخیر یا از دادگستری استعفا داده اند و یا به صورت زود هنگام خود را بلز نشسته کرده اند اینطور که وزیر دادگستری گفته است برای رفع هر دو این مشکل اقداماتی انجام میشود و تقدیم لایحه تاسیس مجدد سازمان بازرسی کل کشور و انحلال سازمان بازرسی شاهنشاهی و همچنین لایحه بازگشت کادر مستعفی و بلز نشسته دادگستری را از نمونه همین اقدامات می دانند در همین حال دایرهای تهران پرونده های زیادی مربوط به فساد را در دست بررسی دارد و احیاناً پایان یافتن این بررسیها منجر به دستگیری عده ای دیگر از مقامات بلند پایه سابق و نیز چهره های معروفی از بخش خصوصی خواهد شد.

بودجه‌های محرمانه در چه راهی خرج می‌شود؟

● یک سؤال و یک دنیا جواب

دکتر مرتضی شیراز دولت شریف امامی سؤال کرده بود که بودجه محرمانه وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی چقدر است و به چه مصرفی می‌رسد. با اینکه عمر دولت شریف امامی اجازه نداد که به این سؤال پاسخ داده شود اما اگر هم شریف امامی یا هر نخست‌وزیر دیگری هم مصدر کار بود و باقی معاند نمی‌توانست به این سؤال پاسخ دهد چرا که آنقدر در بودجه‌های محرمانه سازمان‌های دولتی در سال‌های اخیر لغت‌ویس شده است

که به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند قابل دفاع یا حتی قابل طرح باشد. پشت پرده‌ایها می‌گویند اگر نخست‌وزیری جرئت کند و ارقام بودجه محرمانه و موازن مصرف آنرا منتشر کند بلافاصله کپکشان از فساد و حیف و میل بر ملا خواهد شد چرا که وزراء و مسئولان در سال‌های اخیر، هر جا که با مقررات اداری دوبروشده‌اند یا آنکه نخواسته‌اند از حیف و میل آنها، فصولیاتی‌ها یا خبر شوند بلافاصله به بودجه محرمانه دستبرد زده‌اند چرا که دخل و تصرف در بودجه محرمانه هیچ‌گونه معیار و ضابطه‌ای ندارد و به‌هیچ‌سند و مدرکی هم احتیاجی نیست. پشت پرده‌ایها می‌گویند در زمان نخست‌وزیری هویدا چندین میلیون تومان گل از گلخانه خانم امامی همسر سابق وی خریداری شده است و نمونه دیگری که همین محافل می‌گویند یکی از مدیران سابق شرکت واحد اتوبوسرانی که خدارحمش کند يك بار دستور داده بود که برای خرید گل و نثار آن پانصد هزار تومان پرداخت کنند.

عواقب مخالفت شهرستانی

● آیا بین اعتراض و مخالفت شهروستانی و استعفای آموزگار و شریف امامی از نخست‌وزیری ارتباطی وجود دارد؟

در پشت پرده هنوز هم گفتگو از نامه معروف و اعتراض آموزگار شهردار تهران به شریف امامی و علت و انگیزه آنست. در آن نامه شهروستانی به شریف امامی بابت حادثه خونین ۱۴ آبان در دانشگاه اعتراض کرده بود. و اما بد نیست درباره شهروستانی بدانید که روزی که هودا، جای خود را به آموزگار واگذار کرد. اولین دستور آموزگار، برکناری نلامرضا نیکبایی از شهرداری تهران بود و بلافاصله هم انجمن شهروندان به اشاره نخست‌وزیر تشکیل جلسه داد تا شهروستانی را که در شمال کشور به استراحت پرداخته بود بعنوان شهردار انتخاب کند و این چنین هم شد. جواد شهروستانی هم در تمام مدت حکومت آموزگار، بارها در جلسات انجمن شهر از رفتار دموکرات‌مانانه نخست‌وزیر و از اینکه به همه پیشنهادات شهرداری جواب مثبت می‌دهد، اظهار قدردانی میکرد اما ناگهان در یکی از جلسات انجمن شهر جواد شهروستانی با قیافه‌ای بر-

افروخته از دولت به شدت انتقاد کرد و گفت «اگر وضع به این منوال باشد، من از اعضای محترم انجمن شهر خواش می‌کم که مرا از خدمت در شهرداری «معاف» سازند و ناگهان چند روز بعد، آموزگار «رفت» و شریف امامی جای او را گرفت و در پی نگذشت که جواد شهروستانی در انجمن شهر به تعریف از شریف امامی پرداخت که: با گسترش محدوده شهر تهران، به این بازی محدوده و خارج از محدوده پایان داده و مردم تهران را از شهر «محدوده» رها ساخته است. اما ناگهان يك روز بعد از حادثه دانشگاه یکی از دوستان شهردار در خارج از شهرداری محتوای نامه او را خطاب به شریف امامی که «تا کی این ملت باید خونبهای ادامه کار شما را بپردازد» در اختیار روزنامه‌های اطلاعات و گنبدان گذاشت و عجب اینکه همان شب که متن نامه جواد شهروستانی خطاب به نخست‌وزیر منتشر شد و روز بعد هم شریف امامی از نخست‌وزیری «استعفا» کرد!

امینی: همچنان در فعالیت

● می‌گویند که لیست کابینه ائتلافی هم تهیه شده بود

دکتر امینی که قبل از تشکیل دولت نظامی، حتی لیست کابینه خود را هم تهیه کرده بود بعد از يك سکوت کوتاه مدت مجدداً فعالیت خود را برای تشکیل يك دولت ائتلافی آغاز کرده است.

پشت پرده‌ایها می‌گویند قبلاً قرار بود که در کابینه دکتر امینی یکی از نمایندگان جنگالی مجلس بعنوان وزیر اطلاعات و جهانگردی و یکی دیگر از نمایندگان قرض و محکم مجلس بعنوان وزیر مشاور در امور اجرایی و پنج نفر از اعضای

شیخ بهائی‌ها: یکی در لندن و یکی در زندان

شیخ بهائی رئیس اسبق اتاق اصناف که از همدستان نزدیک ارتشند نصیری بوده است و از مدتها قبل به‌بهانه معالجه به خارج از کشور فرار کرد هم اکنون در هتل هیلتون لندن زندگی می‌کند. وی که متهم به فساد و سوءاستفاده کلان است بعد از فرار بوسیله نامه‌مثنی سابقش در اتاق اصناف را به لندن فرا خواند و در آنجا مراسم عقد و عروسی بعمل آمد و فعلاً دارند ماه عسل خود را می‌گذرانند... و اما بدیست بدایند که رضا شیخ بهائی معاون سابق شهرداری تهران در زمان نیکبایی هم که اخیراً دستگیر شد و اسمش هم در لیست کسانی که میلیون، میلیون پول از کشور خارج کرده‌اند دیده می‌شود، باندازمای منظره به‌دیانت بود که بهشتی از سادس‌دلان روی درستی او حاضر بودند که قسم بخورند. نقل است که شیخ بهائی ماهی یکبار سفره حضرت عباس در خانه‌اش می‌گستراند و عده‌ای را دعوت می‌کند و خلاصه حالا معلوم شده که ظاهرش با بطش هزار فرسنگ فاصله دارد.

چهار صد میلیون

تومان پورسانت؟

● از کمند تا بلیت‌های بخت آزمایی

بابت تبلیغات بانک عمران دریافت داشته صحبت میشود. فرهاد هرمزی که خود را پدر تبلیغات جنگالی در ایران می‌نامید به دنبال ماجرای تبلیغاتی کمند قا خرخه مقروض شد تا اینکه بتاتر روابطی تبلیغات بلیت‌های بخت آزمایی را باو دادند و از همین راه میلیونها تومان پول که باید بصرف امور خیریه می‌رسید باسم پورسانت به وی داده شد و ظاهراً در این روزها که صحت از رسیدگی به حسابهای گذشته است رسیدگی به حسابهای گذشته سازمان فاکویا از نظر دور نمانده است

● پشت پرده‌ایها خبر می‌دهند که جمع پولی که باسم پورسانت فروش بلیت‌های بخت آزمایی به جیب فرهاد هرمزی صاحب کانون تبلیغاتی فاکویا ریخته شده به چهار صد میلیون تومان بالغ میشود و علاوه بر این از پورسانت کلانی که وی

چند معما...

فراز علی رضائی از کشور و همچنین فرار منصور باسینی که ساعتی بعد از اینکه مجلس شورا رای به سلب مصولیت از او داد دیگر کسی رنگ او را ندید و همچنین فرار عده دیگری که متهم به فساد هستند، هنوز بعنوان معما مطرح است. پشت پرده‌ایها می‌گویند بعد و یا به‌سبب نسبت به جلوگیری از فرار، فرازبان «فعلت» شده است و آقایان که از تله رهانده‌اند فعلاً در خارج به‌خوشی‌گذرانی مشغول هستند و گزارشها می‌گویند که سروکله آنها در این ایام در کاربنوهای پاریس و لندن زیاد دیده میشود.

... در حواشی

از: حواشی نویس

حقوق بگیران...

● صحبت از لیست حقوق بگیرانی است که سالهای متعددی از بودجه سری نخست وزیری مقرری کلان دریافت میکرده‌اند. می‌گویند این حقوقها در زمان هویدا برقرار شده و پرداخت آن تا زمان نخست وزیری آموزگار ادامه داشته است. «حواشی نویس» می‌نویسد در این لیست نام چندتن از سرچینیان مطبوعات دیده میشود که بعضی از آنها هم اکنون در وصف «مبارزان» قرار گرفته‌اند.

غرامت...

● در حالیکه بسیاری از نشریات قدیمی انتشار خود را از سر گرفته‌اند و با اصلاح از محاق توقیف اجباری خارج شده‌اند. «حواشی نویس» خبر می‌دهد که هنگامی که در دولت هویدا حکم به تعطیل این نشریات صادر شد به صاحبان آن مبلغی بین ۳۰۰ هزار تا یک میلیون تومان بعنوان خسارت پرداخت شد و این علاوه بر بازخرید کادر اداری و تحریری این نشریات بوده و جالب آنکه در آن موقع بعضی از مدیران حتی اسم پیشنهادی و کفایت خانه و بعضا همسران و بستگان خویش را در لیست کارمندان قرار دادند که به آنها هم بعنوان بازخرید مبلغی داده شد و جالبست که در میان مدیران نشریات رحیم زهتابفرید مدیر اراده آذربایجان و علی اکبر صفی پور مدیر امیدایران تنها مدیرانی بودند که حاضر به دریافت خسارت نشدند و حتی زهتابفرید چهارصد هزار تومانی که برای او صادر شده بود با یادداشتی برای وزیر وقت اطلاعات پس فرستاد و نوشت: روزنامه من دکان بقالی بوده است که با تعطیل آن میخواید بمن سرفشلی بدهید!

در انتظار...

● «حواشی نویس» اطلاع پیدا کرد که امتیاز ۸۰ روزنامه و هفته‌نامه جدید و قدیم که اکثر آنها در گذشته دور یا نزدیک منتشر می‌شده‌اند. صادر شده و اینان هم اکنون اجازه انتشار را در دست دارند اما ظاهراً اکثر این مدیران ترجیح داده‌اند که منتظر بمانند که «اوضاع چگونه خواهد شد». در هر حال نشریاتی که تاکنون و بعد از تحولات اخیر منتشر شده‌اند بدین قرار است: عجلات فردوسی و سپید و سیاه و روزنامه‌های مهر ایران، مردمبارز، آهنگ سیاسی، اراده آذربایجان، سیاست ما، آتش، دیپلمات و جوانمردان.

لیست...

● لیست معروف درباره کسانی که در نوسه ماهه اخیر مبلغ کلانی ارز از کشور خارج کرده‌اند، هنوز هم پیش و کم مورد بحث محافل است. برخی حرف منابع رسمی را قبول دارند که این لیست جعلی است و برخی می‌گویند اگر هم این لیست صد در صد با واقعیت منطبق نباشد تردید نباید کرد که در این ایام مقاصت با اصطلاح عالی‌رتبه وطنشان را در چندان گذاشته و بصورت ارز از کشور خارج کرده‌اند. البته کسانی نیز بوده‌اند که مصرأ خارج کردن پول را از کشور تکذیب کرده‌اند و از آنجمله است جنتی‌امور کار که از آمریکا طی تلگرامی که به تهران مخابره کرده در آن نوشته است: این جانب بنام یک ایرانی یا کدامین که زندگانی خود را در راه خدمت به هم‌پیمانم و در نهایت درستی و تقوی و سپین پرستی گذرانده‌ام و قاپای مرگ هم رفتم از اینکه اسبابی شرافتمند و خدمتگزار را هم میخواهند بدینسان بدنام کنند شدیداً متاثر بوده و تقاضا دارم به این اتمام که دروغ محض است رسیدگی شود تا

سپه‌روی شود هر که در او غش باشد... در هر حال خیلی‌ها در انتظار پایان تحقیقات دادسرای تهران هستند که شاید حقیقت امر را روشن کند.

تحلیل سنا...

● با سلب محویت از علو رخصالی و دستگیری غلامرضا نیک‌بی که اولی سنا تور انتخابی! و دومی انتصاب بود. و همچنین با انتصاب سنا تور سپید وهرام به استانداری آذربایجان غربی و سنا تور سپید پالیزبان به استانداری کرمانشاه، تعداد سنا تورهایی که یا مرده‌اند و یا بعلت قبول پست‌های دولتی از سنا خارج شده‌اند به حدود یک پنجم تعداد کل سنا تورها که ۶۵ نفر است رسید. در همین ایام اخیر علاوه بر پالیزبان و وهرام، شریقاغامی، دکتر مرشد، دکتر مژده‌ای، بزدان‌پناه و دکتر مجیر علوی بعلت قبول سمت‌های دولتی از جمع خارج شده‌اند، دو گذشتگان نیز عبارت بوده‌اند از رسول پرویزی، سنا تور اکبر و دوسه نفر دیگر. در حال حاضر تعداد سنا تورها چهل و چند نفر است که یک نفر از آنها یعنی سنا تور جلالی نائبی در نقش مخالف ظاهر میشود.

«جولده»...

● تشکیل انجمن طرفداران هویدا در فرانسه و انتشار بیانیه‌ای از طرف آنها که در روزنامه موفوند هم چاپ شده و امضای دو نخست‌وزیر سابق چند وزیر سابق دربار آن دیده میشود. در محافل داخلی بعنوان یک «جولده» مورد بحث است و قسمت خنده‌دارتر آن، آنجاست که از هویدا بعنوان رحلی صادق، آزاده و با روحیه مردمی و بشری اسم برده شده است. البته دم خروس از آنجا پیدا است که در اعلامیه نوشته شده است «نامبرده از بهترین دوستان فرانسه بشمار رفته و بویژه نهایت همکاری و همراهی را با ما داشته است...» حواشی نویس می‌نویسد لابد عقد قرارداد چندین میلیاردی با فرانسویها برای ساختن مترو تهران را باید بعنوان نشانه «از بهترین دوستان فرانسه» بودن بحساب آورد.

احزاب...

● در ماههای اخیر، دهها نفر از سیاستمداران فعال با بازگشته مدعی شدند که به رهبری خودشان «حزب» تشکیل داده‌اند و بهمین دلیل هم هر روز بیانیه و اعلامیه‌ای بود که در کوچه و پس‌کوچه‌های تهران توزیع میشد که از تشکیل یک حزب تازه حکایت میکردند اما در هفته اخیر همه این احزاب خلق الساعه «جا» زده‌اند و معلوم نیست که تشکیل دهندگان آنها چه شدند و کجا رفتند.

دستبند آهنی...

● موقعی که رسول رحیمی رفیق شفیق هویدا و یار قدر از تشبید نصیری، اتاق اسنای تهران را «تپوله» خود ساخته بود دستور داده بود که مقداری دستبند آهنین خریداری کنند تا پیشه‌وران «مخالفت» را با دستبند به اتاق اسنای بکشانند در اجرای این دستور، رئیس اجرائیات اتاق اسنای کتباً تقاضا نمیکند که «مسئول حلقه دستبند قبلی برای دستگیری پیشه‌وران متخلف خریداری شده اما رئیس فعلی اتاق اسنای که در آنسوی «معاونت» رسول رحیمی را داشت، بدون اطلاع از دستور «رئیس» با خرید دستبندها «مخالفت» میکند. و بلافاصله مراتب با اطلاع ریاست اتاق میرسد. اما قبل از آنکه آخرین تصمیم گرفته شود، رسول رحیمی از کار بر کنار و سپس دستگیر میگردد.



سادات: منزوی میشود



بگین: سرسختی

کلتر: فشار

مصر: صلح با اسرائیل و انزوای در جهان عرب

● پیمان در شرف امضا چیزی جز یک پیمان صلح دو جانبه بین مصر و اسرائیل نیست.

«هواری - بومدین» رئیس شورای انقلاب الجزایر، مرد برجسته جهان سوم و یکی از مبارزان خستگی ناپذیر استقلال وطنی، الجزایر، پس از یک بیماری طولانی و در حالی که پزشکان بسیاری از کشورهای مختلف برای نجات جان او تلاش میکردند به پایان راه رسید و در شرف مرگ است.

بومدین یک نظامی برجسته بود که در اوج قیام مردم الجزایر علیه استعمار فرانسه جنگهای ملی و میهنی را بر ضد سربازان ژنرال ساوان فرانسوی رهبری میکرد. در این جنگ مردم الجزایر قربانی بسیار دادند. اما خونهایی که بر زمین ریخته شد در برابر عظمت آرمان استقلال طلبی آنها هدیه ای بود به فرزندان ستم کشیده ای که باقیام خود علیه استعمار در طلب آزادی و استقلال بودند و سرانجام خون قربانیان بصورت آزادی و رهائی الجزایر شکوفا شد و بند از پای مردم مبارز الجزایر برداشته شد و به هنگامی که ارتش سری فرانسه همچنان قصد کشتار استقلال طلبان الجزایری را داشت موج مبارزه مردم الجزایر چنان عظیم بود که فرانسه با همه ی قدرت خود در برابر آن تاب تحمل نیاورد و بدنبال تحولات داخلی این کشور ژنرال دوگل زمام کشور فرانسه را بدست گرفت و یکی از اقدامات خردمندانه او قبول ناگزیر استقلال الجزایر بود و پس از این تسلیم رهبران انقلاب الجزایر نظیر فرحت عباسی و بن بلا از تبعید به کشور خود بازگشتند و پرچم پیروزی برافراشته شد و پس از تشکیل یک دولت موقت به رهبری فرحت عباسی، بن بلا، یکی از جوانترین و پرشورترین رهبران جنبش استقلال طلبی این کشور به رهبری کشور رسید و فرماندهی ارتش را نیز سرهنگ هواری بومدین به عهده گرفت اما دیری نگذشت که بومدین - بن بلا را کنار گذاشت و خود رهبر کشور شد. از آن پس بن بلا در ویلائی در شمال الجزیره در بازداشت باقی ماند و کتاب نوشت و کتاب خواند و بومدین الجزایر پس از استقلال را در صحنه بین المللی بعنوان یک کشور ضد استعماری و عضو برجسته در اردوگاه جهان سوم باز شناساند.

بومدین تا آخرین روزهای زندگی سراسر مبارزه اش به آرمان ضد استعماری خود وفادار ماند و همواره برای مردم ستم دیده ای که علیه ظلم و استبداد و دیکتاتوری می جنگیدند دوست و یاری دهنده ای صمیمی و وفادار بود. و می توان گفت که زندگی و نجات و چند ساله او یکسره وقف مبارزه ای شد که خاطره شکوهمند آن در تاریخ مبارزات ضد استعماری مثل شرق باقی خواهد ماند و اینک نیز پرستی اساسی اینست که الجزایر بدون بومدین چگونه اداره خواهد شد؟ و آیا سرزمینی که دردآمان خود فهرمانان مبارزی نظیر جمیله بسوانا پرورانده اند، فرزندان قهرمانش منحصراً به بومدین خواهد بود و یا مبارزان دیگری راه او را ادامه خواهند داد؟

... و چنین باد.



● بومدین:

راه او را چه کسی ادامه میدهد؟

بومدین:

پایان مرد

ضد استعماری

* در حالیکه چنین وانمود میشود که امضای پیمان صلح مصر و اسرائیل با مشکل روبرو شده و گزارشها حکایت میکند که موضع مصر سخت تر شده و انوسادات و هیات نمایندگی مصر در مذاکره با گروه اسرائیلی یا فشاری دارند که پیمان صلح باید در ارتباط با مسئله کلی ستیز اعراب و اسرائیل و بخصوص خودمختاری غرب رود اردن و نوار غزه به امضا برسد. ناظران آگاه تر نظر دارند که باهوی جنجالی که در گرفته امضای

پیمان صلح بین مصر و اسرائیل امری قطعی است. و این اقدام در نزد توده های عرب که مصر سالهای عبدالناصر را پیشاپیش جبهه مبارز عرب میدیده اند، چیزی جز خیانت نیست و مخصوصاً رهبران عرب بعد از کنفرانس بغداد بر این امر تأکید کردند آنها اقدام سادات را خیانتی مسلم به آرمان اعراب میدانند و بارها گفته اند که رئیس جمهوری مصر از پشت به کشورهای نظیر سوریه که بخش مهمی از خاک آن ها اکنون در اشغال اسرائیل است خنجر زده است. آنها مخصوصاً بر این امر تأکید دارند که اقدامات سادات و سازش با اسرائیل بیش از هر چیز به انقلاب ملت فلسطین و مبارزه برحق آنها برای تشکیل یک کشور رهائی از آوارگی لطمه شدید وارد کرده است. با اینهمه بنظر می رسد که سادات فارغ از این مخالفت ها به راه خود می رود و همچنان به پشتیبانی آمریکایی خواهد با اسرائیل به مرز تقاضای کامل برسد. مسلماً مذاکرات مصر و اسرائیل به نتیجه خواهد رسید و دیر یا زود پیمان صلح مصر و اسرائیل به امضا خواهد رسید و با وجودی که مصریها میخواهند وانمود کنند که این یک پیمان انتزاعی نیست. اعراب تردید ندارند که آنچه بعنوان پیمان صلح امضای سادات و بگین را در پای خود خواهد گذاشت چیزی جز یک پیمان دو جانبه بین مصر و اسرائیل نخواهد بود و این در منطقه بی آمدهائی خواهد داشت که طلبه آنرا باید دفع اختلافات قدیمی سوریه و عراق دانست و تردید نباید کرد که این سرآغاز انزوای مصر خواهد بود که هب اکنون آغاز شده است.

مرور...

حسین سرفراز

سالهای گو گوش، هویدا و «اواخواهر» های جشنواره‌یی

• آنااس، موز، فوتبال، هنرمندان منحرف و مبتذل و دلکان بی هنر جشنواره‌یی، روشنفکران اینتر کنتیننتالی، وشکس و برهنگی، دلمشغولی اکثر مردم طی ۱۳ سال اختناق هویدایی بود...

• این هم يك نمايش دوران فانتزی پيمپ و عصا و نكبت: در شبهای بزم و عیاشی لباس‌های زیر خواننده‌های بی هنر و مبتذل، وسیله ثروتمندان و غارتگران جیب مردم به میلیونها ریال خریداری میشد

تحلیل گران مسائل اجتماعی دورانهای مختلف زندگی يك ملت را بر اساس ویژگیهای آن دوران که از متن حوادث و رویدادها و سیاستها برمی آید تقسیم می کنند. در این تقسیم و در هر سه فصل نمادهایی به عرصه می آیند که در حقیقت مشخصه آن دوران هستند. ابو مسلم خراسانی برای دوره‌ای از تاریخ ملی ما يك نماد و يك سمبل است. نماد مبارزه در راه حقانیت ایرانی بودن و آزاده بودن و نماد قیام علیه ظلم و جور دستگاه بتی نامه که ایرانیان را حقیر می شمردند و آشکارا روح برابری و آزادگی اسلامی را به سابه فراموشی می گذاشتند. برای دوره‌های دیگر تاریخ ملی نیز باز نمادها و سمبل‌های دیگری می شناسیم. فردوسی که نماد ارزشهای ایرانی بودن و دلسته به ایران زمین و تاریخ و فرهنگ آن بوده است و ستارخان که نماد انقلاب مردمی و اصل مشروطیت ایران است و وثوق الدوله و یاقوم، نفرما که نماد وطن‌فروشی و تسلیم در برابر مظالم خونخواری استعمارند و از همین دیدگاه است که می توان برای دوره اختناق و فساد و فتنار ۱۳ ساله حکومت هویدایی نیز سمبل‌ها و نمادهایی که مشخصه این روزگار تاریک و نكبت‌بار است. انتخاب کرد و شناخت طبیعی است که این نمادها عموماً بر اساس مسیر حرکت نادرست سیاستها بوجود آمدند و بر اساس اینکه مردم را با دلمشغولیهای متنوع سرگرم کنند و آنها را از توجه به مسائل اساسی و جدی جامعه باز دارند و در همین دوران است که می بینیم فانتزی پیمپ و عصا و ارگیده هویدا فانتزیهای دیگری در سنی جامعه بوجود می آورد و در همین دوران است که می بینیم ازدواج و طلاق گو گوش بعنوان یکی از مهمات جامعه مطرح میشود و عشق خاله ها بده به مردی که زن و بچه دارد و مطبوعات نیز که

جای خود را دارند که هفته به هفته يك پوستر تمام قد چهار رنگ خانم نوش آفرین و انواع نوش آفرین‌های دیگر را به «خوانندگان گرامی» تقدیم می کنند و صد البته در کنار آن خبرهای رختخوابی و قتل و جنائی و «باز بازی» اینها هم منظومه‌ای میشود که ویژگی دوران تلخ و تاریکی که کارگردان آن کسی جز هویدای فانتزی باز و حکومت نكبت و ننگ او نیست. بوجود می آورند و دریغ از آن سالها که چنین با بهت و نمایش و سکوت گذشت و دریغ از آنچه منابع مالی و انسانی که تلف شد و دریغ که چه نمایشها که برانگیزند تا فضای مساعد برای جباول اموال عمومی فراهم شود و تا رخوت و بی تفاوتی جای شور و هیجان و تحرك را بگیرد و مردان آزاده به گوشه‌ای در انزوا پناه ببرند و خون به جگر بریزند و میدان بشکسته برای دست بردنگان این سالها، زمین سازه‌ها، ساز و ساز و شمشیر، تندیس چهره‌ها، صاحبان صنایع مونتاژی، به راه اندازان شرکتهای غلابی کشت و صنعت، باز و آماده بشود و یونهای باد آورده به مقیاس میلیون میلیون به راه عیاشیها بفتند و کار رسوائی به آنجا برسد که در بزبهای شبانه لباسهای زیر خوانندگان هنرمندان بی هنر وسیله ثروتمندان و غارتگران اموال مردم تا میلیونها خریداری شود و ننگ یاد بر سازندگان که این سالهای نكبت و نمایش را ساختند و پرداختند و مردم را چنین نارضا و خشمگین و عصبان زده برجای گذاشتند.

اخته شده‌اند و از راه متین و شریف حقیقت نگاری به کنار گذاشته شده‌اند به این فانتزیها و روتق و رواج آن دامن میزنند و نیز در همین دوران است که فوتبال دلمشغولی عمومی میشود و گل زدن فوتبالیست این باشگاه به دروازه آن باشگاه. و نیز در همین دوران است که بودن و نبودن موز در بازار بعنوان يك مسئله اجتماعی مطرح میشود و مردمانی که از روی قصد به شکستبارگی و حرص مصرف سوق داده شده‌اند فکر و ذکرشان جز موز و آنااس و سایر امیوه‌های متنوع، به مسائل دیگریست و نیز در همین دوران است که نمایش و رنگ و روغن صحنه‌ها را می آراند و گروههای اواخواهری جشنواره‌های منحرف کننده را فتح می کنند. از جشن هنر گرفت تا فستیوال بین المللی فیلم و نمونه‌ها و نظایر دیگر و در این معرکه نمایش بی حضور گروه روشنفکری‌ها، ناقص می ماند. اینست که فتری از روشنفکرانهای «اینتر کنتیننتالی» نیز از متن خیمه‌سبازی چهره می نمایند که گروهی از آنها یکسره مسحور و مجذوب غرب‌اند و گروهی «نوستالژی» بازی را خوش می دارند. و سرگرمشان میشود بحث و تبحص درباره چیزی که اسمی را گذاشته‌اند فرهنگ ملی و صد البته که فقط قشر را می بندد و زنبای چشم بادامی و ابرو پیوسته عهد فیجری و بالاخره تابلوهای قهوه‌خانه بازی و تیش قبر فولر و مدیسر و قس غلبه‌ها و در این منظومه البته رنگین نامه‌های پوستر فروش هم

نگاه يك ...

نگاه كرديم، ساكت، بيزار، بي تفاوت و زخمی برتن و نگاه كرديم... و سرفغان فرا آمد و خسروش پهنه را در گرفت... مبارک باشد.

«سین»



فقط

سود جوئی

اردشیر لارودی

می گفت که در رادیو تلویزیون ممکن نیست که عقاید متضاد داشت و ابراز کرد. می گفت که در رادیو تلویزیون کار به گونه ای است که انگار «جوئی» کنده اند و آب را در آن بدلخواه و در مسیر از پیش بدقت تعیین شده میرانند. میگفت و میگفت و میگفت.

و در حین این گفتن ها، تلویزیون به بخش آگهی های تجاری پرداخت. و از جمله این آگهی ها دوتائی هم به دو نوع بود: رختشویی مربوط می شد، که هر کدام بهترین بودند و هر کدام تمیزکننده تر از بقیه انواع.

من در این مورد اصلا متحیر نشدم که سرانجام کدام یک از این پودرها بهتر است و خریدنش واجب، باین هم فکر نکردم که دستگاه تبلیغات بان عرض و طول کاری باین کارها ندارد و تنها خیالش فروش هر چه بیشتر «دقایق» مردم و «سرمایه» آلودوی بیشتر از این طریق است.

اما در عوض تگاهی باو کردم که میگفت در تلویزیون ممکن نیست عقاید متضاد داشت و ابراز کرد. تگاهی از جمله نگاههای آنچانی و آزر نابوری و اینکه: برادر «آفتاب» آمد دلیل آفتاب. ملاحظه می کنی که دو عقیده کاملاً متضاد با چه قدرتی و چه آهنگ دل نشینی و تصویر زیبایی اینهمه

نگاه دو ...

از سفر خواب آمده ایم، سفر سالهای غم، سالهای تاریک. سالهای زنجیر، سالهای سکوت، سالهای اشک، سالهای برادران گمشده و خواهران سوگوار و سالهای سنگ و خنجر و دروغ...

از سفر خواب آمده ایم و بیدار شده ایم، آه... بیداری و بیداری که اینک در قلبها خیزاب بلبلنش را صلا میزند و سفر خواب را به تلخی خدا حافظ می گردید...

«سین»



نان و یخ و بیماری

ابو تراب جلی

میگفت: آقای دکتر، دستم بدامنت، بدام برمی، بیچاره شدم دکتر پرسید: بگو به بیم کجایت درد میکند؟

گفت: آقای دکتر! موی ریشم. پرسید: چه خوردی ای که به این درد مبتلا شده ای؟ جواب داد: نان و یخ.

دکتر سری تکان داد و گفت: افسوس که نه دردت به درد آدمیزاد شباهت دارد نه خوراکی به خوراک مسلمانها. راستی هم بعضی دردها را اگر بشکافیم، درد موی ریش است و بعضی خوراکها هم خوراک نان و یخ که نه نظام پزشکی برای اولی دارویی پیدا کرده است و نه آنتی بیوتیک برای دومی دستوری داده است.

بعضی وقتها روی صفت تلویزیون چشم به بعضی از این آوازه خوانهای ریش و پشم دار می افتد که به کج و کوله کردن لب و لوجه، باجین و چروک دادن به پیشانی، با پائین و بالا انداختن آبروها، با یغش و پلا کردن تارهای ریش، باغش و ریسه رفتن و خشاندن بالاتنه و پائین تنه می مثل بانسول ساعت به چپ و راست حرکت میکنند و می آه سرد از فل پرورد می کشند که:

ای خدا، سوختم، آنتی گرفتم
وای از این درد جانکاه
آه از شور عشق سرکش
فریاد از جور معشوق جفاکار

و بعد از سردادن این ناله های جانسوز، می آیند مثل بچه آدم حوقالوار، خود را میگیرند و خرم و خوشحال میزنند بیجا که محبت.

آفتوت است که بنده بفکر فرو ببرم و از خود میبرم؛ درست است که خوراک این آقایان بزرگوار نان و یخ است و نشانه آن هم از آوازشان پیداست، ولی راستی کجایشان درد میکند؟

کجایشان آتش گرفته است که اینطور از ته قلب مینالند و جگر سنگ را کباب میکنند؟ اینجاست که ناخود آگاه بفکر درد موی ریش می افتم و اظهار نظر دکتر.

اما باز هم برای پرسش خود پاسخ جامع و کاملی پیدا نمی کنم زیرا در عالم هنر تنها دارندگان ریش و پشم نیستند که از درد موی ریش مینالند بلکه بعضی بانوان آوازه خوان هم داریم که ناله جانسوزشان گوش فلک را کر میکنند.

آیا اینها هم به درد موی ریش گرفتارند؟ کدام ریش؟

راحت و آسان، و اصلاً تگونه یک وظیفه حتمی اجرا تبلیغ می شود. و او که نمی خواست زیر بار برود و با بدیدن «آفتاب» نیز «روز» را «باور» کند!! همچنان سر حرف اولش ایستاده بود. اما از همین نکته هم سوء استفاده می کرد تا ثابت کند که لازم است نه یک جوی آب بلکه جویهای متفاوتی باشد که آب در آن بدلخواه خود روان باشد، و آنقدر هم باشد تا هر کسی از آن جرعه ای نوشید سرچشمه اش خشک نشود. و درست مثل این آگهیهای تجاری که اصلاً خیال نمی کنم می خواهند مردم را گول بزنند! بگونه ای باشد که هر کسی به سلیقه خود و اندازه فهمش از آن مشرب خود را سیراب کند. و او اصلاً باور نداشت که برنامه های مختلف تلویزیون و رادیو که گاه هم با یکدیگر تعارضی دارند و مثلاً دو مسئله را بیان میدارند چیزی غیر از آن باشد که او می گوید و مدعی است. حتی برنامه های آگهی تلویزیون را نیز باهنای تفاوتش در مورد یک جنس و اندامهای بهترین بودن در باب هر کدام از انواع دلیلی برای همین مدعا می دانست. می گفت: اینها هم مثل آنها می خواهند هر چه بیشتر و بیشتر سود ببرند، بنابراین چه چیزی خوب است و واجب و چه چیزی خوب نیست و غیر لازم. یعنی همه در جوی «سود جوئی» نه اینکه شنا کنند، بلکه مثل یک ماهی جان از دست داده پیش میروند.

و او به غیر از این رضایت ندان که نداد.

گمشده

نوشته: تورانی

مدتی است که «نیمه» یکی از خوانندگان سرشناس بنا به اظهار شخصی ایشان مفقود شده است. از کسانی که از نیمه گمشده ایشان اطلاعی دارند خواهشمند است مراتب را به ما اطلاع دهند و عهده زبانی را از نگرانی نجات دهند.

خواهشمند است دقت فرمائید یکوقت نیمه موجوده را با نیمه مفقوده اشتباه نفرمائید که موجب پشیمانی است.

در ضمن به اطلاع می رساند که این آگهی سه بار در جراید کثیرالانتشار منتشر می شود و پس از آن نیمه گمشده از درجه اعتبار ساقط است.

گفتگو با محسن پژشکیور، درباره مجلس شورای ملی و دوران ریاست ریاضی



● پژشکیور: ریاضی به پارلمان لطمه زده... ● ریاضی: رفتش را حادثه دانستند...

پژشکیور: ریاضی مجلس را به عضویت قوه مجریه در آورد

● مجلسی که باید منافع ملت را تأمین می کرد، به زائده بی وابسته به قوه مجریه تبدیل شده بود...

● ریاضی مسئول نیمی از نابسامانی های مملکت است

می بایست دور از تهدید و نفوذ قوه مجریه صورت گیرد، عملاً متأثر از تهدیدات و تجاوزات قوه مجریه شود که در نتیجه بسیاری از قوانین وضع گردید که به صورت ظاهر قانون است ولی هرگز مبانی حقوقی و مبانی اجتماعی قانون را به مفهوم اصلی ندارد و غالباً قوانین ظالمانه ای هستند که از بازتاب آن عدم رضایت و سپس عصیان و طغیان مردم بود و حوادث خفیه و غم انگیزی را برای ملت ما پدید آورد.

اعمال قنود ریاضی

● پژشکیور می افزاید که برخلاف اصل سی و دوم قانون اساسی که مرجع تفکرات عمومی را مجلس شورای ملی قرار داده و به موجب اصل مزبور دفتر عرایض مجلس شورای ملی به موجب آئین نامه کنونی مجلس شورای ملی که خود به منزله قانون است - همان کمیسیون عرایض است - آقای مهندس ریاضی سال های جاری شماری عملاً این کمیسیون را فلج نمود و راه تقلب مردم را به روی مجلس شورای ملی بست و سازمان های اداری نظم کمیسیون عرایض را برهم ریخت که این خود یکی از داستان های غم انگیز دوران ریاست آقای مهندس ریاضی است و خوشبختانه در دوره فعلی مجلس شورای ملی که اجلاس چهارم آن در جریان است فرجه فال برای ریاست کمیسیون عرایض به نام من اصابت نمود و با مبارزات سخت و بسیار که همگی بر آن آگاه هستند و با معاهدت های شبانه روزی اعضای کمیسیون و نمدادی از همکاران بار دیگر چرخ های کمیسیون به حرکت درآمد، ولی در تمام این مدت شخص آقای مهندس

عمل می کرد و برای اجرای نحوه کار، بدیهی است گرازا و می توان گفت بطور مستمر اصول قوانین اساسی و نیز مفاد آئین نامه مجلس شورای ملی را نادیده می انگاشتند و می توان گفت که این اصول و مقررات را آشکارا نقض می کردند.

مؤاخذة

پژشکیور با اشاره به مقررات آئین نامه داخلی مجلس شورای ملی می گوید هیچ یک از وزراء حق هیچگونه بررسی و مواخذة ای را از نماینده مجلس شورای ملی ندارند و این بدان خاطر است که نماینده مجلس شورای ملی نتواند آزادانه و بدون هیچگونه تگرانی، مصلحت اندیشی های خود را درباره ملک و ملت بیان دارد ولی متأسفانه غالباً نحوه اداره مجلس شورای ملی به ریاست آقای مهندس ریاضی به کیفیت بود که نخست وزیران، وزراء وقت در جلسات مجلس، نمایندگان را مورد پرخاش و حتی تهدید آشکار قرار می دادند و این وظیفه رئیس مجلس بود که از نحوه سخن دولتی ها ممانعت نماید که ایشان چنین نمی کرد و بر همین اساس بیگونی اداره جلسات مجلس سبب گردید که موجبات خودکامگی دولتی ها را فراهم سازد و تا گفته نماید که باز هم شاید تعداد انگشت شمار از نمایندگان بودند که فرصت چنین خودکامگی را به مقامات اجرایی نمی دادند و یا دچار تگرانی نمی شدند، ولی در هر صورت این طرز کار به طور شدیدی سبب گردید که مجلس شورای ملی چه در هنگام تشکیل جلسات علنی و چه در هنگام تشکیل جلسات کمیسیون ها از موضع قانونی خود خارج شود و در نتیجه امر مهم قانون گذاری که

● مجلس شورای ملی که این روزها، چهارمین اجلاس دوره بیست و چهارم تقنینیه را می گذراند در آغاز اولین روزهای فعالیت خود، در پانزده ساله اخیر با یک حادثه روبرو شد، این حادثه گمار نهادن مهندس ریاضی از ریاست مجلس شورا پس از پانزده سال اقتدار و حاکمیت مطلق بر مجلس و مجلسی ها بود. عده زیادی از نمایندگان مجلس این حادثه را قلمی مثبت می دانند و اینطور عنوان می کنند که رئیس مجلس شورا نماینده قوه مجریه بوده است و نه رئیس قوه مقننه. و او را متهم به تخلفات بسیار کرده اند. به منظور آگاهی از بیگونی دوران ریاست مهندس ریاضی بر مجلس شورای ملی، با محسن پژشکیور نماینده مردم خرمشهر در مجلس شورای ملی و رئیس کمیسیون عرایض به گفت و گو نشستیم. پژشکیور که به هنگام به روی کار آمدن حکومت شریف امامی و پیش از افتتاح اجلاس چهارم دوره ۲۶، نامه سرگشاده ای به عنوان رئیس مجلس شورا نوشته بود و ضمن آن قانون شکنی ها، اعمال نفوذها و حاکمیت های خلاف قانون اساسی را در طول پانزده ساله ریاست مهندس ریاضی بر مجلس شورای ملی را، بازگو کرده بود، از جمله نمایندگان است که حرف ها و سخن ها و گفته های فراوان در زمینه دوران ریاست مهندس ریاضی بر مجلس شورا دارد.

مسئولیت

پژشکیور در آغاز می گوید: به نظر من مهندس ریاضی در پانزده سال گذشته بزرگترین املات را نه تنها به مجلس شورای ملی بلکه به طور کلی به مشروطیت ایران و در نتیجه به سرپرست و زندقگی ملت ایران وارد آورده است و بدون اغراق می توان گفت یکی از کسانی که مسئولیت عمده و مستقیم در ایجاد نابسامانی های کنونی و در نتیجه در ایجاد حوادث بسیار غم انگیز پانزده سال گذشته زندقگی ملت ایران که اکنون جامعه ایرانی تاوان سختی نسبت به آن می پردازد، شخص آقای مهندس ریاضی بوده است.

اعمال خلاف قانون اساسی آقای مهندس ریاضی

● پژشکیور در مورد این که آقای مهندس عبدالله ریاضی در مقام ریاست پانزده ساله خود بر مجلس شورای چگونگی اعمالی از خود بروز داده است می گوید: آقای مهندس ریاضی در واقع یک تاریخ سیاه و غم انگیز پانزده ساله را در مشروطیت ایران و تاریخ مجلس شورای ملی ایران بوجود آورد.

متأسفانه طی در دوره که من و تعداد دیگری از دوستان پان ایرانیست نمایندگی مجلس شورای ملی را داشته و دایم مواجعه با ریاست تحمیلی آقای ریاضی بودیم، هر چند هرگز من و دوستان گروه پان ایرانیست هیچ گاه به ایشان رای ندادیم.

بطور کلی در تمامی این مدت به عقیده من آن چه را که آقای مهندس ریاضی احساس نمی کردند و گویا به آن باور نداشتند این بود که رئیس قوه مقننه ایران هستند نه نماینده و مأمور دستگاه های اجرایی و در نتیجه به جای این که در مقام و موضع قانونی و عاطفی و اخلاقی رئیس مجلس شورای ملی عمل نمایند، عملاً به عنوان یک نماینده و رابط دستگاه اجرایی و دولت



امام موسی صدر، کجاست و چه می کند؟

● امام موسی صدر، ایرانی
و داماد آیت الله کاشانی است

● مرجع تقلید شیعیان لبنان پیش از بیست جلد تالیف

ارزنده دارد

آیا ربودن امام موسی صدر، همزمان با کنفرانس کمپیدیوید
بامحاسبه قبلی انجام شده است؟

در عراق از صاحبان مناصب دولتی شده بود و نیز محمد مهدی الصدر، یکی از پیروان انقلاب
ضد انگلیسی عراق به شمار می آید؛ انقلابی که
سرانجام به استقلال کشور عراق منجر شد.
روزنامه نگار قدیمی مصر مرحوم عبدالعزیز
صدر نیز، از همین خاندان است. نیای امام
موسی صدر، در زمان حیات خود از مراجع
عالی قدر تقلید به شمار می آمده و پدر وی سید
صدرالدین از بزرگان و رهبران مذهبی ایران
و عراق به شمار می آمده است. و خود سپس
ارزنده ای در بنیان گذاری مراکز علمی قم
داشته است.

امام موسی صدر و آیت الله کاشانی

امام موسی صدر، جوانی خود را در عراق
گذراند و همانجا به عنوان عالمی روشنفکر و
ادیب شناخته شد. در آن مدت وی به تالیف
بیش از بیست کتاب نیز دست زد. امام موسی
با آن که فارغ التحصیل حقوق است. در جهت
اجرای توصیه پدرش، از در پوشیدن جامه ای
دولتی قضاوت خودداری کرده و ترجیح داده
است که مرد خدا باقی ماند.
امام موسی صدر، داماد خانواده ای مرحوم
آیت الله کاشانی است. یعنی همسر وی خواهر
زاده ای آیت الله کاشانی است.

امام موسی صدر از سال ۱۹۶۸ بعد
با تمام امکانات خود، به مبارزه در جهت اعاده
حقوق شیعیان لبنان دست زده است، وی از
مبارزان قدرتمند علیه صهیونیسم است و بارها
دولتمردان عربی را از اشاعتی خطر مطامع
صهیونیست ها ترسانیده است.

وی با رفتار و دانش خویش مورد احترام
جامعه مسیحیت لبنان و نیز پاپ اسبق و بسیاری
از عیاستمداران فرانسه است... به سخن آخر،
امام موسی صدر، با اهمیت و اعتباری که
شیعیان لبنان برای او قائلند، در جنگ داخل
لبنان و نیز سنای اعراب و اسرائیل رزتهای
قبل احساب بوده است. و بی تردید باید دید
شدنش با همین مسائل ارتباط تام و تمام دارد...

حوادث سیاسی، گاهی چنان پرتوی و
سریع اتفاق می افتد که شاهدان آن حوادث
فرصت تحلیل و تفسیر و یا دست کم توجه به
عق آنها را نمی یابند.

گم شدن یا ربوده شدن امام موسی
صدر، رهبر شیعیان لبنان از زمره چنین
حوادثی است.

چه وقوع این حادثه هم زمان با بالا
گرفتن مبارزات مسلحانه محدودی لبنان از
سوئی و شروع مذاکرات کسب دیویده از سوی
دیگر دست کم اندکی شکفت آورد می نمود؛ آن
قدر شکفت آورد که «ابراهیم العینی» گزارشگر
ویژه ای «المصور» هفته نامه ای میان روی مصری در
بارهای نوشت که بدون شک ربودن وی در جهت
جلب توجه افکار عمومی جهان و در درجه دوم
اهمیت قرار دادن کنفرانس کسب دیویده انجام
گرفته است. برای بی بردن به شخصیت «امام
موسی صدر» و اهمیت یادبودنش، می توان
به گفته ها و نوشته های بسیاری تکیه و اعتماد
کرد. اما گمان می رود نوشته ای «ابراهیم العینی»
در «المصور» بیش از بقیه مصادر قابل استناد
باشد، چرا که با بوی عناد و مخالفتی که از
آن نوشته با امام صدر به مشام می رسد، پنداست
که اگر تمریف و تمجیدی شده است، طعنا
ناگزیر و بر بنیای واقعیت صورت گرفته است.

امام موسی صدر کیست؟

امام موسی صدر در ایران بدنیا آمده
و در این کشور نشوونما یافته است. خانواده ای
وی از خانواده هایی به شمار می آید که مستشان
به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرزند
والایتاد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
می رسند.

این خاندان هنگامی که استعمارگران
عثمانی به فتل علمای مذهبی دست می زدند، ترک
دیار کرد و ابتدا به عراق رفت و از آن جا متوجه
ایران شد. خاندان صدر در هریک از این دو
سرزمین انشعابهایی از خود نهاد که پاره ای از
فرزندانشان بعدها در دین و سیاست به جایی
رسیدند. چنان که محمد صدر پیش از این

ریاضی از هیچ گونه کارشکنی خودداری نکرد
که به حال ماجرای این موضوع نیز خودیختی
از تریخ پارلمان است که باید در فرصت های
بعدی برای آگاهی آیندگان نقل شود.

رابطه پارلمان را باشاه قطع کردند

پزشکپور به اصل سیام، قانون اساسی
اشاره می کند و می افزاید که در موارد خاص که
مسائل مهمی مطرح است و یا بحران هایی در
مملکت وجود دارد و یا به هر سبب دیگری،
رئیس مجلس به اتفاق قتی چند از نمایندگان
می توانند به حضور پادشاه بار یابند تا پیرامون
مسائل و مشکلات مملکتی نظرات خود را
معروض دارند و بدینوسیله است این اصل در قانون اساسی
بدان خاطر تصویب شده که نمایندگان ملت
بتوانند در مواقع خاص و بحرانی شخص شاهنشاه
را از مسائل و مشکلات بدون هیچگونه واسطه
آگاه سازند ولی آقای سهندس ریاضی در تمام
مدت ریاست خود و بنا به خواست دولت های وقت
این ارتباط مجلس و شاه را قطع نمود و حتی
برای یکبار از این اصل استفاده نکردید و
بنظر من عدم اجرای این اصل قانونی، لطافت
سخت و جبران ناپذیری به مملکت وارد آورد.

توبیخ و اخراج نماینده مجلس

پزشکپور می گوید در آئین نامه داخلی
مجلس شورای توبیخ و یا اخراج نماینده مجلس
با شرایطی مشخص گردیده، ولی بسیار اتفاق
افتاد که آقای سهندس ریاضی صرفا به خاطر
کسب رضایت دولت و مقامات اجرایی آن گروه
از نمایندگان مجلس را که در مورد لوایح نظر
مخالف می دادند که خوشایند مقام های دولت
وقت نبود - به نحو زننده ای توبیخ می کرد و
چندبار نماینده ها را از مجلس بدون آنکه
موافقت نمایندگان حاضر در مجلس را کسب
کند - اخراج کرد.

لوايح بدون اعلام رأی تصویب میشد

پزشکپور: از جمله مواردی که در آئین نامه
داخلی مجلس شورای ملی و قانون اساسی
متعکس است تشخیص رای اکثریت مجلس
نسبت به لوايح با قیام و قعود میسر است ولی در
این مورد نیز آقای سهندس ریاضی که گذشته
از اینکه ملزم به رعایت مقررات آئین نامه در مقام
ریاست مجلس شورای بودند و بزرگترین
موقعیت معنوی را برای حفظ امانتداری در پیشگاه
ملت ایران باید دارا می بودند، بدون توجه به
این مقررات عمل نمودند و حتی چندین بار اتفاق
افتاد که نمایندگان به لایحه ای و موادی رای
ندادند ولی ایشان اعلام کردند که اکثریت
نسبت به آن مورد رای موافق داده است.

دادگاه ملی

پزشکپور در پایان این دیدار و گفت گو
می افزاید که به واقع آرزو داریم که روزی دادگاه
های ملی تشکیل شود تا در این دادگاه ها، کلیه
مسئولان امور و از جمله همه کسانی که در طی
پانزده سال گذشته در موقعیت های پارلمانی
بوده اند به محاکمه عمومی فراخوانده شوند و
کسانی که به حقوق ملت بی اعتنا بوده و وظایف
تاریخی و قانونی خود را فراموش کرده و به آن
عمل نکرده اند، بازساخته شده و در پیشگاه
ملت ایران محکوم شوند.

دانشگاه‌های ایران: تعطیل... تعطیل و بازم تعطیل...

دانشگاه خاموش است و خالی...

- دو ماه از آغاز سال تحصیلی گذشته است، ولی دانشگاه فقط چند روز زنده بود و نفس کشید
- بازار کتابفروشی‌های اطراف دانشگاه، هر روز داغ ترمی شود.
- يك دانشجو: من دلم میخواهد درس را بخوانم، ولی درها را به روی من بسته‌اند.
- يك دانشجوی دیگر: شما مطبوعاتی‌ها ۴۰ میلیون دلار پول گرفته‌اید که حقیقت را ننویسید.

کتابفروشهای جوان نجات غریق‌های دانشگاه‌اند که دارند به کالبد نیمه‌جان دانشگاه روح زندگی می‌دمند و سر پا نگاه میدارندش. اگر به اینها

فرعی آن، کتابفروشهای جوان سیاه کوچک خود را، روز به روز گسترده‌تر می‌کنند و هر روز به مشتریان خود می‌افزایند، گویی این

انقلابی‌های جوان انقلابی پیر را ترور کردند...

يك درجه عقو نسبت بدو تن فلسطینی که «یوسف السباعی» روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی مصری را بقتل رسانیده بودند، در قبرس، بار دیگر، افکار عمومی مردم جهان را بیان واقعیتی مذکور و شخصیت نویسنده‌ی یادشده انداخت. «یوسف السباعی» فرزند محمد السباعی در خانه‌ای اصلا روزنامه‌نگار و ادیب پا به

عربی حیات نهاد. مادرش صاحب امتیاز «روزالموسف» هفته‌نامه‌ی اجتماعی - سیاسی مصری است و نام هفته‌نامه را برمنای نام همین فرزند انتخاب کرده بود. محمد السباعی پدر وی نیز از آن دسته ادیبانی است که ادبیات معاصر مصر، پاره‌ای از پیشرفت خود را مدیون وی است. «السباعی» پدر در ابتدای توجه ادبیات مصر به عربی به عرب، دست به ترجمه‌ی بسیاری از آثار جاودانه‌ی ادبیات مغرب‌زمین و کشور پهناور شوروی بزبان عربی زد. و کفتنی است که وی ترجمه‌ای نیز از رباعیات خیام از زبان فارسی به عربی برگردانیده است.

«یوسف» در دامان چنین خانواده‌ای بار آمده بود. در ابتدای جوانی مدتی لباس نظام دربر کرد اما مدت زمانی بعد روزنامه‌نگاری را پیشه کرد. ابتدا بنویشتن داستانهای کوتاه دست زد؛ داستانهایی که بعدها در مجموعه‌ای بنام «اطیاف» بارها تجدید چاپ شد. و همگام با نگارش داستان کوتاه به مقاله‌نویسی پرداخت و با این همه، موفقیت خود را در نگارش داستان بلند و نمایشنامه یافت. چه شاید به حق بتوان «ارض النفاق» سرزمین نیرنگ» را

دو ماهه‌سه روز از آغاز سال تحصیلی گذشته است ولی طی این مدت دانشگاه فقط چند روز زنده بود، فقط چند روز نفس کشید و هیجان داشت. گرچه این چند روز نفس کشیدن هباهو، ازدحام و صدای بسیار بدنیال داشت، ولی دانشگاه‌ها زنده بودند و از همه زنده‌تر دانشگاه تهران بود. که سایه به سایه‌اش، که وجب به وجب‌اش پر بود از مردم... و پیام داد که دانشگاه دارد نفس می‌کشد و پیام داد که دانشگاه زنده است.

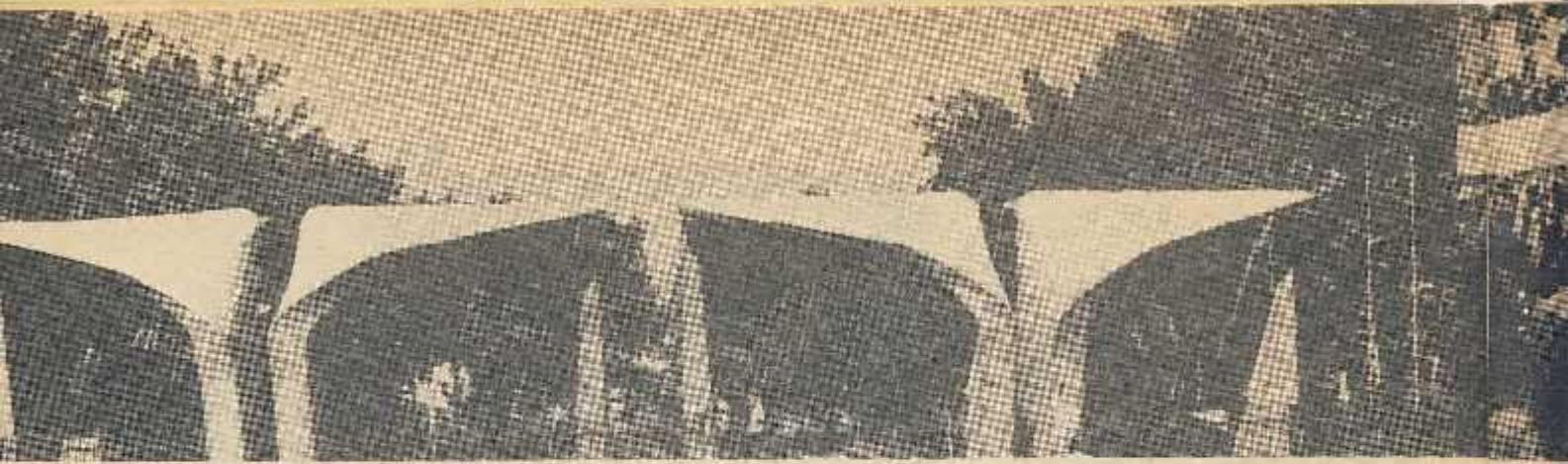
یعنی عبور ممنوع!

... و امروز از دانشگاه چه خبر؟ هیچ... سونتو کوز، خاموش و در محاصره... امروز چهارسوی دانشگاه در محاصره است خیابان پورسینا، ۲۱ آذر، اتانول فرانس و قسمتی از خیابان شاهرضا در قرق زرها و جیب‌های نظامیان است. تا کون بارها اعلام شده است: «تا اطلاع ثانوی، دانشگاه تعطیل است» و هرگاه آگهی تا اطلاع ثانوی بخش می‌شود، دانشگاه کندتر نفس می‌کشد و سردتر می‌شود... خیابانهایش آفتاب خالی و تنهاست که وجود حاشیه نشین‌ها هم نمی‌تواند دلنگساش را التیام بخشد... آوچ دانشگاه... که چه تنهایی... چه غریب افتاده‌ی وجه سونتو کوزی.

این روزها حتما گذارتان به اطراف دانشگاه افتاده است و دیده‌اید که نزدیک شدن به میله‌های سبز رنگ بریده دانشگاه چه غیرممکن به نظر می‌رسد و دیده‌اید دانشگاه چه اندوهناک است، گرچه چند روزی است عبور عابر پیاده و اتومبیل از قسمت جنوبی خیابان شاهرضا آزاد شده است، اما تا چندی پیش عبور از مسیر میدان ۲۴ اسفند تا خیابان فخر رازی و وصال شیرازی ممنوع بود همچنانکه امروز تا ساعت ۶ بعداز ظهر، هنگامی که هوا کاملاً تاریک شده، عبور از خیابانهای اتانول فرانس، ۲۱ آذر، پورسینا و قسمتی از شمال خیابان شاهرضا ممنوع است. دیده‌اید که هر روز در مدخل این خیابانها يك کابوین بزرگ ارتشی عرض خیابان را اشغال کرده است یعنی که عبور ممنوع، یعنی که ورود دانشجو ممنوع!

بازار داغ کتاب

با همه اینها، بازار کتابهای روز همچنان داغ است. شگفتا که دانشگاه هرچه کندتر نفس می‌کشد در مقابل، بازار کتابهای روز همچنان بیشتری پیدا می‌کند و زنده‌تر می‌شود. روز در خیابان شاهرضا روبروی دانشگاه و خیابانهای



... و این روزها که ساکت و خاموش است

خوب نگاه کنید خواهید دید چهره‌شان آشنا است و با حیرت به درهای بسته و به محاصره کشیده شده دانشگاه نگاه می‌کنند. آن جوانی که زیر بغلش چند جلد کتاب دارد و آرام و خاموش به مشریان نشسته خود می‌فروشد، همان دانشجویی است که اینک به دانشگاه راه ندارد.

پاسخگو کیست؟

همانقدر که در اطراف دانشگاه بازار کتابهای روز داغ است، کار و کاسبی کسبه این محدوده، بکلی از رونق افتاده است. مدتهاست که مشتری ندارند و حتی خودشان که برای بالا کشیدن گرگ‌های مغازه‌هاشان به راه می‌افتند باید در تمام طول مسیر بارها به سربازهای تفنگ‌بندست توضیح بدهند که کاسبند و می‌خواهند به داخل و خرج خود برسند، اما هیپات از یک مشتری...
با من چند از کسبه محدوده دانشگاه به گفتگو نشستیم و همه‌شان از کساد بازار گله داشتند و می‌گفتند:

« ۱۵ روز تمام مشتری نداشتیم، زیرا کسی حق عبور نداشت ۱۵ روز از جیب خود خوردیم و حالا که تا حدودی عبور از یک طرف خیابان شاهرضا آزاد شده است باز هم فروش چندانی نداریم.»

از بیکیترین کارهای سیاسی وی بشمار آورد. و نیز نماینده‌های سه پرده‌ای «در پشت پرده» را که به زندگی روزنامه‌نگاران اختصاص دارد. یوسف درازش‌النفاق، بعنوان نویسنده‌ای پرخاشگر و تند اما طنزگوی و طنزپرداز رخ می‌نماید. داستان را با طرحی خیالی می‌آغازد و سپس هنگام با حوادث داستان به انتقادهای شدیدی از جامعه‌ی خویش دست می‌زند.

نمایشنامه‌ی «در پشت پرده» نیز در واقع شنشیری تیز و طنزی گزنده علیه روزنامه‌نگاران است؛ روزنامه‌نگارانی که جز مطامع شخصی و خصوصی به چیزی اهمیت نمی‌دهند و بعنوان جزئی از هیات حاکمه کارهای ایشان را سرپوش می‌گذارند و از خوان گسترده‌ی بیت‌المال سهمی می‌برند. گفتنی است که یوسف السباعی هنگام نوشتن «درازش‌النفاق» مدتها فراری بوده است و دست‌نویس کتاب را برای آن که از سانسور حکومت قاروق جان بدر برده بارها تبدیل و تعدیل کرده است... و دروغ این که نویسنده‌ای آنچنان تندرو پدها بجائی رسد که پشرب گلوله‌ی سپهرستان فلسطینی از پای درآید....

دکتر ربابه کا پزشک زنان خیابان

شاهرضا رو بروی دانشگاه می‌گفت:
«مطلب من همیشه آنقدر شلوغ بود که من نمی‌توانستم بیش از یک مراجعان را ویزیت کنم اما این روزها از بیکاری مکس می‌برانم، من نمیدانم اینها آخرام چه طور می‌خواهند جوابگوی نیاز مادی زن و بچه خود باشند، مخصوصا که زمستان در راه است.»

سیگار فروش سرخیابان آلتول فرانس

می‌گفت:
«فجبه سیگار فروش من در اول خیابان آلتول فرانس قرار گرفته است ۱۵ روز است که اصلا نتوانستم کار کنم.»

گله دانشجوی

... و اما دانشجویانم از تعطیلی‌های پی‌درپی دانشگاه گله‌مندند و لب به شکوه کشوده‌اند:

محمدباقر شاهپوری دانشجوی سال پنجم تاریخ دانشگاه تهران می‌گفت:

«یک سال است که به خاطر هشت‌واحد سرگردان شده‌ام، یک سال است که از زندگی عقب افتاده‌ام، زیرا دانشگاه مدام تعطیل می‌شود. این که رسم درس خواندن نیست، اصلا چرا باید دانشگاه تعطیل باشد، الان دو ماه از آغاز سال



تحصیلی گذشته است و دانشگاه همچنان تعطیل است. فرض کنیم تا یک‌دو هفته دیگر کلاسهای درس شروع شود، در اینصورت چه طور می‌خواهند ساعات عقب‌افتاده را جبران کنند؟ وقتیکه برای ۴ واحد درس حدود هزار صفحه کتاب اصلی و حداقل دو جلد کتاب فرعی باید مطالعه کرد، آنوقت چگونه می‌شود دوسه‌ماه از سال تحصیلی را به دانشگاه فرست. آنطور که بویش می‌آید مثل اینکه قرار است من ۶ ساله شوم، راستی تکلیف دانشجویان سال شش چیست؟»

مخدومرضا عابدی، دانشجوی دانشگاه ملی می‌گوید:

«من از شهرستان آمدم، هرماه مقدار زیادی کرایه‌خانه می‌دهم، خرج خورد و خوراک هم دارم، واقعا دلم می‌خواهد درسم زودتر تمام شود، ولی مقامات مسئول دانشگاه را بسته‌اند.»

۴۰ میلیون دلار

عباس راجزی، دانشجوی اقتصاد، در پاسخ پرسش گزارشگر ما درباره تعطیلی دانشگاه گفت:

«شما حرفهای ما را عوض می‌کنید به همین دلیل حرفی ندارم.»

ولی گزارشگر ما به او اطمینان داد که حرف‌اش چاپ می‌شود، و او با اعتراض گفت:

«آه ۴۰ میلیون دلار به روزنامه‌ها داده‌اند که حقیقت را ننویسند.»

از این آقا سؤال شد، چه کسی این پول را داده است. گفت:

«نمی‌دانم، ولی می‌دانم که روزنامه‌ها ۴۰ میلیون دلار گرفته‌اند تا دولت قبلی را منقذ کنند، اگر راست می‌گوئید و جرأت دارید، حرف مرا منعکس کنید. اگر راست می‌گوئید و مردمی آزادی‌خواه هستید، این راه بنویسید.»

(سردبیر: ما کلام ایشان را منعکس می‌کنیم، ولی دانشجوی عزیز باید بداند خبرنگاران، نویسندگان و رحمت‌کشان مطبوعات، هیچ‌گاه راهی جز حقیقت نخواهند بیبود و مانیز چنین هستیم.)

● مسعود عاطفی، دانشجوی فیزیک گفت:

«آه ما روشنفکران اجتماع هستیم. باید رویاروی فساد و ظلم باشیم و مبارزه کنیم.»

● بهروز توکلیان، دانشجوی ادبیات فارسی گفت:

«حرف من این است: بدهد گروه‌ها، اجازه بدهید آزاد بیندیشند و آزادانه حرف بزنند، موافقان حرف‌شان را بگویند، و مخالفان نیز... و آنقدر دموکرات باشیم که حرف‌های هم را بپذیریم...»

کائنات فساد حکومت ۱۳ ساله
هویدائی چگونه بوجود آمد؟

-۲-

نسخه اصلاحات بسبب امریکائی برای جامعه ایرانی چگونه و بدست چه کسانی پیچیده شد؟



● اسدالله علم: قبل از منصور



● حسنعلی منصور: کانون مترقی



● هویدا: دولت ۱۳ ساله

تکبیت و فساد و اختناق با حسنعلی منصور شروع شد و با هویدا اتمام یافت و در دوران صدارت این دولت بود که کائنات فساد شکل گرفت، فرصت طلبها به میدان آمدند و پشت هم اندازها و بندوبستچیها توانستند در میدان نگاه مناسبی که بوجود آمده بود به جولان بپردازند و باید دید که این کائنات و منظومه منحوس چگونه شکل گرفت و منصور چگونه زمام دولت را بدست گرفت.

منگ بنای کانون مترقی را در اوایل دولت دکتر اقبال بر جای گذاشتند. و پس از نخست وزیری امینی، یعنی در دوران دولت علم رسیدن به قدرتش مسلم گردید. اساساً از تکنوکراتهایی تشکیل می‌شد. که بیشتر تحصیل کرده آمریکایی بودند. اینها یک نسخه غربی، به سبک آمریکائی برای مردم ایران پیچیده بودند و در ظاهر بدنیال اجرای برنامه‌ها و پروژه‌هایی بودند که باعتقاد خودشان انجام اصلاحات و رفاه‌های عمیق را ممکن میکرد. یکی از مشخصات این نسخه فنی‌تر کردن هرچه بیشتر جامعه و دستگاه‌داری بود با این هدف که مردم از سیاست دور نگه داشته شوند. چرا که در یک جامعه غیرسیاسی بود که آنها فرصت می‌یافتند هر طور که می‌خواهند و به هر طریق که سلیقه دارند جولان بدهند و کسی بر آنها عرصه راتنگ نکند، که

● هدف کانون با اصطلاح مترقی دورتر کردن هر چه بیشتر مردم از صحنه
و غیرسیاسی کردن جامعه ایرانی بود.

● مردم ایران صبح که از خواب بیدار شدند دیدند که نمایندگان آنها بوسیله
دارو دسته «منصور» هویدا» یکجا تعیین شده‌اند

● در حالیکه دکتر پیراسته وزیر کشور بود، احمد تقیسی شهردار تهران تعزیه
گردان انتخابات شد و بین این دو نفر چنان روابط تیره‌ای بوجود آمد که
احمد تقیسی از پشت میز شهرداری تهران به زندان برده شد. اما همسر تقیسی
بالاخره بعنوان نماینده به مجلس رفت

● لیست نامزدان انتخاباتی که قرار بود راه نخست‌وزیری حسنعلی منصور را
هموار کند بی‌کم و کاست سراز سندوقها بیرون آورد

● دارو دسته ایران نوین حتی تحمل شنیدن انتقادات حزب مردمی‌ها را هم
نداشتند و با پرونده‌سازی برای دکتر علی‌نقی کنی و هر جوع عامر کرد پیران
کل حزب مردم آنها را از صحنه خارج کردند



مانع اجرای برنامه‌هایشان بشود. البته آنها در ظاهر این را نمی‌گفتند. این یک هدف پست برده بود و در ظاهر برنامه این بود که حزبی بوجود بیاید. که عرصه فعالیت سیاسی مردم باشد. و با تأسیس حزب ایران نوین همین کار را هم کردند اما این حزب غیر مردمی تبدیل به یک دستگاه بوروکرات عظیم شد که تنها فرصتطلب‌ها و عناصر جاهطلبی که در سطح محلی و مملکتی دنبال مقام بودند در آن گرد آمدند. این حزب از نظر تشکیلاتی بصورت وسیعی گسترش یافت و چون از بودجه دولتی بصورت محرمانه تغذیه میکرد توانست بصورت یک مرکز قدرت در سلب اختیار از مردم در تعیین سرنوشتشان نقش بزرگی ایفا کند. البته مردم آزاده از این حزب دوری جستند اما اگر کسی میخواست به یک مقام کوچک حتی در سطح یک شهرستان دست پیدا کند می‌بایست کارت عضویت ایران نوین را در جیب داشته باشد. رفتن به مجلس، عضویت در انجمن‌های شهر و یا شوراهای داوری و یا شوراهای منطقه‌ای آموزش و پرورش، عموماً در گرو عضویت در این حزب و گاه پرداخت مبلغی کلان به صندوق حزب بود و در این میان برای خالی نبودن عریضه و تکمیل نمایش وخیمه شب‌بازی سپه‌ای‌هم‌پای حزب اقلیت که همان حزب مردم بود در نظر می‌گرفتند. کار حزب ایران نوین در دوره دیر کلی خسروانی و سپس گلانی به آنجا رسید که آنها حتی قاب مخالفت و باصطلاح انتقاد کسانی را که در عضویت حزب مردم باقی مانده بودند نداشتند و در شهرستانها برای آنها پرونده‌سازی میکردند و کار این پرونده‌سازی در تهران نیز در سطح دبیر کل حزب مردم هم رسید و حزب ایران نوین تا آدم محافظه کار و سازشکاری مثل پروفیسور عبد دبیر کل حزب مردم بود کاری به کار آنها نداشتند اما وقتی دبیر کل‌هایی مثل دکتر گنی و پامر حرم دکتر عامری میخواستند کار را جدی بگیرند پرونده‌سازی آنها شروع شد بصورتی که با همین روش توانستند دکتر گنی را از صحنه دور سازند و مرحوم دکتر عامری را نیز به آن سرنوشت تلخ و دردناک دچار سازند. و در این شرایط میدان برای آنها خالی بود و سردمداران حزب در صحنه فعال مایشاه بودند و دبیران حزب در استانها و شهرستانها بازیگران اصلی صحنه و قدرت‌مندان و اداره کنندگان کارها بودند و در این فضای ترس و واهمه و احتیاق که از آن سو دستگاههای انتظامی نیز مرصداً مخالفت را خفه میکردند دکان برای ایران نوین و گرداننده اصلی آن هویدا و دارودسته‌ای که در حزب و دولت بگرد او جمع بودند. یکدرا، یکدرا بود در همین فضا و شرایط بود که دست غارتگران با خیال آسوده برای چپاول مردم کشور باز شد. هزار بی‌دانی‌ها، رضائیه‌ها، و خرما و منصور یاسینی‌ها و رزازبان‌ها و فولادپسا محصول و زائیده همین دوران نکست‌باز بودند و محصول دوران سیاهی که با حسنعلی منصور شروع شده بود.

معرفی نامزدان انتخابات بود، اساساً برای همین برگزارد شد که راه روی کار آمدن کانون مترقی و نخست‌وزیری حسنعلی منصور را هموارتر کند. این کنگره اگر چه در زمان نخست‌وزیری علم تشکیل شد اما برنامه‌ریز و کارگردان آن همان اصحاب حسنعلی منصور و دارودسته کانون مترقی بودند. ریاست کنگره را به احمد نفیسی شهردار وقت تهران و یکی از اعضای کانون سپرده بودند بعد از پایان کنگره هم نفیسی بعنوان کارگردان انتخابات باقی ماند و در حالیکه سید مهدی پیراسته وزیر کشور دولت علم بود و بر اساس سوابق گذشته می‌بایست همه کاره انتخابات باشد اما برای اولین بار این سنت هم شکسته شد و وزارت کشور فقط بصورت آلت فعل، فقط مجری طرح و برنامه‌ای بود که بوسیله حسنعلی منصور و اطرافیان و به مباشرت احمد نفیسی به صورت اجرا درمی‌آمد و جالیست بدانید که سید مهدی پیراسته که خود اهل فن بود، این را که احمد نفیسی که شهردار تهران بود در گدود باشد و او که وزیر کشور بود. خارج از گدود قرار داشته باشد، توانست تحمل کند و بین آنها روابط تیره‌ای بوجود آمد و کار این اختلاف و تیره‌گی روابط به آنجا رسید که پیراسته برنامه لازم را ریخت و احمد نفیسی از پشت میز شهرداری تهران با تمام فساد یکسره به زندان رفت. و تنها حاصلی که از کارگردانی تعزیه انتخابات برای نفیسی باقی ماند این بود که توانست هسر خود را از یکی از شهرهای کرمان! بعنوان نماینده مجلس به‌شورا بفرستد.

باری کنگره آزاد زنان و آزاد مردان لیست نامزدان انتخاباتی را معرفی کرد که اکثر آنها عضو کانون مترقی بودند. البته در میان آنها گروه رومای ادارات اصلاحات ارضی تعداد چشمگیری را تشکیل می‌داد. سپه‌های هم به حزب مردم دادند که به حدود چهل نفر میرسید و چنین برنامه‌ریزی شده بود که این عده که بعداً هلاکو رامند رهبری آنها را بدست گرفت در مجلس نقش اقلیت را بازی کنند و همانطور که گفتیم این برای اولین بار بود که لیست مثبت و منفی رهبر و پیر و پیران انتخابات بوسیله کانون مترقی ابداع شد و مردم ایران هم صبح که از خواب بیدار شدند دیدند که نمایندگان آنها بدون اینکه خود دخالتی در تعیین آنها داشته باشند از سوی باند منصور هویدها که با کانون مترقی قدم به صحنه گذاشته بودند. انتخاب شده‌اند. حالا کسی که اهل مثلاً مشهد بود برای شهری از فارس کاندیدا شده بود باکی نبود و اصلاً دیگر قرار نبود که مردم در سیاست کشورشان و تعیین سرنوشت خودشان نقشی داشته باشند و رضایت و عدم رضایت آنها در نزد کارگردان و تعزیه‌گردانان بی‌اثر بود. آنها فقط میخواستند با اجرای یک نمایش شو مانند و برگزاردی یک کنگره قلابی سیاست خودشان راه اجرا بگذارند که بهمین ترتیب هم عمل کرده بودند وزیر پوشش کنگره آزاد زنان و آزاد مردان. آدم‌های عضو دارودسته خود را برای عضویت در مجلس نامزد کرده بودند که البته در راس آنها نام حسنعلی منصور که در آن موقع رئیس بیمه‌ایران بود بی‌ششم میخورد و همین کافی بود و انتخابات هم انجام شد و آن لیست کذائی بدون یک ذره کم و زیاد از صندوق‌های انتخابات سر در آورده و راه نخست‌وزیری منصور بطور تمام و کمال هموار شد.

... و باری کنگره آزاد زنان و آزاد مردان

اشاره کردیم که برای روی کار آمدن حسنعلی منصور راهها از همان زمانی که دولت علم بر سر کار بود هموار شد و تشکیل کنگره آزاد زنان و آزاد مردان که وظیفه اصلی‌اش



● دکتر شریعتی: تصویر یادبودیست از روزهای سخنرانی حسینیه ارشاد... (عکس‌ها از محمد اختیارالدین)

علی شریعتی: آغاز پیداری و...

شرح روزی جلد

هنوز روحش برفراز مدارس، دانشگاهها، تکیه‌ها، خانه‌ها و حسینیه ارشاد و تمام آن‌جاهایی که رفته بود و برای مردم حرف زده بود حضور روحانی دارد. هنوز صدای گرم و مهربان و نوقده‌اش در گوش‌ها زنگ می‌زند که می‌گفت: «اکنون زمان منتظر یک تن است. همه چیز در انتظار یک فرد است، فردی که تجسم همه ارزشهایی است که دارد نابود می‌شود و مجسمه همه ایده‌آلهایی است که بی‌پایرو بی‌حاشی مانده و منظر عقیده و ایمانی است که بهترین پاسدارانش به خدمت دشمن رفته‌اند. آری، اکنون در انتظار این است که یک مرد چه می‌کند؟ گاه در تاریخ چنین پیش می‌آید و اکنون چنین پیش آمده است.»

و این کلام او است. دکتر علی شریعتی که روحی حساس و لطیف داشت و عواطفی رقیق، و این روح حساس را فایزایی‌ها و تضادهای رقیق میداد. عواطف و احساساتش را جریحه‌دار می‌کرد و به ارتعاش می‌کشید. جامعه‌شناس بود و طبعاً از وضع جامعه و محض حاکم بر آن آگاه... او می‌توانست لمس کند که چگونه اکثریت قاطع جامعه‌اش، فشرهای مختلف زحمتکش جامعه و طبقات مستعبدیده اجتماع بینوایان، پیران، بیماران، بیکاران، ضعیفان، فقیران و همه زحمت‌گره می‌کشند و چه می‌خواهند. او مشت‌گرم کرده بوده مردم بود و در شرایطی به صحنه آمد که جامعه‌اش دچار تنه‌کاریهای نوع «هویدایی» بود. ازدهای ظلم و فساد در همه جا ریشه دوانیده بود.

دکتر علی شریعتی انسانی وارسته و با حیا یا دلی سرشار از عشق به مردم و شرق. او هم آگاه بود هم دردمند و مسئول و در عین حال هم مسلمان و هم شرقی و هم متفکر و اندیشمند که روح و جوهر اسلام را می‌شناخت.

زیست‌نامه دکتر علی شریعتی

در سال ۱۳۱۲ در خانواده محمدتقی

جامعه غربی برخورد کرد که اندوخته‌ی بی‌نسبت و وسیع از فرهنگ ملی و اسلامی فراچنگ داشت او با برخورداری از آموخته‌های ریشه‌دار و برپارش در زمینه‌های تاریخ و فرهنگ ملی و اسلامی در حد یک انسان با تجربه و صاحب‌نظر با دنیای پرتلاطم و اقیانوس بی‌کران فرهنگ غرب برخورد کرد و با قدرت لازم توفیق آن یافت تا به یاری بینش وسیع و موشکافش آنچه را که نمی‌دانست بیاموزد و بصاحت و شناخت علمی خود را در زمینه‌های مختلفی چون جامعه‌شناسی، مبانی علم و تاریخ، تاریخ و فرهنگ اسلامی و بسیاری دیگر غنی کند. شریعتی پس از سالها تحصیل و تحقیق در فرانسه و کسب مدرک دکترای به سوی وطن بازگشت تا مهبط تنین و مبارزنده‌ترین مرحله زندگی، پربارخوبی را آغاز کند. پس از بازگشت به وطن به زادگاهش خراسان رفت و به دانشگاه فردوسی پیوست. کلاس درس دکتر علی شریعتی برای همه دانشجویان دلپذیر و ارزنده بود. زیست‌نامه شریعتی می‌گویند دانشجویان را به ارزش‌های فرهنگ ملی و اسلامی آشنا کند و آداب‌شان می‌کرد. تا از لاک بی‌تفاوتی و خودکمی بیرون آیند و به نقشی و رسالت خویش، آگاهی یابند. در فاصله‌ی کوتاه، شریعتی با از محدوده دانشگاه فردوسی فراتر نهاد و در پی دعوت‌های مختلف مشتاقان و علاقمندان خود به‌سراکز مختلف آموزشی گام نهاد و با انجام سخنرانیهای

شریعتی در مشهد به‌دفا آمد. پس از اتمام دوران تحصیل ابتدایی به دبیرستان فردوسی مشهد رفت و در سال ۱۳۲۹ به دانشسرای مقدماتی مشهد وارد شد. در سال ۱۳۳۱ به‌عنوان معلم در احمدآباد به تدریس مشغول شد. علی یا شوقی بسیار در محضر پدر فاضل‌اش به کسب علم حقیقی پرداخت و به دغدگی از دانش رسید که تحصیلات مدرسه‌یی‌اش اعتبار چندانی در برابر آن آموخته‌ها نداشت. او در سال ۱۳۳۴ در مکتب واسطه را نوشت و پس از آن در سال ۱۳۳۵ ایودر عقاری را ترجمه کرد و به دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی وارد شد و رشته ادبیات فارسی را برگزید و در همان سال با یکی از همکلاسی‌هایش بنام «پوران شریعت رضوی» ازدواج کرد. علی شریعتی در تمام دوران تحصیل دانشکده ادبیات به کار تحقیق و پژوهش در زمینه‌های مختلف پرداخت و آثاری چون «مقاله من کدام»، «آیا مسلمانان پیش از کریستف کلمب آمریکا را کشف کرده‌اند»، «قرجه نیایش اثر الکسیس کارل» و... را نوشت.

در فرانسه

در سال ۱۳۳۸ پس از دریافت مدرک لیسانس چون شاگرد اول شده بود برای ادامه تحصیل به فرانسه فرستاده شد. او در حالی با

معروفترین کتابهای دکتر علی شریعتی

امت و امامت، درسی از روم، اسلام‌شناسی، تکیه بر مذهب، فاطمه فاطمه است، يك يك جلویش تا بینهایت صفرها... کویر، اومانسیم اسلامی، نگاهی به تاریخ فردا - میانی اقتصادی در اسلام، مذهب علیه مذهب، عقیده، تکیه بر مذهب پدر، مادر، ما متهمیم، چه باید کرد، خدا حافظ شهر شهادت.

شریعتی، رهیار آگاه مهربان شرق و تشیع، نور حسینیه ارشاد، در غربت خاموش شد...

- حرکت اول شریعتی: آگاهی‌دهی به نسل جوان و ایجاد تحریک در آنها بود
- شریعتی: شهادت حسینیه دوروی دارد: خون و پیام
- شریعتی تاریخ اسلام را، از آنچه خرافی بود، رها کنید و چهره شفاف، انسانی و پرشکوه اسلام را به مردم شناساند...

علمی و روشنگر خویش حال و هوای خاصی بوجود آورد.

حسینیه ارشاد

او در سال ۱۳۴۸ پس از اینکه ناگزیر از مشهد به تهران آمد به حسینیه ارشاد راه پیدا کرد و هر هفته ساعتها برای مشتاقانش حرف می‌زد. دکتر علی شریعتی با آن چهره آرام و خضوع خاصش. زمانی که با مردم رودررو قرار می‌گرفت گرم می‌شد، می‌خروشید و چون تندبادی توفنده همه را به هیجان می‌آورد. استحكام كلام، بافت منطقی جملات با آنگاه به پشتوانه غنی و عمیق فکریش هر شنونده‌ی را در کوتاهترین مدت سراپا گوش می‌کرد.
در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۶ تهران را به سوی لندن ترک کرد و در روز یکشنبه ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ چشمهای گرم و مهربانش را برای همیشه بست و قلب ناآرام و پر تپشش از کار ایستاد و جنازه‌اش در روز یکشنبه هفتم تیرماه به دمشق منتقل شد و در زینبه شام به امامت سپرده شد.

تشیع عمومی

و چنین بود مختصری از زندگی ۴۴ ساله مردی که به مردم می‌اندیشید و به اسلام، گرچه دیگر او را نمی‌بینیم که رودرروی مردم بایستد و برایشان حرف بزند اما صدایش و وجودش و پرتو روشنگر آفریده‌هایش همچنان حس می‌شود که تا اعماق قلب هر شنونده‌ی اثر می‌کرد. جای پای سخنان محکم و کوبنده‌اش هنوز حس می‌شود او چنین بود که می‌گفت:

- «شهادت حسین دوروی دارد. خون و... پیام. خون را حسین‌دان و عباس و اکبر و اصغر دان و... و پیام را زینب با خود برد و بار سنگین شهادت را بردوش گرفت و به آخر رسانید... همان باری که آسمان و زمین از برداشتنش سر باز زدند و نتوانستند کشید».

آری هنوز صدایش در فضای ایران زمین و هر جا که رودرروی مردم قرار می‌گرفت و برایشان حرف می‌زد، موج می‌زد، بوی او هنوز می‌آید و روح‌اش بر فراز شهر در پرواز است.

مدح و مداحی

او اسلام را آنچنان که بود به مسلمانان هبوطش شناساند و تاریخ اسلام را از واقعه لنگاری و مدح و چاپلوسی و فریب و دروغ رها کنید تشیع پاک علوی را از زیر نقاب دروغین و از زیر پوشش مسخ و انحراف، و رهای صفوی و دیگر دستگاہهای همانند آن به شیعیان علی شناساند و مسئولیت شیعه بودن را به گوش پیوستندان زخمه کرد، او به مردم آموخت که تشیع،



● محمدعلی شریعتی فرزند آزاده خود را پرورد

خرافات نیست، و هرگز برای حسین اشک ترحم نریخت و کسی را با کلمات ترحم‌آمیز برای حسین نگرید. انقلاب حسین را چنان تجربه و تحلیل کرد و فایده را آنچنان شناساند که تا پیش از او هرگز کسی نه گفته بود و نه خوانده بود... او در کتاب «روش شناخت اسلام» می‌گوید:

- «..... حال این سؤال مطرح می‌شود که متد صحیح شناختن اسلام چگونه است برای شناخت حقایق اسلامی، ما نباید یکی از مندهی اروپایی مثلاً متد طبیعی یا روانشناسی یا جامعه‌شناسی را تقلید و از آن استفاده کنیم بلکه باید خودمان در انتخاب متد ابتکار به خرج دهیم. البته متدهای علمی اروپا را باید شناخت اما جبراً نباید از آن تقلید کرد.....»

شناخت

بدیعی است برای شناخت اسلام نمی‌توان منحصر به یک متد انتخاب کرد زیرا که اسلام دین بت بعدی نیست. اسلام دینی نیست که فقط مبتنی بر احساس عرفانی انسان و محدود به رابطه انسان و خدا باشد بلکه این یکی از ابعاد دین اسلام است. برای شناخت این بعد باید متد فلسفی را پیش گرفت چرا که رابطه انسان و خدا در فلسفه به معنی اندیشه آزادگانه دین، مسأله زیستن و زندگی کردن انسان بر روی خاک است که برای تحقیق در این بعد باید از متدهاییکه در علوم انسانی امروز مطرح است استفاده کرد. از طرفی اسلام، دین جامعه‌ساز و تمدن‌ساز نیز هست، که برای شناخت این بعش لازم است متدهایی را که در جامعه‌شناسی و تاریخ مطرح است بکار برد.....»

دکتر علی شریعتی، اسلام را چنین شناخت و به چنین تشیعی دست یافت. او هنگامی که از اسلام سخن می‌گفت، دینی را مطرح می‌کرد که نه تنها رابطه انسان و خدا در آن نهفته بود بلکه روابط عاطفی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردم هم در آن موج می‌زد. وقتی از حسین می‌گفت مقصودش انسانی نبود که رفت و چکیده و به ناحق ول‌تشنه سر از تپش جدا شده، بلکه از حسین حرف می‌زد که يك دنیا خروش و مردانگی بود و از قصاد عدمی به حرکت درآمد و انقلاب کرد و مردانه شهید شد و می‌دانست و می‌گفت که «مردن» برای يك مرد تضمین «حیات» يك ملت است. شهادت حسین مایه بقای يك ایمان است. ... و سخنی از او می‌خوانیم که می‌گفت:

- «وجودم تنها يك حرف است و زیستن تنها گفتن همان يك حرف اما بر سه گونه: سخن گفتن و معلمی کردن و نوشتن آنچه تنها مردم می‌سنند «سخن گفتن» و آنچه هم من و هم مردم «معلمی کردن» و آنچه خودم را راضی می‌کند و احساس می‌کنم یا آن، نه کار، که زندگی می‌کنم «نوشتن»

و نوشتن‌هایم نیز بر سه گونه‌اند «اجتماعیات»، «اسلامیات» و «گوریات» آنچه تنها مردم می‌سنند «اجتماعیات» و آنچه هم من و هم مردم «اسلامیات» و آنچه خودم را راضی می‌کند و احساس می‌کنم که با آن، نه کار، و چه می‌گویم؟ نه نویسنده‌ی، که زندگی می‌کنم «گوریات».

لطفا ورق بزنید



شریعتی و اندیشه‌هایش

نوشته:

علی اکبر کسمایی



هدف: آزادی، رهائی و مسئولیت...

۱۵۰ کتاب

او با مردم زندگی می‌کرد و دور از مردم بودن و در خاموشی به سر بردن برایش زحری بزرگ بود و هنگامی که به‌ناچار کم‌کم از مردم دورش کردند تنها با نوشتن خود را سرگرم کرد تا جایکه متجاوز از ۱۵۰ کتاب نوشت که بیش از ۷۰ جلد آن به چاپ رسید و مردم مشتاق و دوستدارانش برای خریدن کتابهایش صف می‌کشید و نواریهایش را و صدایش را با جان و دل می‌خواند و ساکت و خاموش به صدایش گوش می‌کنند و چشمان آرام و عمیق‌اش را می‌نگرند...

- سیاست، همان تربیت اسب وحشی است؟
- نویسنده، باید مصالح اجتماعی باشد...
- آموزش خدمت است و پرورش اصلاح...

چه باید کرد

راستی او چه بود؟ از کدام ستاره آمده بود و چه می‌گفت؟ چه می‌خواست؟ که پیوسته این سؤال را تکرار می‌کرد:
- «اکنون چه باید کرد؟» و در سوک او از کلام خودش مایه می‌گیریم که می‌گفت:
- «در همه قزلبا و عصرها، هنگامی که پیروان یک ایمان و یک اعتقاد قدرت دارند با جهاد، عزت‌شان و حیانتان را تضمین می‌کنند و وقتی که به‌ضعف چارشدند و همه امکانات مبارزه را از آنان گرفتند با شهادت حیات و حرکت و زندگی و ایمان و عزت و آینده و تاریخ خودشان را تضمین می‌کنند که: شهادت دعوی است به همه عصرها و به همه نسلها که: اگر می‌توانی بمیران و اگر نمی‌توانی بمیر»

و کلام آخر درباره شریعتی، بزرگمردی که هرگز فراموش نخواهد شد: او آنقدر به کلام آشنا بود و در خلق واژه‌ها و جملات زیبا و دلنشین تبحر داشت که همانطور که حرف می‌زد می‌نوشت و همانطور که می‌نوشت سخن می‌گفت. بطوریکه بیشتر کتابهایش عیناً از روی نواری حرفهایش پیاده شده و نوشته‌های ایسن کتابها آنقدر زیبا و متین و محکم و کوبنده است که گویی برای نوشتن هر کدام از این کتابها، هفته‌ها وقت صرف شده است. یادش گرامی و روانش شاد باد...

سعادت یا کمال؟

مهمترین مسأله‌ای که در جامعه‌شناسی مطرح است اینستکه برای جامعه و رهبری یعنی هدایت و حکومت مردم، دو فلسفه، دو بینش و دو طرز فکر بیشتر وجود ندارد، در همه رژیمها و در همه اشکال مختلف زندگی سیاسی:

- اول: اداره جامعه
- دوم: هدایت جامعه

این دو طرز فکر گرچه در وهله اول به هم شبیه است یا اختلافشان محسوس نیست، اما در بینش متناقض با هم‌اند. هدف یکی اینستکه حکومتی بنا کند که افراد انسانی در آن بهر شکلی که بخواهند و بیستندند احساس آسایش کنند و برخوردار از آزادی داشته باشند - بطور مطلق یا نسبی - بتوانند زندگی کنند. هدف: رفاه است و آزادی، یعنی بطور کلی خوشبختی....

این نوع حکومت در طول تاریخ بهترین نوع حکومت تلقی شده بود. اما امروز بویژه در نیم قرن اخیر، از نظر آنگونه جامعه‌شناسی که تا امل بر کشورهای آسیایی و افریقایی و ملتهای عقب مانده است، مورد تردید واقع شد زیرا مسأله اداره جامعه به‌بهترین شکل، با اصل پیشرفت سریع جامعه منافات دارد. یا باید اصل بهزیستی و آسایش مردم را انتخاب کرد و شعار حکومت قرار داد، و یا اصل ترقی و پیشرفت هرچه بیشتر و سریعتر جامعه را، که

این دو با هم منافات دارند چنانکه گاه کودک را به کودکان می‌دهیم تا بهر شکل که بهترین شکل میدانند عوض کنند یعنی تربیتش کنند و بعبارت دیگر: طرز فکر و بینش و عقیده‌اش را تکامل بخشند و ارتقاقت دهند... و یا کودک را به باغ کودک می‌دهیم نه برای تغییر او بلکه تا چند ساعتی او را به‌بهترین شکل نگاه‌دارند و هدف، خوش بودن کودک است. می‌بینیم که در اینجا مسأله ارتقاء کودک و تکامل او مطرح نیست.

سیاست و پولیتیک

این دو بینش - در طرز نگهداری جامعه یعنی اداره یا هدایت آن - بی‌آنکه در تاریخ مطرح شود، ناخودآگاه - شاید - در اصطلاحات مطرح شده است بدین معنی که سیاست در زبان یونانی - که اکنون نیز در تمام زبانهای اروپایی هم هست و در همه متون نیز تکرار میشود - پولیتیک Politic است که از کلمه Police بمعنای شهر گرفته شده است. پس حکومتی که کارش پلیتیک است - یعنی اداره شهری به‌بهترین وضع - وظایفش در کشور از نوع وظایف شهرداری است در شهر. دستگاه شهرداری در یک شهر، هرگز متعهد نیست که از لحاظ بینش مردم را اصلاح کند و کاری کند که مردم اصلاح شوند، نسل جوان خویش فکر کند، نسل گذشته بهتر بچه‌ها را تربیت کند، طرز تفکر مذهبی‌شان را تکامل بخشد و

خلاصه اخلاق و روش و متنی مردم را عوض کند... اینها در فلسفوی مسئولیت سازمان شهرداری و شخص شهردار نیست زیرا شهردار و شهرداری فقط تمهید خوش گذشتن و اداره آسوده زندگی جمعی مردم شهر و نظام شهر را برپوش دارد و رژیم حکومت نیز در محدوده کشور، وظیفه اش همین است یعنی نگاهداری جامعه و سالم داشتن و فراهم آوردن امکان زندگی آسوده برای افراد کشور، یعنی اداره امور کشور که در يك كلمه «پلیتیک» خلاصه میشود.

اعلام شرق بجای كلمه «پولیتیک» برای معنی اداره جامعه كلمه «سیاست» بکار رفته که معنایش نگاهداری مردم و اداره کشور یا اجتماع نیست. سیاست در معنی لغوی اش تربیت کردن اسب وحشی است. بنابراین اصل تغییر و تربیت و تکامل درسیاست مطرح است. چنین حکومتی وظیفه دارد که مردم را از وضع روحی، اخلاقی، فکری و اجتماعی که اکنون دارند، به وضع روحی و اخلاقی و فکری و اجتماعی که ندارند و باید داشته باشند، منتقل کند.

پس حکومت دو نوع فلسفه و مسئولیت دارد: یا باید تمهید رهبری و تربیت مردم را به بهترین شکل و براساس يك مكتب تمهید کند که معلم و رهبر مردم است یعنی فحوای معنی سیاست در شرق... و یا مدیر جامعه و نگهبان و حافظ آنست که فحوای معنی پلیتیک است در غرب...

پس دولت یا مصلح است و یا خدنگزار... با اندکی دقت متوجه میشویم که این دو اصطلاح را که بیشتر سطحی و بی دقت، بطور مترادف بکار میبریم، مترادف نیستند و گاه با هم خیلی تفاوت پیدا میکنند، حتی در حد تناقض!

خدمت عملی است که مخدوم را در آنچه میخواهد و نیازی که احساس میکند و به او لذت میدهد، مدد کند. اصلاح عملی است که وی را به آنچه باید بخواهد و نیازی که باید احساس کند و به او کمال ببخشد، یاری کند. فردی که دل در گروی معنوی بسته یا آرزوی گرفتن مقامی دارد و یا میکوشد که دکائی باز کند، احتیاج به کمک دارد و هر که این کمک را بکند، به او خدمت کرده است. اما کسی که او را تغییر میدهد، بیدار میکند و حتی ازین دلبستگی یا آرزو و تلاش - اگر متحرقاته است - منصرف میکند، او را اصلاح کرده است.

خدمت کمک به فرد است در «بودن» اش، و اصلاح کمک به فرد است در «شدن» اش. خدمت در جهت خوش بودن و خوشبخت کردن است، و اصلاح در جهت کامل شدن و تکامل دادن. در تمدن غرب، «پاستور» خدمتگزار است ولی مسیح مصلح است. پزشک خدمتگزار است ولی نویسنده - نویسنده راستین - مصلح است. مخترعان و مکتشفان خدمتگزاران بشرند و پیامبران و روشنفکران مصلحان بشریت اند. ابوعلی سیناها به فکر و فرهنگ و تمدن مسلمین خدمت کرده اند و ابوذر را اصلاح کرده اند.

آموزش خدمت است و پرورش اصلاح. علم خدمت است و دین اصلاح. دانشمندان خادم است و روشنفکر مصلح. اینست که خدمت بی اصلاح، گاه تبدیل به خیانت میشود. تیغ بران بدست زنگی مست دادن میشود! اینست که میتوان

این اصل کلی را پذیرفت که هر اصلاحی با لامل خدمت هست ولی هر خدمتی الزاما اصلاح نیست.

توجه به این اختلاف، مسائل بسیار را در زندگی اجتماعی و سیاسی، و مسائل انسانی و تاریخی روشن میسازد و بسیاری قضایا را تغییر میدهد.

فرزانه حکیم یا حکیم فرزانه ما دکتر علی شریعتی میگوید جامعه را میتوان به دو شکل ثابت یا متحرک یعنی در جهت خدمت یا اصلاح، اداره یا رهبری کرد. در شکل ثابت، اداره مردم به نحو آسوده و راحت و حفظشان از خطر بیماری و ضرر مطرح است ولی در شکل متحرک، اصل پیشرفت و تغییر دادن روابط فکری و اجتماعی و اعتقادی و گناندن و راندن جامعه و روحها و مغزهای مردم بطرف کمال، هدف است.

فرزانه ما دکتر شریعتی با بازگشت به مفهوم «امت» چنین اشاره میکند:

امت جامعه ای نیست که افراد در آن احساس راحتی و خوشبختی را کدی بکنند بی مسئولیتی، بر قیدی، و تنها رهایی و آسایش و مصرف پرستی و رفاه بوج بی هدف و زیستن خوشی به هدف را ملاک زندگی قرار دهند، و رهبر يك جامعه با امام - کسی که پیشاپیش مردم گام برمیدارد - هدفش تنها نگاهداری مردم و راندن احساس راحتی و آزادی به مردم نیست بلکه فرد در امت - در جامعه - وقتی وارد شد، به این معنی معناست که به گروهی همسفریوسنه است و زندگی او در امت - در جامعه - يك زندگی آزاد و رها نیست بلکه يك زندگی

مستول و تمهید است... رهبری و امامت نیز اداره و نگاهداری جامعه بصورت متوقف نیست بلکه مسئولیت اولیه و مهمترین مسئولیتی عبارتست از مبتنی کردن اصل حکومت بر اساس پیشرفت و تغییر و تکامل هر چه سریعتر جامعه، ولو درین سرعت و راندن بسوی کمال، افزاینی هم احساس راحتی و آسایش نکنند و با افزاینی چند باشند که زندگی را کد و آسوده معمولی را بهتر از آن حرکت و تکامل ببینند یا اصولا نبینند...

براین اساس، هدف افراد انسانی، «بودن» نیست، «شدن» است. آزاد و خوش بودن: آزاد برای انجام هر کار و خوش بودن با هر وسیله نیست. درست و سریع رفتن است. خوب زیستن نیست، زیستن خوب است. اقتصاد هدف نیست، وسیله است. آزادی ایده آل نیست برای تحقق ایده آل است.

...زندگی را نه «بودن» بشکل راحت بلکه رفتن بسوی برکات باید تلقی کرد: بسوی کمال مطلق، دنیای مطلق، خود آگاهی مطلق، کشف و خلق مداوم ارزشهای متعالی، نماندن در هیچ منزل و شکلی و قالبی، و «شدن» یعنی بسوی تکامل انسانی رفتن، و هجرت، همیشه هجرت از «آنجا» که هستیم و «از آنچه که هستیم» بسوی آنجا و آنچه که باید باشیم، و شکستن همیشه استعدادهای نهفته در عمق فطرت آدمی، و شکوفایی در همه ابعاد گوناگون بشری، و سرانجام:

- ۱- در جهت کمال های مطلق «شدن»
- ۳- بسوی ارزشهای متعالی «رفتن»



● دکتر شریعتی: زندگی فرد در امت يك زندگی متعهد و مسئول است

پرونده
های
قدیمی

حزب‌های سیاسی

از: خبرنگار بازنشسته

احزابی که بعد از شهریور بیست در کشور ما تشکیل شدند بجز چند حزب که جمع آنها از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کند بیش از چند ماه نتوانستند دوام و بقا داشته باشند این احزاب فصلی و موسمی مخصوصاً در موقع انتخابات مجلس یکس از دیگری مثل قارچ از زمین می‌رویند. و پس از اعلام نتیجه انتخابات بزیر خاک فرو می‌روند... گویی فقط در فصل انتخابات است که خون وطن، ملت، مردم، کارگر، آزادی، استقلال و قانون اساسی در عروق حزب‌سازها غلیان می‌کند و فقط در همین موقع است که یکی از عناوین بالا را بطور مفرد یا مرکب برای دارو دسته خود انتخاب می‌کنند و تا بلوی حزب را بهین نام بالا می‌برند. این قبیل احزاب پس از شهریور بیست

فرقه دمکرات

وقتی که مسئولیت‌ها را در حزب توده تقسیم کردند به سید جعفر پیشه‌وری کار مهمی ارجاع شد و این موضوع برای پیشه‌وری که

حزب دمکرات قوام السلطنه چرا و چگونه بود



● مظفر فیروز: بازیگر دستگاه قوام السلطنه



● پیشه‌وری: فرقی



● قوام السلطنه: حزب دمکرات

عصری زیادخواه بود و از طرفی از لحاظ رهبری حزبی خود را صالح‌تر از دیگران می‌دانست خیلی گران تمام شد. پس بحالت قهر از تهران خارج شد و پس از قریب یک ماه که هیچکس از محل او اطلاع نداشت به تهران بازگشت و بموجب قول و قرارهایی که در این یکماه گذاشته بود جبهه آزادی را تشکیل داد و روزنامه «آزیر» را بعنوان ارگان جبهه آزادی منتشر ساخت ولی این کار هم نگرفت و نتوانست نفوذ و اعتباری مثل سایر رهبران حزبی کسب کند. از طرفی اعتبارنامه او در مجلس چهاردهم رد شد و بر اثر این واقعه ضربه بزرگی بر او وارد آمد و او که از همانجا مایوس شده بود - پیشه‌وری که بعدها خودش گفت - برای گرفتن انتقام از تهران به آذربایجان رفت.

پیشه‌وری با دست خالی از تهران رفت و موقعی که تهران را ترک می‌گفت سیمید تومان بابت چاپ روزنامه «آزیر» به سعیدی نوری مدیر چاپخانه و روزنامه «داد» بدهکار بود اما چندماه بعد از ۲۱ آذر ۱۳۲۴ در داس فرقه دمکرات کلیه شهرهای آذربایجان را تصرف کرد و خود

پیشه‌وری: از حزب توده قهر کرد و به آذربایجان رفت...

- حزب ایران نو، دکانی در مقابل حزب توده...
- فیروز قصد داشت با اتحاد حزب دمکرات ایران، حزب توده، فرقه دمکرات آذربایجان و حزب کومله کردستان زمینه را برای گرفتن انتقام فراهم آورد...
- تأسیس احزاب موسمی، ملازمه با شروع انتخابات دارد!
- احزابی که غائله آذربایجان، علت وجودی آنها بود
- حزبی که فقط چند روز دوام آورد!
- دکتر مظفر بقائی، برکشیده قوام السلطنه بود!
- برادر مهندس شریف امامی اتحادیه کارگری تشکیل داد
- ناصر قشقائی هم اعلام کرد که با تفاق اعضای ایل قشقائی به حزب دمکرات قوام السلطنه می‌پیوندند

را «باش‌روزی» آذربایجان نامند.

فرقه دمکرات یکسال تمام حکومت آذربایجان را در دست داشت تا اینکه در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ ارتش وارد آذربایجان شد و پیشروزی و سایر رهبران فرقه پشاک شوروی گریختند و بدین ترتیب طومار فرقه دموکرات آذربایجان برچیده شد.

حزب ایران نو

قوام‌السلطنه وقتی که از مسافرت مسکو مراجعت کرد و میخواست بازی سیاسی خود را با روسها شروع کند تصمیم گرفت دگانی در مقابل حزب توده درست نماید بهمین جهت سردارفاخر حکمت و چند نفر دیگر از رجال را دعوت کرد و به آنها گفت حالا وقتی است که

جود آمد؟...



● حکیم‌الملک: ضبط وجوه حزب دمکرات

کشور احتیاج به احزاب سیاسی دارد و در ایران نیز باید مانند سایر ممالک راقبه حکومت احزاب روی کار باشد... و بالاخره از آن‌ها خواستن کرد تا با مطالعه کافی یک حزب سیاسی تشکیل بدهند و ضمناً اطمینان داد که دولت از حزبی که آن‌ها تشکیل بدهند تقویت خواهد کرد. سردارفاخر و رفقای او پس از چند روز مطالعه و نشست و برخاست حزب ایران نو را تشکیل دادند و گزارشی اس را به اطلاع نخست‌وزیر رسانیدند.

قوام‌السلطنه پس از استماع گزارشی به زعمای حزب ایران نو گفت حالا بروید در کمیته خود تصمیم بگیرید که من باید رهبر نهایی باشم یا رهبر نهایی؟

اعضاء کمیته حزب ایران نو برای اتخاذ تصمیم در این باره یک جلسه فوق‌العاده تشکیل دادند. در این جلسه عده‌ای عقیده داشتند که خوب نیست رئیس دولت برهبری حزب انتخاب شود و همان بهتر که قوام‌السلطنه رهبر نهایی حزب باشد و عده دیگر معتقد بودند که چون مردم ایران غالباً دنبال قدرت میگردند بهتر است

قوام‌السلطنه رسماً بعنوان رهبر نهایی حزب ایران نو انتخاب شود. بالاخره پس از چندین ساعت مذاکره و مباحثه دسته اول حرف خود را به کرسی نشاندید و قرار شد قوام‌السلطنه بطور مخفی رهبری سیاسی حزب را بعهده داشته باشد. این تصمیم جلسه فوق‌العاده کمیته حزب ایران نو بوسیله سردارفاخر به رئیس دولت گزارشی داده شد و قوام‌السلطنه وقتی که تصمیم کمیته حزب را شنید در حالیکه لبخند معنی‌داری بر لب داشت گفت:

— بسیار خوب، من فردا شب ساعت ۹ در رادیو سخنرانی خواهم کرد و تشکیل این حزب بزرگ سیاسی را بشما تبریک خواهم گفت و به‌سردم سزده خواهم داد!

ساعت ۹ شب بعد کلیه اعضاء کمیته حزب ایران نو در کلوب حزب کنار رادیو نشستند و با اشتیاق تمام منتظر شنیدن نطق نخست‌وزیر بودند.

سخنرانی قوام

در اینوقت گوینده رادیو تهران با آسوتاب خاصی اعلام داشت که جناب آقای نخست‌وزیر سخنرانی میفرمایند. در حزب ایران نو گوشها تیزتر و کاسه صبر اعضاء کمیته لبریز شد و حضرات با اشتیاق تمام گوش‌بزنگب بودند تا مژده تشکیل حزب ایران نو را از دهان نخست‌وزیر بشنوند اما با کمال تعجب شنیده شد که قوام‌السلطنه بجای حزب ایران نو تشکیل حزب دمکرات ایران را اعلام داشت و خود را نیز رهبر کل حزب معرفی کرد!

چرا قوام اینکار را کرد و چه فعالیت پشت‌پرده‌ای منجر به تغییر تصمیم قوام و تشکیل حزب دمکرات گردید، در قسمت مربوط به حزب دمکرات شرح داده خواهد شد... بهر حال حزبی که قرار بود بزرگترین حزب سیاسی در ایران بشود برترتبی که گذشت قبل از آنکه قد راست کند در نطفه خفته شد و به‌اراده قوام‌السلطنه جای خود را به حزب دمکرات داد!

حزب دمکرات

بدون تردید سال ۱۳۲۴ یکی از بحرانی‌ترین و متشنج‌ترین ادوار سیاسی تاریخ ایران بشمار میرود.

در اینوقت عمال سه سیاست مختلف با انرژی هرچه بیشتر و با قدرت هرچه تماش برای پیشرفت مقاصد سیاسی دولت متبوع خود تلاش می‌کردند و از این گذشته از یک طرف قوام‌السلطنه و از طرف دیگر مظفر فیروز با نقشه‌های شخصی خطرناک‌ترین بازیهای سیاسی را آغاز کرده بودند. قوام برای استرداد آذربایجان و ادامه حکومت خود نقشه‌های خاصی پیش خود طرح کرده و مظفر فیروز برای گرفتن انتقام به بزرگترین فعال سیاسی دست زده بود. و در این میان قوام تصمیم به تشکیل یک حزب بزرگ سیاسی گرفت و تصمیم خود را با یک عده رجال خوشنام در میان گذاشت و برترتبی که گذشت حزب ایران نو بوجود آمد، ولی مظفر فیروز که برای انجام مقصود خود دوست داشت از نیروی حزبی برخوردار باشد پس از یک سلسله فعالیت‌های پشت‌پرده قوام‌السلطنه را وادار ساخت که علیرغم سردارفاخر و دوستان او حزب دمکرات ایران را تشکیل داده و خود را رهبر کل تعیین کند. بمحض تشکیل حزب دمکرات استقبال عجیبی از آن بعمل آمد و حتی ناصر قشقایی از

شیراز تلگراف کرد که دهها هزار سواران مسلح قشقایی الحاق خود را بحزب دمکرات ایران اعلام میدارند! پس از تشکیل حزب دمکرات ایران مهترین نقشی که بعهده مظفر فیروز بود ائتلاف احزاب توده ایران - فرقه دمکرات آذربایجان و حزب کومله کردستان یا حزب دمکرات ایران بود و در اینراه تلاش بسیاری بکار برد و مقدمات ائتلاف را از هر حیث فراهم آورد تا اینکه شورای عالی حزب برای اتخاذ تصمیم درباره ائتلاف تشکیل جلسه داد. در اینوقت در حزب دمکرات دو جناح وجود داشت، جناح راست که سردارفاخر و فروهر و هدایت و چند نفر دیگر در رأس آن بودند و جناح چپ که مظفر فیروز لیدری آن را بعهده داشت. بنابراین علاوه‌بر اینکه در این جلسه فوق‌العاده سرفروخت حزب دمکرات تعیین می‌شد سرفروخت مظفر فیروز نیز که فعال مایه‌شاء حزب بشمار میرفت روشن می‌گردید.

اخذ رأی

در آن جلسه مظفر فیروز با حرارت خاصی موضوع ائتلاف را در شورای عالی مطرح کرد و چند نفر دیگر از اعضاء جناح چپ نیز درباره فواید ائتلاف دادسخن دادند و بالاخره کار بمرحله رای کشیده شد اما موقعیکه اعلام رای شد ناگهان یکی از اعضاء جناح راست مداخله خود را روی صندلی کوپید و گفت با توضیحاتیکه آقایان دادند چون این موضوع برای حزب دمکرات ایران و حتی سیاست کشور اهمیت حیاتی دارد یکریع تقصی داده شود تا در این یکریع با تفکر و مطالعه بیشتری در این باره اخذ رای شود.

این پیشنهاد تصویب شد و یکریع نفس اعلام گردید. در همین یکریع نفس اعضاء جناح راست حزب فعالیت شدیدی را انجام دادند و بالاخره پس از تشکیل مجدد جلسه و اعلام رای درباره ائتلاف با اکثریت باین موضوع رای مخالف داده شد.

پس از شکست نقشه ائتلاف کابینه ائتلافی قوام‌السلطنه نیز سقوط کرد و مظفر فیروز که در کابینه ائتلافی وزیرکار و تبلیغات بود از کابینه کنار گذاشته شد و با سمت سفیر ایران در روسیه خواهی‌نخواهی بمسکو رفت. پس از عزیمت مظفر فیروز قدرت تشکیلاتی او بین آرامش و موسوی‌زاده تقسیم شد و دوستان ایندو نفر مدت‌ها توی سرهم گویدند تا اینکه پس از یک سلسله فعالیت‌های سیاسی که بحث آن از موضوع مقاله خاراج است مجلس پانزدهم (مجلسی که بمعوث قوام‌السلطنه بود) بکابینه قوام رای عدم اعتماد داد و با سقوط دولت قوام نیز حزب دمکرات ایران از رونق افتاد!

پس از سقوط کابینه قوام مقدار زیادی پول حزب در حساب بانک شاهي باقی ماند. هیود و اعضاء کمیته حزب تصمیم گرفتند با خرج این پول زمینه را برای زمامداری مجدد قوام‌السلطنه آماده سازند ولی دولت حکیم‌الملک این وجوه را بفع جمعیت شیر و خورشید سرخ ضبط کرد و بدین ترتیب حزب دمکرات ایران که چند ماه پس از ماجرای آذربایجان بوجود آمده بود چند ماه پس از ختم ماجرای آذربایجان از بین رفت!

نوشته‌ی عونی عزالدین
ترجمه‌ی: امید



اسرائیل
و جنوب آفریقا ..
علاقه
خاصه
جددا!



اسرائیل و آفریقای جنوبی: نژادپرست و عامل استعمار

● زورگوئی، غصب سرزمین‌ها و توسعه‌طلبی ویژگی این دو دولت است

تبعیض نژادی خود را تعدیل کند.
و سپس در ۱۹۶۱ آمریکا و انگلستان

سانور کتاب
در شرایط اختناق

● به دولت چه مربوط است
که برای مطالعه مردم تعیین
تکلیف می‌کند



«باقرزاده» مدیر انتشارات توس، سال
گذشته، برنده جایزه فروغ شد و این جایزه را
به‌خیرت شعر بانوی شعر: «فروغ» پذیرفت و
همان موقع خطابه‌ی خواننده، که گیرا بود، قسمتی
از آن را در پی می‌خوانید:

کاش باین جایزه، اجازه‌ی چاپ و نشر
همه کتاب‌های مانده در اداره نگارش هم داده
می‌شد.

دور از هر گونه خرده‌گیری، بررسی داریم:
آیا آن‌ها که تصمیم می‌گیرند مردم چه بخوانند
و چه نخوانند، واقعاً با نیازهای فرهنگی و ملی ما
آشنایی عمیق دارند؟

اگر چنین است و اگر سیاست‌میزی
مدیران‌ای در کار است چگونه است که در
مثل، کتابی که در سال گذشته اجازه‌نگرفته،

ثابت می‌دارد... مولفان یادشده در مقدمه بررسی
خود می‌گویند: ارتباط تجاری و سیاسی بین
کشورهای اسرائیل و آفریقای جنوبی، عقلاً
ارتباطی طبیعی و عادی بین این دو کشور است.
به‌سخن دیگر، ارتباطات این دو کشور، در کادر
تاریخی و فلسفی خود، چه در زمینه‌ی فرهنگی
و چه اقتصادی و چه سیاسی، در واقع از طبیعت
صهیونیسم و مطامع آن در نفوذ بیشتر بدنمای
غرب سرچشمه می‌گیرد و میتوان بر آن بود که
کفایتش با ارتباطاتی که منبت از گذشته‌ی
استعمار شده‌ی کشورهای اروپا و آفریقای
جنوبی میتواند باشد، تفاوت دارد. چرا که
اسرائیل در این منبت منقبذوست حاکم، کسانی
را بخدمت خود گرفته است که پیش از بسیاری
طوایف یهودی امکانات مادی دارند و نیز پیش از
آنها امکاناتشان را در جهت هدف‌های صهیونیسم
بکار می‌گیرند.

دنیا و تبعیض نژادی

محققان یادشده می‌گویند: با آن‌که امروزه
جهانیان به نژادپرستی دولت آفریقای جنوبی
اتفاق می‌کنند، تا زمانی که آمریکا، انگلستان
و فرانسه بر آن نهند که مسأله‌ی نژادپرستی
را در سطح بین‌المللی مورد بحث قرار دهد،
از سوی هیچ کدام از کشورهای دنیا در این زمینه
قدمی برداشته نشد. و اتحادیه جنوب آفریقا،
بعنوان یکی از اعضای موسس جامعه ملل و عضو
سازمان ملل متحد از سوی غرب با مجامع و
تعارف بسیار استقبال می‌شده است. و از این رو
با آن‌که در سال ۱۹۵۴ مسأله‌ی سیاست تبعیض
نژادی آفریقای جنوبی از سوی دولت هند در
سازمان ملل متحد مطرح گردید، سازمان ملل
با این دستاویز که مسأله‌ی تبعیض نژادی مسأله‌ی
داخلی است رسیدگی به آن را از حدود صلاحیت
خود خارج دانست.

و بعدها مجمع عمومی سازمان در ۱۹۵۷
به‌سبب نزدیکی بیشتر به افکار عمومی مردم جهان
یکسور یادشده توصیه کرد که سیاست

مدنیاست که روابط اقتصادی، سیاسی و
فرهنگی دو کشور اسرائیل و آفریقای جنوبی
مورد توجه صاحب‌نظران و افکار عمومی مردم
جهان است. و باکسانی که از خود علت این
ارتباطات را پرسیده باشند، بنا به نظر پاره‌ای
از مفسران علل اصلی این نزدیکی‌ها را باید
در «نژادپرستی» هر دو دولت و خلق و خوی
استعماری آن دو شمرد. در این زمینه اخیراً
کتابی بنام «اسرائیل و جنوب آفریقا» بزبان عربی
برگردانده شده است که برپشته‌شناسی ارتباط
این دو کشور استعماری پرداخته است. خلاصه
و نقدی بر این دو کتاب بدلیل اهمیت موضوع در
این شماره و شماره‌ی بعد از نظر تان میگذرد:

ارتباط

روابط ویژه‌ی دولتهای اسرائیل و جنوب
آفریقا، تا آن حد اهتمام سازمانهای بین‌المللی را
به خود مشغول داشته است که یکی از کمیسیونهای
وابسته به سازمان ملل متحد - کمیسیون مبارزه
با تبعیض نژادی - در سپتامبر ۱۹۷۶ بررسی
ویژه‌ای را در زمینه‌ی ارتباط یادشده منتشر
کرده است. بررسی یادشده، توجه افکار عمومی
جهان را به ارتباط بین دو کشور نژادپرست بالا
جلب کرده است و فضا را برای بررسی مورد نظر زمانی
انتشار یافت که جامعه‌ی ملل متحد، پیش‌ازین،
هم خود را صرفی دو مشکل مهم جهانی
- خاورمیانه و آفریقای جنوبی - نموده است.
این بررسی برای سازمان ملل متحد
روشن ساخت که دو مشکل جهانی یادشده، در
واقع از اسس تاریخی یکپارچه‌ای سرمنشاء گرفته‌اند
و تأکید ساخت که هر دو آنها ارتباط ویژه‌ای
با بنای اجتماعی آن دسته از جوامع غربی دارد
که باور آنها محسوب می‌شوند و یا در واقع
بنیان‌گذارشان بحساب می‌آیند.

گفتنی است که فقط چند روز پس از
انتشار این بررسی، مجمع یهودیان آمریکا در
ششم سپتامبر ۱۹۷۶ بررسی دیگری در پاسخ
آن نشر داد، هدف از نشر اخیر که دکتر موسی
دکتر» فراهمش ساخته است آن است که ثابت
کنند اسرائیل در مورد روابط تجاریش با آفریقای
جنوبی، گناهی مرتکب نشده است. چه روابط
بری با آن کشور، همانند روابط تجاری کشور
نژادپرست یادشده با دولتهای دیگری چون
مورامبیک، انگولا، زامبیا و لسوتو است.

رد استدلال

ملاحظات دکتر موسی دکتر» در زمینه‌ی
ارتباطات کشورهای آفریقای سیاه با کشور
نژادپرست آفریقای جنوبی، از اصل مرهون است.
چرا که ارتباط کشورهای مورد بحث در واقع
ادامه‌ی وضع استعمار و حرکات امپریالیسم در
آن قاره است. اما گذشته از این، بررسی
«ریچارد - ب - استیونز» و «عبدالوهاب السیری»
که تحت عنوان «اسرائیل و جنوب آفریقا» اخیراً
در ۲۸۵ صفحه چاپ رسیده است - و این نقد
در جهت معرفی آن تألیف نوشته شده است
ویژگی ارتباطات این دو کشور نژادپرست را

موافقت کردند که مسالدهی تبعیض نژادی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد قابل طرح باشند. و در ۱۹۶۴ کشورهای عضو سازمان ملل متحد، جز دو کشور پرتغال و آفریقای جنوبی، موافقت خود را در زمینهی از میسان بردن سیاست تبعیض نژادی اعلام داشتند. و تنها و توی سه گانهی آمریکا، فرانسه و انگلستان، بود که در ۱۹۷۵ توانست از طرد آفریقای جنوبی از سازمان ملل متحد مانع شود.

تشابه با اسرائیل

وضعیتی که در مورد آفریقای جنوبی بیان شده، با تفاوتی مختصر در بارهی اسرائیل نیز صدق می کند. و همچنان که روز بروز اعضای بیشتری در سازمان ملل متحد خواستار عزلت آفریقای جنوبی میشوند، و نیز حقایق اقتصادی و سیاسی متغیر درونی آفریقای جنوبی، چنین وضعیتی را مقتضی میدارد، همین عوامل عین طی ده سالهی اخیر، - سوییژه پس از زیارت طلبی اسرائیل در ۱۹۶۷ - باعث شده است که دو تپهای بیشتری به آفریقای جنوبی مجدداً اسرائیل و صهیونیسم بپردازند. و از همین رو، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تصمیمی که روز دهم نوامبر ۱۹۷۵ اخذ کرد، صهیونیسم را نیز نوعی تبعیض نژادی شمرد و با آن که آمریکا و پردهای از هم پیمانانش این تصمیم را خوش نداشتند، اخذ آن از سوی تشکیلاتی بین المللی، انگارهای نیک جهت نشان دادن تمایل افکار عمومی مردم جهان به طرد

اسرائیل و عزلت آن به شمار می رود. و گفتنی که کوشش های آمریکا و هم پیمانانش در همان سال در جلوگیری از طرد آفریقای جنوبی از سازمان ملل متحد، باعث آمد که این کشور نیز همانند اسرائیل، پیش از پیش به آمریکا تکیه کند.

روابط استعماری؟

پاره ای از صاحب نظران بر آنند که ارتباطات اسرائیل و آفریقای جنوبی، در واقع ارتباط دو دولت استعماری غاصب است. اما پاره ای دیگر معتقدند که روابط این دو مظهری از مظاهر پدیدهای استعمار و مبارزهی فرهنگی و اقتصادی غربی علیه ملل آسیا و آفریقا است. مولفان کتاب، جهت وفق دادن این دو دسته از نظریات، فصلی از بررسی خویش را به بحث از تحولات مادی و تاریخی روابط اسرائیل و آفریقای جنوبی ویژه کرده اند و توضیحات واضح و صریح از روابط کنونی این دو نظام را مبتنی بر استنادی نشان داده اند.

بخش اول کتاب را مقاله ای به قلم «عبدالوهاب المسیری» تشکیل می دهد که نویسنده در آن سعی دارد تمامی توجیحات صهیونیسم را از پر تری سفید پوستان جمع آوری کرده و ریشه های آن توجیحات را در اندیشه های امپریالیسم قرن نوزدهم نشان دهد. نیز اشاره می کند که غالب دولتهای استعماری غاصب، وجودشان را در آسیا و آفریقا باستان حقوق استوهرای توجیه می کنند. و اسرائیل نیز برای این که دولتی استعماری

و غاصب به حساب نیاید چنین می کند.

تکلیف متحملینها

ریچارد گروسمن در کتاب خویش - بیداری ملت - مینویسد که استعمار غاصبانهی ازویاتی، کار خود را تحت عنوان «حقوق انسان سفید پوست در نقل تمدن به نقاطی که مردمشان کمتر متحملینند شروع کرد. و این نقل تمدن را بصورت اشغال مادی سرزمین های آدمهای کمتر متحملین تا جائی که دنوردیدن طولمازندگی تمام ساکنان اصلی سرزمین بنهای این تمدن باشد - انجام داد.

... ظاهراً متحملین ساختن مردمی بدین طریق، یعنی با از میان بردن تمامی آنها، از شکست آدرتین روش های اشاعهی تمدن به حساب دید بیاید.

آنچه ناگزیر قابل ذکر است آن که نظریات تبعیض نژادی روز بروز همای و همگام با نیاز بیشتر با زمین های تازه و بازارهای نو، عمق و قدرت بیشتری بخود می گیرد. و نیز همگام با بالا گرفتن بحرانهای اقتصادی و مردمی... در واقع صهیونیسم آفریقا، و زمینهی بهره از آفریقا، برای امپریالیسم، زل دجال را بازی میکند. و نظریه پردازان صهیونیست، طرح های خویش را در گام از تطامات اندیشه های امپریالیسم و تبعیض نژادی در اواخر قرن نوزدهم، بیان کرده اند؛ قریبی که در آن شخص برای بهره گیری استعماری، بصورت بایستی سفید پوست می بود.

باقرزاده مدیر انتشارات توس: سانسورچی ها را امر خص کنید

امسال اجازه می گیرد و آنکه دوسال پیش، اجازه گرفته، امسال نمی گیرد. بررسان شاید که این دیار و این مردم را به درستی نمی شناسند که می بتدارند اگر خواندنهای ما موافق ضوابط آنها نباشد، نظم فکری و اجتماعی ما بهم می خورد. شاید نمی دانند ما ملتی بالغ هستیم و از عصر طفولیت گذر کرده ایم.

حق با مردم است

روح ملت بهتر می شناسد و بهتر انتخاب می کند.

این که گروهی خود را محق در انتخاب خواندنهای ما بدانند، به این معناست که ما مردم حسن انتخاب و حسن تشخیص نداریم.

اما مردم ما در شرایطی بسر می برند که حسن تشخیص سره از ناسره را دارند. این حسن تشخیص وقتی کور می شود که میدان انتخاب ما محدود شود.

و کاری که برخی از بررسان می کنند بدبختانه ما را به همین جا خواهد کشاند بررسی بی رویه کتاب جز آنکه در چیده های اندیشه و سیر پرواز را به جهت می بندد، عوارضی دیگر دارد که برشمردن همه آنها، مجال وسیع تری می جوهد. اما همین جا باید گفت ناشری که به سر نوشت کتابش در «میزبانی» تردید دارد، از سرمایه گذاری در کار کتاب بیسناک است، و حال آنکه این، یکی از مفیدترین و باارزش ترین سرمایه گذاری های یک ملت است.

چرا نشر باید برای سرمایه گذاری

دست و دلس بلرزند؟

تیراژ

این چنین او تیراژ کتاب را کاهش می دهد و این خود عارضه دیگری است: اولاً تیراژ کم، بهای کتاب را بالا می برد و این منتهی است به توده کتابخوان. ثانیاً حق التالیف را کاهش می دهد. ستمی به نویسنده و مترجم، و حال آنکه ما باید به عصر مولفانی قدم بگذاریم که حیثیت معنوی و معاشی مادی شان یکسره از طریق نوشتن تامین شود، آنگونه که در کشورهای پیشرفته می بینیم.

شهرت کاذب

عارضه دیگری که نتیجه مستقیم بررسی بی رویه است، عطش مجعول برای آثاری است که گشته می شود در اداره نگارش، مانده است. از این بررسی بی رویه حیثیت یا شهرتی کاذب نصیب عده بی از نویسندگان می شود و نقیبه به حکم آنکه کتابشان در میزبانی نمائنده ازمدار توجه دور می مانند و این توهم، این بی اتصافی آزار دهنده باز ناشی از همان بی رویه بودن است.

از این گذشته، حتی در این بررسی بی رویه، بررسان در جایی که باید قراز نداشتند؛ کارشناس قصیده در جایگاه قضات شعر امروز می نشینند و داستان نویس در پایگاه بررسی کتاب های ریاضی!

سالهاست که اینگونه بررسی می کنیم

و جز دشواری بهره می برده ایم. به عنوان آزمایش دو سالی میزبانی را برداریم، و نتیجه اش را ببینیم. مولف و ناشر، به وظیفه خود آگاهی کامل دارند؛ وقتی حسن کنند مسئولیت نشر، صد درصد به عهده خودشان است، هماهنگی را رعایت می کنند.

کتابهای توقیفی

در چندماه اخیر، اداره نگارش به تمدداری از کتابهایی که در گذشته اجازه نشر نداشتند، اجازه انتشار داد. ما صف های طولی را که در نخستین روزهای انتشار این آثار، در برابر کتابفروشی ها بسته می شد، دیدیم و اینک می بینیم که دیگر از آن صف ها خبری نیست. آن کتاب های عطش انگیز اکنون مثل سایر کتاب ها، زوال عادی فروش را طی می کند. باری، عارضه دیگری که ناشی از چند عارضه بی است که برش مردم مستقیم، ناشر را قراز می دهد.

ناشری که دلواپسی سرمایه دارد، گرفتاری چک و سفته دارد، با مشکل گرانی و کمیای کاغذ روبروست، ناشری که در چاپخانه با رقابت دیوار دولتی رو در روست و نمی تواند همان قیمت های بخش عمومی را به چاپخانه ها بپردازد، ناشری که نه می تواند خواننده را از خود راضی سازد نه مولف را چگونه می تواند نقش سر نوشت ستار خود را در برابر ملتش به درستی ایفا کند، چگونه می تواند در فضای راحت و آسوده فکر کند، برنامه صحیح انتخاب و نشر بریزد، و به طور کلی، روش داشته باشد؟

مرد آگاه، اندیشمند معاصر، مرد صداقت و راستی، مترجم صدیق و درستکار امروز، م. الف. به آذین، هرچه نوشته است پادماندنی است و هر آنچه ترجمه کرده است نیز فراموش نشدنی و خواندنی.

مردنیک اندیش. دیرکانون نویسندگان، پیر روشنفکران، و روشنگر پیر. درست ۱۵ سال پیش با کلامی نوظهور، ولی منطقی، از آزادی، این جاودانه کلام هستی، سخن گفته است. این سخنگویی، خطاب به جمعی از اعضای کانون نویسندگان، در جلساتی که در تالار قدریز تشکیل شد، انجام گرفت. که همان روزها، همه جا ورد زبان بود و از آن بعنوان یک بیانیه جهانی یاد شد. آن سخنگویی را بار دیگر مرور می کنیم.

در گذشته گفته شد که آزادی نظمی است که شناخته ایم و پذیرفته ایم. اینک برای روشنگری بیشتر اجازه می خواهم بگویم که منظور از نظم مجموعه سازمانها و ضوابط زندگی اجتماعی است. یعنی فرد و خانواده و شهر و کشور و دولت از یکسو با پیوندهایی که در عمل با هم دارند، و سنت و اخلاق و مذهب و قانون از سوی دیگر که بطور عمده بر تولید و مبادله و مالکیت و ارث نظارتند.

نظم

در این که میگوئیم آزادی در شناختن و پذیرفتن نظم است نکته ای است که باید بدان توجه شود. اینجا بطور ضمنی فرد در برابر مجموعه نظم قرار دارد، آن را میسازد و در باره اش حکم صادر میکند، و مثلا میپذیرد یا نمیپذیرد. این پذیرفتن یا نپذیرفتن نظم ناشی از ضرورت آلی زندگی فرد در مناسباتش در اجتماع است، بدون تحکم و اعمال زور بر شخصی که باشد. در این صورت است که با شناختن و پذیرفتن نظم، اراده فرد در همان مسیر نظم می رود و تعارض و تناقضی با آن ندارد. و واقعیت آزادی حاصل میشود، اما از آنجا که هیچ نظمی ساکن نیست، آزادی نیز نمیتواند در یک مرحله ساکن بماند. دوام آزادی بسته بدان است که میان اراده فرد و نظم اجتماع تعادل و تأثیر متقابل پیوسته برقرار باشد. و ما اجتماعی را آزاد میگوئیم که در آن چنین تعادل و تأثیر متقابلی میان اراده اکثریت افراد مردم و نظم اجتماع در کار باشد. و شک نیست که این تعادل و تأثیر متقابل میان اراده اکثریت افراد مردم و نظم اجتماع در کار باشد. و شک نیست که این تعادل و تأثیر متقابل نمیتواند خود بخود صورت بگیرد. بدلیل دیرچینی (اینرسی) که در طبیعت گروه است، و نیز در اثر سختی و صلابتی که بهر حال در ضابطه های نظم هست، همیشه، این تأثیر متقابل و تعادلی که از آن پدید آمدنی است با فاصله وقوع مینماید، و درست در همین فاصله است که ضرورت عمل آگاهانه بوجود انبیا بیدار تحمیل میشود. ضرورت دیدن و گفتن و بازگفتن، ضرورت پراکندن تخم اندیشه و گرد آوردن بازوی کار... در این حال آن دیوارها و مرزهای نظم که در پیش از آن سخن گفتیم و وظیفه اش را در نگه داشت و دوام یگانگی گروه یادآور شدیم، بوجهی آگاهانه از میان برداشته میشود، مرزها و دیوارهای تازه ای متناسب با گسترش مادی و معنوی گروه یا اجتماع احداث میگردد، و این



یا آزمون در حذف برخی از این اجزاء و تاکید روی برخی دیگر، در انتقال مایه ها از سایه به روشن، از قوت بضعف یا عکس آن، در فراهم آوردن و پیوند دادن اجزاء چند حادثه از چندجا و ترکیب آنها بایکدیگر، و سرانجام آن خاصیت زندگی و این همه دستکاری و تبدیل و جعل را در آخرین پرداخت ضروری تر و باورداشتنی تر از خود حادثه یا آزمون میکند. پس هنر دانسته یا ندانسته - و چه بهتر که ندانسته باشد تا کمتر دانسته، چه همین خود حکایت از نیرو و اصالت نبوغ میکند - باز آفریدن حادثه یا آزمون است. و این باز آفرینی اگر هم رنگ تفنن بگیرد - و چرا نگیرد! - باز تفنن

به آذین: آزادی

هنرمند راستین تن به عجز مجاز و غیر مجاز نمی دهد

● معنی هنر را، راستای تأثیر اجتماعی آن معین می کند.

● گروه حاکم بایک دست پول، مقام و کامرانی و شهرت زودرس یعنی هر چه نیروی مرد را خنثی کند می افشاند و به دست دیگر شلاق محدودیت و فشار و ستم پیش می آید... و آزادی را در بند می کشد...

● هنرمند چشم و زبان مردم است و مردم دست و بازوی هنرمند و راه هر دو یکی است: راه آزادی...

نیست. نهفته یا آشکار، همیشه بینی و قضاوتی در بر دارد که خود را جلدی می شمارد و باید به جلد گرفته شود. هنر گزارشی خام و بی چهره نیست. پیامی است خواستار پذیرش و باور داشت. و از اینجا است که هنر، هر قدر هم درون نگر و فردی باشد، باز رو به بیرون دارد. دید و دریافت فرد بضرورت در جستجوی آن است که از مجرای هنر در زمینه دید و دریافت همگان نشانه شود تا به نیروی باور عام همان ارزش فردی خود را ژرف تر و واقعیت باز یابد. پس میتوان گفت که مسیر هنر از واقعیت است بکارگاه وجدان هنری و بازگشت از آنجاست بواقعیت. چهره نو ساخته ای که هنرمند بضرورت از واقعیت پدید می آورد، پس از عرضه شدن، زندگی خاصی و مستقلی آغاز میکند. در این مرحله است که هنر - در وجود اثر هنری - همچون آئینه در برابر واقعیت مینشیند و هدف این مینشینی هر کسی را بسنجش و نتیجه گیری فرا میخواند، و همین خود معنای اجتماعی اثر هنری و راستای تأثیر آنرا مشخص میگرداند، یعنی هنر متناسب احوال ارزش تأیید یا انکار، تمایل، گواهی و اعدا نامه، نمونه آرمانی و غیر آن پیدا می کند و با نفوذ در وجدان همگان خاصیت برانگیزنده و بسیج کننده خود را ظاهر میسازد - تبدیل به هنر می گردد.

باز آفرینی

برخی از آفرینش هنری سخن میگویند، و در این سهل انگاری بیم گمراهی می رود. چه پنداشت اختیاری در آن نهفته است که وجود ندارد. در کار هنر ضروری است و منطبق خاص خود، که از این زمینه هنر به آن یک، از این هنرمند به آن دیگری و از یک اثر به اثر دیگر میتواند کاملا متفاوت و گونه گون باشد، اما

کار هم با زحمت و دردی کمتر، بدون نیاز بحرکت های شدید و زمین لرزه های اجتماعی و فاجعه های بزرگ به همراه دارد. گرچه ناچار باید افزود که در طبیعت زمین لرزه هست و فاجعه ها بار می آید که دردناکتر و وسیعتر از همه در این اواخر زمین لرزه خراسان بود....

جرات آزادی

بگذریم. در گفتاری دیگر اشاره ای هم به «جرات آزادی» بود و «آزادی جرات» و گفته شد که در مورد اخیر، یعنی آزادی جرات خود داشتن یا نداشتن تغییر برتاب جرات خود آزادی بچنگ آوردن و آزاد بودن، باری، در این مورد، روی سخن با پیش روترین و دلسر ترین و آگاه ترین عناصر جامعه است که هنرمند واقعی، هنرمند جوینده راه گشای آن شمار است. پس اینک میرسیم به هنر و هنرمند که رابطه شان، نحوه برخوردشان باز آزادی، موضوع بحث ماست.

بهر صورتی که بگیریم، ماده خام و افکار گاز و شیوه پرداخت هر چه باشد، هنر گزارش است و هنرمند گزارنده. هنرمند همیشه خیر از چیزی میدهد که یا بر او گذشته است، یا آنکه او خود بر آن گذر داشته. روشن تر بگوئیم، هنرمند یا از حادثه ای در بیرون خیر میدهد یا از آزمونی که بیشتر رو بدرون دارد. پس هنر باز گفت حادثه و آزمون است بیاری سخن، رنگ و شکل، صوت و نوا، حرکت، ماده صورت پذیر، یا ترکیبی از برخی از مواد و حتی همدستان، مثلا در سینما. اما اگر هنر باز گفت حادثه و آزمون است هر بازگفتنی البته هنر نیست. آنچه گزارش هنری را از غیر آن متمایز میدارد توانایی هنرمند است در بهم زدن رشته توالی زمانی و مکانی اجزاء حادثه

از این گونه‌گونی بیشتر نباید به اشتباه افتاد و گفت که هنرمند با اختیار خود این یا آن اثر را در این یا آن ماده خام، باین یا آن شیوه، با این یا آن ابزار کار می‌آفریند. هنر، چنانکه گفته شد، بازآفرینی است نه آفرینش. هنر صرفی است در واقعیت بدست هنرمند که بهرحال در فضای واقعیت نفس میکشد و زنده است. بی‌نیویارترین، بفرهنگ‌ترین، انتزاعی‌ترین تخیل بازبماند نوعی خاتم‌گذاری عناصر واقعیت را بکار میگیرد. برای هنر از واقعیت گزیری و گزری نیست. بیرون از واقعیتکه ما و همه مظاهر هستی ما - از جمله هنر - را دربر میگیرند، هیچ واقعیت دیگری نمیتواند باشد.



راه مردم
و هنرمند:
راه آزادی

در تعادلی زنده و متحرک داده نشود، چنانکه در پیش هم گفتیم، در این صورت آزادی نیست. در چنین احوالی فرد یا گروه حاکم دربرخورد با هر متعرض، خاصه اگر هنرمند باشد، آسمان-ترین راه را - که بن‌بستی کامل است و کمین-گاه فاجعه‌ها - انتخاب میکند: یک دست پول و مقام و کامرانی و شهرت زودرس یعنی هرچه نیروی مرد را خنثی کند، میافشاند و بدست دیگر با شلاق محدودیت و فشار و ستم پیش می‌آید، هرچیز را که هدف اعتراض است در پرده قلمس می‌پوشاند، انواع محرمات پدید می‌آورد، آزادی را در بند می‌کشد.

آزادی که به بند کشیده شود می‌میرد

هرچه هست زبانه‌ای و جوشی است از واقعیت و در همان نظم کلی آن جای دارد. آری، موج همان دریا است، بهر شکلی که پدید آید.

پیوند با مردم

بگذاریم، زندگی و رشد و شکوفائی هنر در پیوند آن است با واقعیت که برای ما - در چهارچوب آگاهی و احساس و فعالیت ما - پیش از هر چیز بهمان معنای زندگی اجتماع است. بهر عنوان که بگیریم، اجتماع و نیروهای که در آن در کارند بر هنر حاکمند، چهره-های متفاوت هنر و جبهه‌گیری‌هاییکه در آن بیختم میخورند نمودار خاص و تأثیر و کنش و واکنش این نیروها است. در کشاکش نیروهای اجتماع است که هنر موضوع خود را میجوید و در بیان می‌آورد: این را نمی و آنرا اینان میکند: باین می‌پیوندد و از آن میبرد، زندگی بخش این و مرگ اندیش آن میشود.



ولی آزادی ضرورت است، ضرورت موجود بالنده‌ئیکه ناچار نفس بگنجایش سپنه میکشد، و در اینجا سخن از موجودی به عظمت و نیرومندی یک اجتماع میرود.

صداقت

ضرورت آزادی در هنرمند باشدت و عمقی بیشتر از هر کس در کار است، چه کمال هنر در آزادی بیان هنری است. هرچیز که این آزادی را محدود کند، اگر بعبیر و اگر آگاه باشد هنر را منته می‌کند و رشد آنرا بخطر می‌افکند، و اگر اختیاری باشد هنر را از صداقت دور میدارد. برای هنرمند، آزادی بیان هنری مرز زندگی است، اما برای قدرتیکه با آزادی سرنام‌سازی دارد مرز بدگمانی است. و قدرت بدگمان همیشه نابردوار و تنگ آفتق و تجاوزز پیشه بوده است، در تمام طوم تاریخ.

است و دیگری فرمان فرد یا منافع و اغراض گروه حاکم. و اینجاست که مسئله آزادی برای هنرمند مطرح میشود. و بهلت خصیلت اجتماعی هنر، آزادی هنرمندخواه ناخواه به آزادی-های فرد کشیده و مسئله به مقیاس سراسر اجتماع گسترش می‌یابد.

از اینجاست کشمکش تقریباً مداومی که اصیل‌ترین و ارزشمندترین هنرمندان - آنلکه دوزخ و عمیق تر رفته‌اند و یک عنوان خبر از نادیده‌ها داده‌اند - با قدرتهای نابردوار، از حکومتها گرفته تا سازمانهای فرقهوت اجتماعی، داشته‌اند. اینان با همه بازخواستها و فشارها، و آنجا که چاره نبود با تحمل شکنجه-ها، آزادی بیان هنری را که جوهر نموغ هنرمند است حفظ کرده‌اند و با نمونه پایداری خویش امید به آزادی و ضرورت پاسداری از آنرا در دلها زنده نگاه داشته‌اند.

عجز

و باید تاکید نمود که آزادی بیان هنری از مجموعه آزادی‌های فردی و اجتماعی جدا نیست. هر تجاوزتیکه به آزادی‌های متعارفی صورت گیرد تجاوز به آزادی بیان هنری را نیز دربر دارد. و این تجاوز آشکار باشد یا در پرده، هنر را محدود میکند و بخدشت منافع و اغراضی که یا آن بیگانه است در می‌آورد. اما هنرمند راستین فن به عجز مجاز و غیر مجاز نمی‌دهد و جز بصورت بیان هنری خویش، که از آن تعبیر به الهام میشود، به هیچ ضرورت تصنیی کردن نمی‌نهد. در مبارزه‌ائیکه هنرمند برای تأمین آزادی بیان هنری خود در پیش دارد طبیعی است که روی مردم کند و از مردم نیرو و توان بگیرد. هنرمند چشم و زبان مردم است و مردم دست و بازوی هنرمند. و راه هر دو یکی است: راه آزادی.

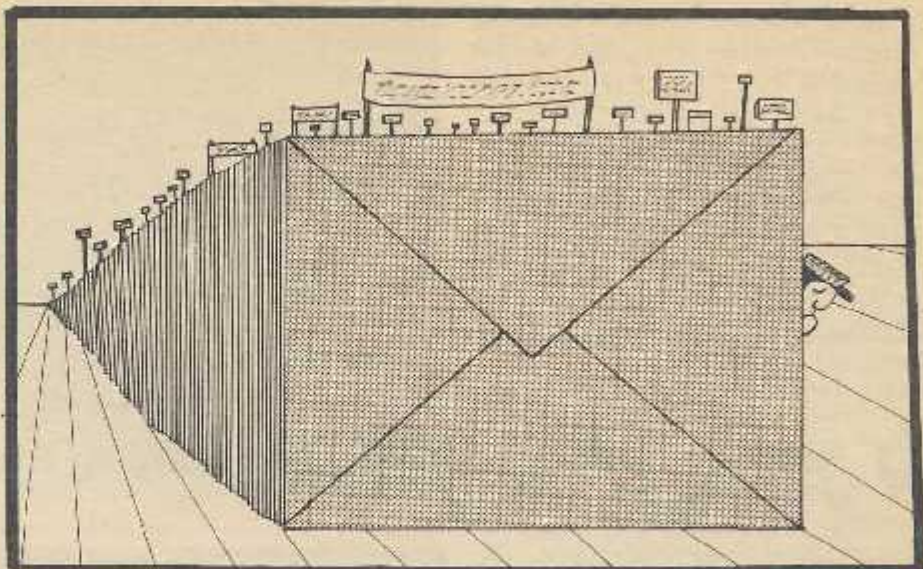
در هر دوران معین البته هنرمندانی هستند که در مسیر نظم جای دارند و با این در پیوندی مادی و معنوی جوش خورده‌اند. اینان در هنر نمایندگان و مدافعان ضابطه‌های مستقر نظم‌اند و تصویر تأییدآمیز و احیاناً بزرگ شده، تصویر کم و بیش ثابت و مدعی جاودانگی از آن بدست می‌دهند. و شک نیست که فرد یا گروه حاکم اینان را بدرستی پایگاه حکومت خود می‌شمارد و نیازی ندارد که با آنان بزبان زور و تحکم سخن بگوید، برعکس خرمن امتیازات و اختیارات را سخاوتمندانه در پایشان میریزند برای این دسته از هنرمندان - آزادی در عمل حاصل است، چه اراده‌شان در تعارض و تناقض آشکار یا مسی نظم نیست. و اگر اکثریت اغراض اجتماع آگاهانه در همین پیونده مادی و معنوی با نظم مستقر بوده مانند آن هنرمندان پذیرفتار این نظم باشند، آزادی میتوان گفت که عمومیت دارد.

اما - و حرف همین جا است - در دورانیکه اکثریت اندیش‌مند و فعال مردم با نظم مستقر بهر عنوانی سازگاری نداشته، اراده‌اش با آن در تعارض و تناقض باشد، و باین تعارض و تناقض امکان حل شدن از راه تأثیر متقابل

ضرورت چنین کشاکش در وجود خود اجتماع است که تضاد را در خود دارد، در خود می‌روراند و در جریان بر خورد تضادها دیگرگون میشود و تکامل می‌یابد. از این کشاکش هرچسک و هیچ چیز بر کنار نیست، از جمله هنرمند و ولی ضرورت چیزی است و آگاهی بر- ضرورت چیز دیگر. هنرمند در چهارچوب تضاد اجتماع - تضاد میان کمینه و نو، حق باطل زندگی و مرگ - کار میکند و حاصل کارش، هنر، معنی اجتماعی دارد، اما چه بسا که خود او بر این معنی آگاهی نداشته باشد. این آگاهی نبودن یا احیاناً بروی خود نیابردن هیچ تعبیری نادر معنی هنر میدهد و نادر جائیکه هنرمند اشغال کرده است. معنای هنر را همان راستای تأثیر اجتماعی آن معین میکند و جای هنرمند را پیوندهای مادی و معنویش با این یا آن گروه از نیروهای اجتماع.

ضرورت

گفتیم که هنر بازآفرینی واقعیت است و گفتیم که در آن ناگزیری و ضرورت است. اما ضرورتی که در بازآفرینی هنری است و از خود هستی هنرمند و پیوند ناگسستنی‌اش با واقعیت برمی‌جوشد، با اجباری که بدست آرد این یا آن اصل حاکمیت فرد یا گروه ممکن است از بیرون بر هنرمند وارد آید از بیخ‌بین ماینت دارد. یکی قانون رشد و گسترش واقعیت



او را ببوسید. در عین حال سخت بگریه افتاده بود و قطراتی از اشکش نیز روی کفش روی رئیس جمهوری ریخته. الناس اود گفت که چرا حکم اعدامش را صادر کرده است؟
رئیس جمهوری شکفت زده گفت: من راجع به اعدام تو حکمی نداده‌ام. تنها چیزی که من درباره‌ی تو به ارتشید «عبدالحمید ناصر» گفته‌ام این است که ترا از ریاست زندان نظامی بجای منتقل کند که شایسته‌ی درجه‌ات باشد.
«حمزه بسیونی» با صدای لرزان گفت: همین معنی محکومیت به اعدام مرا می‌دهد. معنایش این است که روز بعد مرا با گلوله بکشند.
رئیس پرسید: چه کسی ترا با گلوله خواهد زد؟
حمزه گفت: تمام مردم... هر کسی که روزی در زندان نظامی زندانی بوده است...

منظره‌ای دیگر

اما دوربین ذهن از این خاطره به منظره‌ی دیگری منتقل شد. منظره‌ی قربانیان شکنجه‌ای که زخم‌هایشان را بررسی می‌کردند... پدنهایی که به صلیب کشیده شده بود... صورت‌هایی که شلاق زدن‌ها صیقلی کرده بود... پدنهایی که با تازیانه‌های ویژه‌ای که با هواپیما از سودان می‌رسید، پاره پاره می‌شد و جنازه‌های زندانیانی که در تاریکی از زندان بیرون

مصطفی امین:

اعتراف به قیمت مرگ

- رئیس زندان دستور داد باخون زندانی‌هایی که شکنجه شده بودند برای او، يك جوان زندانی که مهندس بود، نقشه يك کاخ رسم کند....
- پزشکان، و کلای دادگستری، استادان دانشگاه، آموزگار و... سنگ و گل و خاک حمل کردند، تا کاخ رئیس زندان ساخته شود...

یادداشت‌های رژی دبره

استعمار و استثمار:

موقوف

سیاست «نیو امپریالیست» در آمریکای لاتین را نگاه می‌کنیم. در اینجا از هر گونه تفسیر ساده برهیز می‌کنیم و امپریالیسم ایالات متحده را بصورت پیچیده‌ای که هست مورد بررسی قرار می‌دهیم. این سادگی است که تصور کنیم فقط ملی کردن چند شرکت خصوصی آمریکایی، ایالات متحده را رادار قطع روابط دیپلماتیک خواهد کرد.
در اینجا دو عامل اهمیت اساسی دارد. اول: تجربه‌ی کوبا که به آمریکا موخت تجاوز آشکار به کشوری که در رهائی خود می‌کشود، شتاب او را برای رسیدن به سوسیالیسم تندتر خواهد کرد. این پدیده‌ای کاملاً جدید و غیرمنتظره بود که پیش‌بینی آن در سال ۱۹۶۵ امکان نداشت.
آمریکا بعداً متوجه اشتباه خود نسبت به انقلاب کوبا شد. قطع خرید سیمیه شکر، امتناع از تصفیه نفت، گسستن رابطه دیپلماتیک

دادن مشمول بود. میگفت: زندانی‌ها را بدون رسید بوی می‌دهند مسئول زنده تحویل دادستان نیست. همین‌طور کسی راجع به جنازه‌هایشان هم از او بازخواستی نمی‌کند. و جنازه‌ی بسیاری از زندانی‌های سیاسی را در صحرائی مدینه نصیر دفن کرده است و هر بار هم تشویق شده است. «سپید بسیونی» با غروری ملوس یعنی می‌گفت: در زندان نظامی قانون و دادسرا و دادگاه خود منم....

بهر حال جیب به زندان نظامی رسید و نگهبانان برای احترام نهادن به رئیسشان که همراه با قربانی تازه‌ای می‌آمد، بیرون آمدند.

اولین پذیرائی

مرا در سلولی زندانی کردند و کمی بعد «سپید بسیونی» همراه با دو سگ قوی‌هیکل بنزد آمد و سگها را که خون تازه ازدهانشان جاری بود، بطرف من رها کرد. سگها به طرف من هجوم آوردند و به پاره کردن لباسهای مشغول شدند با حمله‌ی آنها مشت و توستی و لگد بسیاری هم همراه شد و سپید در فاصله‌ی آنها می‌گریه که: اعتراف کن... یا اعتراف می‌کنی یا این جا می‌کشت. در آن لحظات منظره‌ی دیگری از سپید بسیونی بیاد آمد، منظره‌ی زمانی که هنوز سپید نشده بود و قیافه‌اش با قیافه‌ی امروزشی که چون شیری در مقابل من دست و پا بسته ایستاده بود، تفاوت بسیار داشت.

بائیز ۱۹۶۲ بود... «سرلشکر بسیونی»، رئیس زندان نظامی برای دیدن رئیس جمهوری به‌خونه من آمده بود. رئیس جمهوری برای احترام و استقبال از نظامی مترقی از جابرجاست که ناگهان «حمزه» خم شده و سعی کرد کشتی

زندان نظامی - ملك عذاب - ژوئن ۱۹۶۵

زندان، خاصه زندان‌های سیاسی، همواره مورد اعتراض جامعه روشنفکران و تمامی آن‌هایی بوده است که سالم فکر می‌کرده‌اند. و فرقی نمی‌کند که يك مرجع در چنین زندان‌هایی شکنجه شود و یا يك نفر آزادی‌خواه، در هر حال شکنجه عملی ضد انسانی است حتی اگر از زبان «مصطفی امین» شنیده شود قسمت دوم یادداشت‌های امین را می‌خوانیم:

هنگامی که ماموران زندان «سازمان اطلاعات» به شکنجه‌ام مشغول بودند، سپید حمزه بسیونی، رئیس زندان نظامی وارد شد ابتدا خوب و راندازم کرد؛ مرا که سرآیا لخت، به دیوار زندان مصلوب بودم و صرف نظر از شلاق‌هایی که می‌خوردم، سه مورد موهای بدنم را می‌کنند، و رانداز کرد و گفت:

نه... شما بعدی شکنجه دادن چاقش می‌کنید. بگذارید بزندان نظامی پیرمیش نامزدهی شکنجه‌ی واقعی‌را بخشند.

ماموران با شنیدن حرفهای «حمزه» با خوشحالی - همانند این که دامادی را برای شب زفاف آماده می‌کنند، شروع به باز کردن من از صلیب شدند و لباسم را بتنم کردند.

بعد، دستمال سیاهی به چشم بستند و مرا بدیال «سپید بسیونی» سوار جیبی کردند که رانندگیش را خود او به عهده داشت و در ردیف عقبش دو نظامی مسلح به مسلسل نشسته بودند.

در فاصله‌ی راه زندان سازمان اطلاعات تا زندان نظامی سپید بسیونی به تندی و وعده

قلم ممنوع... کاغذ ممنوع... مرکب ممنوع...

به‌چاپ رسیده است، از شخصیت بلال و انس اسلام در او سخن رفته است و جا دارد که این اثر نفیس به‌پارسی برگردانده شود.

بلال، برده‌ی آزاد شده

در کتاب، در آغاز هر فصل، سخنی از بلال نقل شده است و اصل عربی سخن به‌خط کوفی نقلی پسته است.

تقریباً می‌توان گفت که همه کتاب از زبان بلال حبشی نقل شده است. بلال، برده‌ی که به‌وسیله ابوبکر خرداری و آزادشد و بلافاصله در محضر حضرت رسول اکرم اسلام آورد. بلال از جمله نخستین کسانی بود که کیش آسمانی اسلام را پذیرفت.

بلال اولین مودنی است که اذان را برای نماز قرائت کرد. بلال از صحابه مکرم پیامبر بود. و از جمله کسانی است که پیامبر به‌او وعده بهشت داد. بلال، کسی بود که در تمام جنگ‌های اسلامی، عهده‌دار غذا و آب مسلمانان بود. بلال، هر سحرگاهان پیامبر را از خواب بیدار می‌کرد تا نماز بخواند و سپس اذان می‌گفت. بلال، همیشه نزدیک پیامبر بود و پس از رحلت حضرت رسول، در کنار ابوبکر انجام وظیفه می‌کرد.

بلال، غلامی بود که نخست به‌یک حبشی فروخته شد و سپس او را به‌شبه‌جزیره‌ی عربستان انتقال دادند. پدرش همیشه آرزو داشت او را

بلال

اذان با بلال آغاز شد

برده‌ی آزاده: حقیقت را قرائت کرد...

می‌رفت و در صحرای مجاور زندان مدفون می‌شدند... و جنبه‌های شکافته... دندانهای کنده شده... خون‌هایی که دیوارهای زندان را رنگین می‌کرد و فریادهای ناله‌ها... و سنگ‌هایی که با دهان‌های خون‌آلود عوج می‌کردند... و «جزه بسپونی» که وارد سئولی میشد که در آن جوانکی غرق در خون افتاده بود و میگفت:
- شنیده‌ام تو سهندس ساختمانی؟
- بله...

- خیلی خوب... نقشه‌ی یک خانه‌ی تازه برای من بکش که در محوطه زندان ساخته بشود و در آن بنشینم. دستور سیدم از شکنجه‌ات دست بردارند.
- باشد...

- اما اگر از نقشه‌ات خوشم نیامد، دستور میدهم شکنجه‌ات را از سر بگیرند.
سهندس جوان پس از این گفتگو قلم و کاغذ خواست و نقشه‌ی کاخ کوچکی را که ملک عذاب در آن مقیم شود، چنان کشید که او خوشش آمد. هرچند که آلوده بودن کاغذ نقشه از چشم او دور نماند. زیرا کاغذ نقشه به‌خون چند زندانی واز بیستمان همان سهندس جوان، آلوده بود. سرانجام، ملک عذاب دستور داد که تمام زندانی‌های سیاسی مقیم زندان برای ساختمان کاخ وی دست بکار زنند. زندانیان نیز برای گریز از شلاق‌های ملک عذاب ناگزیر فن دردادند که شبانه روز به‌کار بپردازند.

دوست پیغمبر... صدیق... مخلص... وفادار... و انسان به‌تمام‌معنی... مردی که خداوند بزرگ او را در قرآن ستوده است.

بکشد تا چون خودش برده نباشد. نویسنده بر این موضوع درین کتاب تکیه بسیار کرده است.
روز هشتم ژوئن ۶۳۲ میلادی که حضرت رسول رحلت فرمود، بلال بیش از هر کس گریست و می‌گفت: امیدوارم همان‌گونه که درین دنیا خدمت‌گذار اشرف مخلوقات بودم، در آن دنیا نیز نصیب همین خدمت باشم.
از روزی که بلال اسلام آورد، قلبش مآمال از بندگی خدا شد و بجای بندگی خلق، به‌بندگی خالق روی آورد و بسیار بودند کسانی که با دست بلال ایمان آوردند.

بلال؛ اولین مؤذن در اسلام کتابی است ارزنده که یک خواننده مسلمان می‌تواند صدق اظهارات و نوشته‌های مؤلف را دریابد. کتاب حاوی بحث علمی نیست. چه بسازی از مستشرقین و نویسندگان غربی درباره اسلام کتاب‌هایی نوشته‌اند و بحث‌های علمی یش کشیده‌اند. ولی نوشته «آج. کریج» که خلاصه‌ای از مندرجات آن به‌نظر آن می‌رسد نوع دیگری است.

نویسنده کتاب «کریج» شاعر است، نویسنده است، سناریو نویس است و در نتیجه مطالعه اصول و مبای اسلامی با این کیش آسمانی که خداوند افتخار رهبری آن را به حضرت محمد بن عبدالله صلی‌الله علیه و آله وسلم داد، انس پیدا کرده و مخصوصاً جنبه‌های انسانی دین مبین اسلام پیش از هر موضوعی در او اثر عمیق کرد.

هدف «کریج» از مطرح کردن ماجرای بلال - این غلام سیاه حبشی - این بوده است که نشان دهد اسلام مقامی والا تر و برتر از سایر ادیان دارد. به‌نظر «کریج» که توانسته است واقعیت را مطرح کند، قرآن کتابی است که نظیر آن در میان هیچ‌یک از کتاب‌های آسمانی وجود ندارد و آغاز دعوت به‌دین اسلام، وضعی داشته است که سایر ادیان، مشابه آن را به‌خورد ندیده بودند.

شخصیت

«کریج» ادعا نمی‌کند که مستشرق و یا مورخ است، چرا که وی از آن‌نوع نویسندگانی است که می‌خواهد عقاید مردم را بازگو کند. در تمام ۱۵۰ صفحه کتاب «بلال» که روی کاغذ گلاره اعلا و حاشیه تذهیب شده



فقط منجر به‌تندرو شدن رهبران کوبه شد. برای اجتناب از ایجاد «که‌باهای دیگر» امپریالیسم بمنظور حفظ آنچه که «پتنگون» منافع حیاتی میدانند، تصمیم گرفت از بعضی منافع اقتصادی خود پیشروشی کند. منافع اساسی او ادامه سلطه سیاسی و نظامی او بر مناسبت.
نانک جهانی یوتنا برای دفاع داخلی آمریکا و آمریکای لاتین در سازمان ملل و غیره به‌کارند. بعبارت دیگر اینها همه ابزار اصلی سلطه امپریالیستی بشمار می‌روند.
عامل دوم اقتصاد است نه نظامی. مجاری که آمریکا برای نفوذ و استعمار در این شبه قاره از آن استفاده میکند فقط ابزار فیزیکی انحصارات چون بهره‌کشی از منابع خام همانند نفت و مس و آهن و فبوره و غیره نیست بلکه در سطح بین‌المللی در خدماتی مربوط به بیم چون بیمه شرکتها، سوئی مارکت، حمل‌ونقل و برنامه‌ریزی‌ها به‌سرمایه‌گذاری می‌پردازد.

اشاره

جنگ قلمی اطلاعات و کیهان با کلام مرحوم مسعودی آغاز شد و در پی این پاسخ کیهان، آن را به اوج برد و جنجال شکل گرفت. مرحوم عباس مسعودی، دوزیدار چند دانشجو در موسسه اطلاعات ماجراهای پشت پردهی تحریر اطلاعات را از سوی گروههای اجتماعی و جبهه ملی فاش کرد و رسماً اعلام داشت «اکثریت موسسه آماری وجود داشته باشد و تیراژها را کنترل کند، آنگاه معلوم خواهد شد که اطلاعات تیراژ اول را دارد».

این اظهار نظر بر کیهان گران آمد و روز ۲۱ دیماه ۱۳۴۵ سرمقاله کیهان، خطاب به اطلاعات بود، با این عنوان که «اشتباه می فرمائید».

و اگر چه این نوشته یا سرمقاله، اسم نویسنده بی را بر خود نداشت، ولی از سیاق، چگونگی کلمه و کلام بنظر می رسید که به قلم مرحوم فرامرزی نوشته شده است. آن را بخوانیم و بیسم جواب کیهان چه بوده است: **اشتباه میفرمائید:**

در دنیا کسانی هستند که مدتی درودیف اول طبقه خود قرار دارند و بعد از ایشان کسانی تازه نفسی می آیند که با پشت کار و فعالیت و ابتکار بیشتری وارد میدان عمل میگردند و با دریافتن روح اجتماع و رموز کار توفیق بیشتری میابند و کم کم جلو می آیند و آن جلوی هارا عقب میزنند.

آن آقای که روی پله چهارم ایستاده و پله های جلوتر خالی است نسبت به کسانی که روی پله اول و دوم و سوم ایستاده اند جلو است. ولی وقتی یکی فعالیت کرد و چند پله جلورفت مثلاً به پله هشتم رسید آنکه روی پله چهارم است و نسبت به همگنان خود از یک تا چهار پله جلو بوده حالا چار پله عقب است.

البته تحمل این امر بسیار بروی دشوار است و هر چند خودش میدانند که دیگر او آن شخص اولی نیست ولی برای حفظ حیثیت و آبرو یا بقول فرنگی ما «پرسنتیز» خود در میان مردم بغالطه و سنسپه میزدند. گاهی آنرا که جلو رفته شباهت و سنسپه باز میخواند، گاهی جلو بودن او را تکذیب میکند، گاهی محیط را پست و نالایق میخواند که مردم پست و نالایق در میان ایشان جلو میروند و غالباً هم از بادوبروت خود در زمان گذشته لاف میزند و با تمام این وسایل میکوشد که خود را همان شخص شاخص اولی مردم بقولاند و چون مردم قبول نمیکند دلش بدر میاید و داد فریاد میکند «که ناچار فریاد خیزد زرد».

غرور بی جا

همان حالی که افراد دارند جوایع و ملل هم دارند یک بلتی مدتی بر سر بر سروری جهان نشسته، مثل ایران قدیم، یونان قدیم، عثمانی قدیم ولی همین عزت و سروری ایشان را مغرور میکند و به فیس واقاده وضع موجود اکتفا می کنند و خوی ابتکار و فعالیت ایشان را رها میسازد و ملل تازه نفس دیگر پیدا میشوند در عرصه مبارزه حیات قدم را تندتر بر میدارند و از ایشان جلو میافتند زیرا جهان زان گس بود کوبشاید. آن ملل قدیم نامدتها پس از عقب افتادن باد و نخوت ایام تقدم خود را در سر دارند و آن ملل دیگر را در عین اینکه مسافت ها از خود جلوتر می بینند داخل آدم نمیدانند.



پرونده های قدیمی

عباس مسعودی

اطلاعات

جنگ قلمی بر سر منافع

در زمانی که جزو زمامه های منتسب به دولت یا تحت حمایت دولت نمی توانند اظهار وجود کنند، یک نوع روزنامه علمدار می شود و در زمانی که آزادی بوجود آمد نوع دیگر... **کیهان می گوید:**

- جوان ها جلوی افتند، چون تازه نفس اند و «کیهان» جلو افتاده است
- قدیمی ها نمی توانند بپای بزنند که جوان تری پیدا شده و دارند از آن ها جلو می زنند...
- اطلاعات تحت حمایت حکومت مقتدر وقت بوجود آمده و تیراژ اولی را داشته، ولی حالا مقسسه بی پیدا شده که از اطلاعات جلو زده، ولی...

مدتها انگلیس از فرانسه جلو افتاده بود و فرانسویان انگلیس را یک مردم دهاتی بر تمدنی میدانستند، آلمان فرستگیا از فرانسه جلو رفت و فرانسویان ایشان را یک ملت عقب مانده میدانستند و عجب اینست که بسیاری در فرانسه و انگلستان هنوز امریکا را یک ملت متعلق نمیشناسند.

بهبتر از خود

این طبیعت بشر است، عوام ما میگویند هیچکس بهتر از خود را نمیتواند ببیند، و نظام زندگی حکم میکند که اینطور باشد. همان حالی که افراد و ملل دارند موسسات نیز دارند زیرا موسسات را نیز افراد بشر تأسیس و اداره میکنند و خرائق بشری بر آنها حکومت میکند.

یک موسسه مطبوعاتی که در تحت حمایت حکومت مقتدر وقت بوجود آمده و تکبهدازی شده و عدم مجال و میدان عمل برای مطبوعات آزاد مسبب شده که او در درجه اول

مسعودی: تیراژ اول را اطلاعات دارد
فرامرزی: اشتباه میفرمائید



عبد الرحمن فرامرزی



بیشتر...

بماند یا بقول خودش «تیراز اول را داشته باشد»
وقتی می بیند که مطبوعات دیگر پیدا شده اند
که یا از حیث تیراز و یا از حیث محبوبیت و
اعتبار از وی جلو افتاده اند درج می بیند و برای اینکه
رنج و آلام خود را تخفیف دهد و عقبات این
خود را بر مردم پوشاند نوسان مبتدی مشیت
میگردد و گناه را بگردن همکاران میاندازد.
عزیزا میگویند «لکل زمان دولة و رجال»
یعنی هر زمانی مقتضی یک نوع دولت و یک نوع
رجال است.

در هر محیطی کسانی توفیق برتری
پیدا میکنند. در زمانی که جز روزنامه های
منتسب بدولت یا تحت حمایت دولت نمیتوانند
انظار وجود کنند، یک نوع روزنامه علمدار میشود
و در زمانی که آزادی عمل و نطق و بیان بوجود
آمد نوع دیگر در هر فصلی و هر زمینی و هر
محیطی یک نوع گل و گیاه و درخت نمو و رشد
میکند. روزنامه زمان دیکتاتوری خواه ناخواه
در زمان آزادی از بین میرود و یقین بدانید که
اگر وضع امروز تغییر کرد، جای روزنامه هانین
تغییر خواهد کرد، یا روزنامه های جدیدی پیدا
خواهند شد که جای روزنامه های درجه اول
امروز را بگیرند و یا روزنامه های امروز جای
خود را تغییر خواهند داد.

ادعا

آسانترین چیزها ادعاست. هر روزنامه
نویسی میتواند ادعا کند که روزنامه من از همه
بر تیراژتر و محبوب تر و در جامعه مؤثرتر است
و میتواند تحقیق آن را نیز تعلیق بحال کند
مثلا بگوید یک موزه که حسابداران قسم
خورده داشته باشد تاسیس کنید تا به این کار
رسیدگی کند زیرا چون نه چنین موسسه ای
وجود دارد و نه چنین حسابدارانی. آدم ساده
دور از کار هم پیش خود فکر میکند که لابد
راست میگوید والا چنین تقاضائی نمیکرد.
روزنامه را که در آسمان تصرف و شند روی
زمین میفروشد، در این شهر و در این مملکت
میفروشد. شما مردم این شهر، عصر که
روزنامه بیرون میاید، در این خیابانها قدم بزنند،

روزنامه بیشتر است. اینرا تحقیق کنید و اگر
میدانید ما اشتباه میکنیم شما بنویسید برای
اینکه از اشتباه بیرون یائیم زیرا اشتباه در این
امر جز غفلت و اتخااع که طبعاً موجب شکست
آدم خواهد شد نتیجه ای ندارد.

ما اگر ادعا میکنیم که روزنامه ما بر
تیراژتر است اینرا مردم میگویند و از قبول
متواتر و متوالی خوانندگان و آگهی دهندگان
و فروشندگان جراید میگوئیم که با چشم خود
می بینند و نتیجه مشاهدات خود را بما میگویند.
بهترین موسسه تحقیقات مشاهدات و اطلاع افکار
مردم است و امروز در مملکت یک چنین
موسسه ای بوجود آمده و آن قضاوت مردم
است.

ما عقیده داریم که مردم بشعورند و
میشود با صرف هراذعائی را بایشان قبولاند و
همکار محترم ما اگر آنها را بشعور میشناسد
و صرف ادعا را برای قبولاندن حرف خود کافی
میداند اشتباه میفرماید.

در سینماها بروید. پنجاهها مس بزید نه بینید
کدام روزنامه در دست مردم است. شما مردم
شهرستانها، که این سطور را میخوانید هر یک
در شهرستان خود تحقیق کنید که تیراژ کدام

● در شماره بعد جواب اطلاعات به
این نوشته کیهان را خواهیدخواند

چرا مجله «جوان» در سه هفته گذشته منتشر نشد؟ ما به اعتصاب حق طلبانه همکارانمان

پیوستیم و از انتشار «جوان» خودداری کردیم

● دعای کنیم

که این قلم

همچنان در

خدمت خلق و

حقیقت باقی

بماند و خداوند

مارا از هر لغزش

و انحرافی

مصون و محفوظ

بدارد

مجله «جوان» در سه هفته
گذشته منتشر نشد و سبب پیوستن
به اعتصاب حق طلبانه مطبوعات آزاده
کشور بود، که بر اساس تصمیم
سندیکای نویسندگان و خیر
نگاران مطبوعات، نویسندگان
آنها قلم را بر زمین گذاشتند.
سندیکا در این ایام با انتشار
بیانه های متعدد خواستار بود که
برای نشر واقعیتها و انعکاس
خبرهای جنش ملی و باستاند
آزادبهای مصرح در قانون اساسی
باید فضای آزاد وجود داشته
باشد. نه فضای اختناق. سندیکا
خواستار بود که سندی را که
دولت گذاشته امضا کرده و در
آن آزادی برقیقید و شرط
مطبوعات در چارچوب قانون
اساسی مورد تاکید قرار گرفته
بود، مجدداً بوسیله دولت
جدید تأیید شود تا روزنامه نگاران
ایرانی بتوانند آنطور که مسئولیت
ملی و شرافت حرفه ای و رسالت
خطیرشان در برابر ملت ایران

حکم می کند، وظیفه خود را انجام
دهند و در هر حال مجله جوان
و عموم نویسندگان آن پیروی
از درخواست برحق سندیکا را
بر خود فرض و لازم می شنود
اساساً سندیکا برای رسیدن به
آرمان و هدفی مبارزه میکرد و
مبارزه میکند که دقیقاً هدف مجله
«جوان» و مستولان و نویسندگان
آنست و طبیعی است که با همی
ضرر و زیان مادی که متوجه
مجله تازه برآمده ما بود می-
بایست قلم را بر زمین می-
گذاشتیم و گذاشتیم و در سه
هفته گذشته از انتشار مجله
بعنوان همدردی و با همکارانمان
در واحدهای مطبوعاتی حق طلب
و آزاده، خودداری کردیم و
اینک پس از یک جدائی سه هفته ای
در خدمت شما خوانندگان عزیز
هستیم. و یادآور میشویم که با
وجودیکه مجله جوان فقط یک
شماره منتشر کرده بود و سپس
به اعتصاب همکاران پیوست، در
سه هفته گذشته خوانندگان ما
که فقط با انتشار یک شماره مجله
با آن پیوندی عمیق برقرار کرده
بودند ما را مورد لطف بسیار
قرار دادند و جویای علت عدم
انتشار مجله شدند که در هر
فرصتی که پیش آمد علت را
که پیوستن به اعتصاب همکاران-
مان بود، تشریح کردیم که این
تصمیم را مورد تأیید قرار دادند.
بهرحال اینک مجدداً آن قلم را
در دست داریم و دعا می کنیم که
این قلم همچنان در خدمت حق
و حقیقت باقی بماند و خداوند
ما را از هر لغزشی و انحرافی
مصون و محفوظ بدارد.

«طه حسین» و «در ماورای رود نیل»

قدم به‌عرضه وجود گذاشت. طه‌حسین، از جمله اشخاصی است که هیچ‌گاه در تاریخ مصر و ملل عرب از یاد نخواهد رفت.

قدم نورسیده مبارک

مدتها از «افشین‌شاه‌رودی» شاعر جوان معاصر بیخبر بودیم تا این هفته که دیداری دست داد و خبر شدیم در مدت غیبت چندان هم بیگوار نبوده و علاوه بر دو مجموعه شعری که با عنوان‌ها «آبی» و «دیگر» آماده‌ی چاپ دارد در صدد است تا در درجه‌ی اول با همکاری انجمن سینمای جوانان ایران و در درجات بعد با همکاری یکی از کانسری‌های وابسته به وزارت فرهنگ و هنر نمایشگاهی از عکس‌هایش را برگزار کند. آن‌که شاه‌رودی از مدت‌ها پیش در جوار فعالیت‌های شاعرانه‌اش عکاسی را نیز آغازیده و گویا در این راه پیشرفت‌هایی نیز به دست آورده است و گفتنی دیگر این که وی اخیراً صاحب فرزند دختر شده و اسم «آیبه» را نیز برایش انتخاب کرده که چه دارد همین‌جا قدم نورسیده را تبریک بگوئیم و چشم به‌راه کارهای جدید شاه‌رودی باشیم.

در سلسله کتاب‌های راجع به‌مشرف‌زمین از طرف مؤسسه «کالیبار» در پاریس، کتبی‌های از نوشته‌های «دکتر طه‌حسین» فیلسوف نابینای مصری چاپ شده است. انتشار این کتاب که در ۲۸۶ صفحه صورت گرفته است، نویسندگان و منتقدین بسیاری اظهار نظر کرده‌اند. مقدمه کتاب را «ژاک برون» مستشرق فرانسوی نوشته است. در نقد کتاب که در روزنامه لوموند فرهنگی انتشار یافته، بعضی از نویسندگان درباره کتاب مطالبی نوشته‌اند. از جمله «ظاهر بن جلون» نویسنده مغربی نوشته است:

«اگر بخواهم مطالب کتاب را و چیزی مقایسه کنم، چیزی جز امتداد رود نیل در نقطه مصر علیا نمی‌تواند باشد. سرزمینی که اگر بدان دست بزنی، آب از آن فوران می‌کند. کتاب طه‌حسین، عیناً همین است...»

طه‌حسین در اکتبر ۱۹۷۳ پس از ۸۴ سال درگذشت. وی دوست‌زاده فقیری بود که تعلیمات ابتدائی خود را در روستا فراگرفت. قرآن و ادبیات عربی را به‌طور کامل خواند و از بر کرد، سپس وارد دانشگاه الأزهر شد و آنگاه برای تکمیل تحصیلات خود به‌سوربون، قدم گذاشت.

اولین کتاب او در سال ۱۹۲۶ به‌نام «روزها» در قاهره انتشار یافت و در سال ۱۹۴۷ به فرانسه برگردانده شد. در این کتاب، طه‌حسین روزهای کودکی و نوجوانی خود را - قبل از اینکه نابینا شود - شرح داده است و اکنون در دریف کتاب‌های کلاسیک قرن بیستم بشمار می‌آید.

در این کتاب، دکتر طه‌حسین از فقر و امیدسخن‌میگوید. فقری که وی با آن دست به‌گریبان بود و امیددی که همواره شاعر خود قرار داده بود. او هرچند نابینا بود، اما می‌گوشید که خود را از آن دنیای تیره و تاریک دور کند.

طه‌حسین در سال ۱۹۵۰ به سمت وزیر آموزش و پرورش مصر انتخاب شد. درین دوره بود که تعلیمات مجانی در مدارس مصر آغاز گشت و دانشگاه‌های تازه



چقدر از آثار باستانی و قیمتی ایران دزدیده شده است؟

مستشرقین و کاوش‌گران چه اندازه آثار ما را به موزه‌های خارجی منتقل کرده‌اند؟

دلان آثار تاریخی، چه مقدار ازین آثار را سرقت کرده‌اند؟

اکنون موزه‌های اروپا و آمریکا و حتی خاورمیانه پر از آثار ایرانی است و همه اینها بر اثر ضعف حکومت مرکزی و با به‌وسیله بازماندگان فودال‌ها و یا دلان یهودی به‌خارج از ایران انتقال یافته است.

چندی پیش مدیرکل سازمان بین‌المللی یونسکو طی اعلامیه‌ای از کلیه کشورهای مترقی جهان، دانشمندان، مورخان، نویسندگان و هنرمندان خواست تا برای بازگرداندن آثار دزدیده شده کشورهای جهان سوم به کشورهای اصلی کوشش کنند.

اعلامیه «امادومبو» مدیرکل یونسکو متعاقب توصیه‌جمعی بین‌المللی موزه‌ها که سال گذشته در مسکو تشکیل جلسه داد، انتشار یافت توصیه مذکور حاکی ازین بود که میراث فرهنگی هر کشور باید مورد احترام قرار گیرد.

پیش از آن نیز در مارس امسال کنفرانسی از کارشناسان جهانی آثار باستانی در شهر «اکاتر» پای‌تخت سنگال ترتیب یافت و توصیه‌هایی کرد.

اظهارات مدیرکل یونسکو با موج اعتراض کشورهای آنی که سابقه استعماری داشتند، مخصوصاً در اروپا مواجه شد.

یونسکو توصیه کرده بود که حداقل بعضی از آثار گران بها به این کشورها بازگردانیده شود تا این ملت‌ها از سوابق خود با اطلاع باشند.

سازمان یونسکو اکنون درین تلاش است تا بین کشورها، توافق‌های دوگانه‌ای به‌وجود آید که بعضی از پرونده‌ها و آرشیو مکتوب و اشیاء قیمتی و حتی بعضی از حیوانات منقرض‌شده و نمونه‌های نباتات و معدنی نادر به این کشورها بازگردانده شود.

بین بلژیک و ژانر و آلبوی و ایتالیا نیز چنین قراردادی به‌امضاء رسیده است.

امیدواریم این فکر در مورد ایران نیز عملی شود. البته با توجه اینکه ایران هیچ‌گاه مستعمره نبوده است، ممکن است مشکلاتی پیش آید. ولی امیدواریم وزارت فرهنگ و هنر درین کار پیشقدم شود.



● جعفر حمیدی

ابراهیم، ابراهیم

جعفر حمیدی، شاعر بوشهری، آخرین کتاب‌اش، تحت عنوان «ابراهیم، ابراهیم» هفته گذشته از سوی انتشارات ققنوس منتشر شد.

این کتاب در ۸۵ صفحه و مشتمل بر ۲۷ شعر از آخرین سروده‌های شاعر است.



● کیومرث منشی زاده

منشی زاده و منظومه تازه

● کیومرث منشی زاده شاعر که هنوز بی کتاب مانده است و از او مجموعه‌ای شعری منتشر نشده دست‌اندرکار انتشار منظومه‌ایست که در بین اهل شعر و شاعری بسیار معروف است اما هنوز حتی بنامی و بصورت کامل در مطبوعات نیز چاپ نشده است. این منظومه که قصه‌مالی‌خولیالی نام دارد. برداشتی کاملاً سیاسی و اجتماعی دارد و تگرشی است موشکافانه به فضای زندگی‌السان در تمامی جهان.

کیومرث را از بشردان شعر معاصر می‌دانند که در میان شاعران بعداز نسل «شاملو» و «امید» جای شایسته خود را در شعر معاصر بدست آورده. وی همواره شاعری مسئول بوده است و هجعتان متعدد و مسئول باقی مانده است.



● استالین

استالین در تلویزیون

انگلیس

تلویزیون لندن فیلسی درباره زندگی «ژوزف استالین» رهبر اسبق شوروی نمایش می‌دهد. سناریوی آن را «پل نیورگت» و «پولولوسالیک» نوشته‌اند. دو مؤلف مذکور، مواد و مدارک لازم را از هفت کشور جهان گردآوری کرده‌اند.

چهره استالین درین فیلم مستند، چهره یک دیکتاتور برولتر است.

جواب اینکه یکی از نویسندگان اهل مجارستان و دیگری اهل لهستان است.

گالریها از رونق افتاده است

امسال سال از رونق افتادن گالریهای نقاشی است و با وجودیکه در سالهای گذشته در این ایام چندجوش بسیار در گالریها دیده میشد لیکن سیاسی‌شدن جامعه و اندیشه‌ها را منوجه مسایل دیگری غیر از نمایشگاه نقاشی کرده است و برای اینکه دانسته شود که وضع گالریها از چه قرار است بد نیست بدانید که گالری شیخ از هم‌اکنون تعطیل شده.

حمایت از فاسد

ازمکن صنایع مونتازی، مجله «تهران اکونومیست» به‌طور عجیبی اصرار دارد، از عوامل فاسد، پشتیبانی کند و در معرفی و لاسه کردن آنها بکوشد. این مجله چند هفته قبل پیشنهاد کرد صدای حقیقتانه ملت علیه ظلم و فساد هویدایی خاموش شود و حقیقتان و اختناق ۱۴ ساله دوران اخیر، دوباره جایگزین آزادی‌های شروع شود. شاید به این دلیل که صاحبان صنایع مونتازی دولت داشتند به هرصورت و به هرشکل که ممکن باشد، بزرگ مردم را بچاپند. چرا که این یک اصل کلی است: «افراد فاسد از آزادی بین و قلم می‌ترسند» و اگر این آزادی و سبب حکومت هویدایی غصب نشده بود، بی‌تردید، وضع ایران عزیز، به اینجاست می‌رسید، که رسیده است.

متأسفانه ارکان صنایع مونتازی، تاکنون بارها و بارها، از افراد فاسد دفاع و حمایت کرده است.

و اگر دوره‌های این مجله را ورق بزنید، می‌بینید، بسیاری از آنها که هم‌اکنون به اتهامات مختلف، طبق ماده ۵ حکومت نظامی دستگیر شده‌اند، از افرادی هستند که تهران اکونومیست مدافع آنان بوده است. به عنوان مثال:

۱- تهران اکونومیست، درباره شهردار دروغگوی تهران اظهار نظر کرده است که او مرد شریفی است که نمازش ترا نمی‌شود.

۲- در شماره روز ۱۸ شهریور درباره شریف امامی نوشت: «او تنها کسی است که می‌تواند ایران را نجات دهد».

۳- درباره هویدا بارها نوشته است: «او تنها کسی است که می‌تواند چرخهای میلکت را بچرخاند».

۴- به «علی رضائی» لقب مرد پولادین داد.

۵- در مورد آزمون چند روز پس از انتصاب او به وزارت کار، نوشت که او می‌تواند روابط کار و کارگری را بهبود بخشد.

۶- از هزیر بزدانی، یک قهرمان ساحت و به سراجت اظهار داشت این مرد شریف را آزاد کنید تا برود به کسار و کاسی‌ش برسد و چرخهای عظیم کشت و صنعت‌ش بخواهد.

۷- در هفته اول وزارت موجهر تسلیمی، وزیر اسبق بازرگانی، بعنوان یک مرد مبتکر، عکس‌اش را روی جلد انداخت. و موازد دیگر بسیار است. که همه نشان دهنده وابستگی این مجله به افراد فاسد است.

سوءاستفاده

«بدلیل بول، بدلیل سوءاستفاده» این هدف نامشروع گروهی است که اخیراً به صف‌روزنامه نگاران پیوسته‌اند. و از این بابت متأسفیم.

این عده، که پایه‌های کارشان بر کلاشی گذاشته شده است، چون نشریات سالها قبل، دست به انتشار مطالبی زده‌اند که خواننده به سهولت می‌فهمد، سراپا، حقه‌بازی است و بوی دروغ از آن، بخوبی احساس می‌شود.

یکی از همین نوع نشریات، هفته گذشته دست به قلم برد که «فلائی دزد است»، «فلائی مردم را چاییده است» ما هفته آینده دزدی‌هایش را فله می‌کنیم» و ما هم نظرماندیم که فله می‌کنند. ولی خبری نند و انگار همین چند کلام را نوشتند تا از «فلائی» که مرد فاسدی هم هست باج بگیرند.

ما محاکمه رسوایی و معرفی فاسدان را شان مطبوعات می‌دانیم، ولی کلاشی را نه

آن قلم بدست که متأسفانه همکار ما هم هست، هدفش کلاشی است و نه معرفی فاسدان و مابین روش را محکوم می‌کنیم.



● محمود اجمالی

ده نقد

«پیام دیگر» عنوان کتاب تازه‌ای از محمود اجمالی است که در ۶۰ صفحه و به‌بهای ۵۰ ریال از سوی انتشارات ساوالان چاپ و منتشر شده است. هر چند که اصلی اجمالی داستان نویسی است اما او همواره در زمینه نقد کتاب هم قلم می‌زند. «پیام دیگر» دربرگیرنده ده نقد این نویسنده است که پیش از این در روزنامه‌ها و نشریات گوناگون چاپ شده و اکنون به‌صورت کتاب درآمد است.

«جهان سوم در بن‌بست» «کسی سرا نمی‌شناسد» «صعود مقاومت‌پذیر آرتور و اوبی» «جنبشی حروفیه» و «واقف شاعر زیبایی و حقیقت» از جمله نقدهای موجود در این کتاب است.

«خانه‌ای برهن» نخستین مجموعه داستان‌اجمالی بود اکنون «پیام دیگر» را در دست داریم و همچنین تا چندی دیگر مجموعه داستان تازه‌ای از این نویسنده منتشر خواهد شد.

زاپاتای قهرمان

«زنده باد زاپاتا» اثر معروف و حماسی «جان استالین» نویسنده بزرگ آمریکایی از سوی انتشارات آبان در ۹۴ صفحه چاپ و منتشر شده از زندگی «امیلیانو زاپاتا» انقلابی روزمنده مکزیک تاکنون فیلم‌های متعددی تهیه‌شده و نویسندگانی هم درباره او و کارهایش فیلم زده‌اند اما نوشته استالین یک با توجه به معیارهای حقیقت‌گرایی موجود در آن از ارزش والاتر برخوردار است و چهره‌ای واقعی و به‌دور از خیال-پردازی از این انقلابی به‌دست می‌دهد.

پشت ویتترین کتابفروشیها

● «بهار در مه» عنوان دومین نامی از «هوشنگ سیدی» است که از سوی انتشارات امیرکبیر در ۱۵۵ صفحه و به بهای ۱۶۵ ریال انتشار یافته است.

● از سوی انتشاراتی خوارزمی چاپ سوم کتاب «فقر آموزشی در آمریکای لاتین» نوشته «ایوان ایلچ» با برگردان «هوشنگ وزیری» در ۱۴۱ صفحه و به بهای ۱۷۵ ریال انتشار یافت. ● از «ارکو تار» نویسنده‌ی ترک به ترجمه‌ی کتابی با عنوان «محرّم و شعاع خورشید» توسط علی کاتبی به فارسی برگردانده شده که از سوی انتشاراتی امیرکبیر در ۳۹ صفحه و به بهای ۵۰ ریال منتشر شده است.

● انتشاراتی فراهانی کتابی با عنوان «جهان دیگر» نوشته «عبدالکریم بر آزار» روانه‌ی بازار کتاب کرده است. این کتاب مشتمل بر ۳۰۸ صفحه است با قیمت ۳۰۰ ریال.

● انتشاراتی آبان کتاب «جبهه جنوب» نوشته «میخائیل شولوخوف» را با ترجمه‌ی «عباس باقری» در ۴۴ صفحه و به قیمت ۳۰ ریال منتشر کرد.

● قالب تکامل جانداران و تکامل اجتماعی انسان عنوان کتاب تازه‌ی است از «دکتر نورالدین فرهیخته» که اخیراً در ۷۶ صفحه و به بهای ۷۰ ریال از سوی انتشاراتی «قنوس» منتشر شده است.

● انتشاراتی صفی‌علیشاه کتاب تازه‌ی از «قاوست» را با برگردان «ر. نامور» انتشار داد. عنوان این کتاب «دراغ آزادی» است و در ۳۳۵ صفحه به بهای ۳۰۰ ریال عرضه شده است.

● «گل آقاچه گورابی» داستانی است از «حمید جامعی» که در این هفته چاپ سوم آن در ۱۰۰ صفحه و به بهای ۹۰ ریال از سوی شرکت سهامی کتاب‌های جیبی روانه‌ی بازار کتاب شد.

● «انتشاراتی قنوس» کتاب تازه‌ی از «ح. صدیق» منتشر کرد. عنوان این کتاب «مقدمه‌ی بر فلسفه‌ی تکاملی طبیعت و جانداران» است که در ۸۸ صفحه به بهای ۸۰ ریال منتشر شده است.

تو کیستی شاعر

«حسین منزوی» شاعر و



● حسین منزوی

غزلسرای معاصر که مدتی است برنامه‌ی «منظومه‌های شعر معاصر» به قلم و اجرای او هر هفته از شبکه‌ی اول رادیو (صدای ایران) پخش می‌شود این روزها دست‌اندرکار برنامه‌ی تلویزیونی جدیدی است با عنوان «تو کیستی شاعر» که در ۱۳ قسمت به طریقه‌ی رنگی تهیه می‌شود و به زودی از سیمای ایران پخش خواهد شد.

این برنامه که مدت هر بخش آن یکساعت است اختصاص به معرفی شاعران معاصر دارد و علی‌ه‌رنامه کوشش می‌شود زندگی و آثار یک شاعر مورد تکرش دقیق قرار گیرد و علاوه بر آن در برگزیده‌ی نقد و بررسی اشعار آن شاعر توسط دو تن از منتقدان، گفت و شنودی با شاعر و یک «تله‌پوئم» بر مبنای یکی از سروده‌هایش است.

«ابولهب»

مصری‌ها مشغول تهیه فیلمی از زندگی «ابولهب» برادر «ابوجهل» دشمن بزرگ اسلام صلی‌الله علیه وآله وسلم هستند. نقشی «ابولهب» را «صلاح منصور» هنرپیشه معروف مصری به عهده دارد. صلاح منصور در فیلم‌های تاریخی نقش‌های مختلفی داشته است ولی اینک به تلویزیون روی آورده است. ابولهب از مخالفان ملعون حضرت رسول بود که قرآن کریم در باره او سخن گفته است.



● جلیل محمدقلی زاده

سد خرافات

جلیل محمدقلی زاده در طی خاطراتش این گونه خرافات را سد اصلی راه پیشرفت جامعه‌های عقب‌افتاده می‌داند و هدف از انتشار روزنامه «ملانصرالدین» را مبارزه خردی و بنیادین با چنین خرافاتی قلمداد می‌کند. نویسنده پس از انتشار روزنامه با اتکاء به هدفی به جدال با خرافه‌پرستی بر می‌خیزد و بارها مورد حمله نادانان قرار می‌گیرد ولی باز هم به کارش ادامه می‌دهد.

آبشارهای آفتاب

«عصا علی بچیوی» نخستین مجموعه شعرهای آزادش را با همکاری مؤسسه انتشاراتی «دنیای دانش» منتشر کرده است. «بچیوی» به دنبال این کتاب، چهار کتاب تازه‌اش را به چاپ خواهد سپرد، کتاب‌های آینده شاعر عبارتند از «فصل روییدن خزه‌ها» مجموعه شعر - «چشمه بلوار و ازدهای هفت‌سره» قصه‌ی برای کودکان و «توجوانان، «مردم روز» مجموعه قصه‌های کوتاه و کتاب «ابلیس در عترت‌کده مومبایی‌ها» که ترجمه‌ی است از اشعار آذری - برای آشنایی بیشتر با کار «بچیوی» شعر «درنگی در سکوت» او را در اینجا نقل می‌کنیم:

پرگرده احساسم

آوار سیم شبم

- به تمامی -

فروغ آمد

اینک

ستاره‌های زخمی

در شعرهای غمگینم

گورسوزنان

مویه می‌کنند

ادیان هند...

«ادیان و مکتب‌های فلسفی هند» تجدید چاپ شد. این کتاب در جلدی که ده سال پیش در مجموعه انتشارات دانشگاه تهران به طبع رسیده، اینک با تجدیدنظر و با صفحاتی بیشتر توسط انتشارات امیرکبیر به بازار آمده است. «داریوش شایگان» که در هندشناسی به کوشش پرداخته، سعی دارد در آینده با فراغت بیشتر، ناهواربهای کتاب را اصلاح کند. بهر حال، دو جلد این کتاب رویهم ۹۷۹ صفحه دارد و ۱۳۰ تومان قیمت.

اما محتوای کتاب: شامل «دوران بزرگ فلسفه هند - وادها - دین بودا - دین جین - دوره حماسی - مکاتب فلسفی بودایی و...» میشود که در مقدمه کتاب مؤلف خود چنین می‌گوید: «... هند، سرزمین عجایب است و این سخنی گزاف‌آمیز و دور از واقعیت نیست، زیرا کلیه مراتب و سطح‌های مختلف فرهنگ بشریت از اعتقادات ابتدایی پرستشی درخت و آب گرفته تا غور و بررسی در کیفیت یگانگی وجود در آن سرزمین به موازات یکدیگر وجود دارند و هم‌زیستی می‌کنند. در عصری که هنوز برخی از دهقانان هندو مشغول پرستشی بار و درخت‌اند و...»



● فریدون نفاذی

داستان‌های ایرانی به عربی ترجمه شد

خاتم «تحریر سماوی» مجموعه‌ای از داستان‌های ایرانی را از زبان آلمانی به عربی برگردانده است. داستان‌های مذکور نوشته‌ی: غلامحسین سعادی (گوهر مراد) فریدون نفاذی و زنده یاد سید بهرنگی است.



● کارول

رسیتال پیانو

بعد از ظهر امروز (۲۴ آبان ماه) کارول. د. امیروزی، پیانیست جوان آمریکایی قطعاتی از ساحت های اماتورل ملیک اصلانیان، سکرابین، لیست و تپهون را در انجمن فرهنگی ایران و آمریکا اجرا کرد.

هم چنین انجمن فرهنگی ایران و آمریکا از روز هفدهم آبان ماه در گالری پوپ نمایشگاهی از آثار هنری هیات علمی دانشگاه آریزونا را برگزار کرد، که تا دهم آذرماه دایر است.

ساعات بازدید: ۱۷ تا ۲۰

هابیل

«بهاء الدین خرمشاهی» این بار به ملاقات «میکل داوود مونیو» متفکر، داستان نویسی، مقاله نویسی، شاعر و فیلسوف پرشور و بی آرام اسپانیایی رفته است. با ترجمه کتاب این اسپانیول که «هابیل و چند داستان دیگر» نام دارد. کتاب شامل سه داستان است: هابیل، مرد مردستان و قدیس مانوئل که از زمره بهترین داستانهای میکل، بشمار میروند و به سالهای ۱۹۳۰ برمیگردند. تعداد صفحات «هابیل» ۲۳۴ است و انتشارات امیرکبیر ۲۵۰ ریال بهاء برای آن تعیین کرده.

نویسنده کتاب، همانگونه که گفتیم متفکری نا آرام بود و بیشتر عمرش را در «سالامانکا» و تدریس ادبیات یونانی در دانشگاه قدیمی این شهر پرشکوه قرون وسطایی گذراند. سالها با دیکتاتوری پریمو درپورا مبارزه کرد. به غیر از زبانهای باستانی، به ۱۶ زبان کتاب میخواند و این یکی: «... داستانهای او به معنای معروف کلمه، داستان نیستند. یعنی طرح ندارند. یا به عبارت دیگر طرحهای وجودی ندارند... طرحی اگر هست، بیان خود زندگی است و...»

برزیل، به روایتی دیگر

در قلب برزیل چه میگذرد؟ باید همانجا باشی تا بتوانی ضربان را حس کنی. و «فرانسسکو خولیاو»، این چنین به برزیل نزدیک است. بدین روی خواندن کتاب او: «سیمای پنهان برزیل» که ترجمه محمدعلی صفریان است و برای بار دوم به چاپ رسیده، می توانست دست برزیل را برای خواننده بهتر رو کند. این کتاب که بار اول در سال ۱۳۵۳ به چاپ رسید، اینک بار دیگر در ۵۵۰۰ نسخه به بازار آمده - انتشارات خوارزمی برای ۱۷۷ صفحه این کتاب ۱۸۵ ریال قیمت نهاده که در چنین مسیری قرار دارد:

«... در آوریل ۱۹۶۴، کودتای نظامی، ملهم از سازمان سیا و در دفاع از ارزشها و اصول مسیحی، گولارت را از کار برکنار کرد و دوره بی از حکومت بر اساس احکام را بنیاد نهاد. جنبش های ملی درهم کوبیده شد و گروهی تبعید شدند، با به زندان افتادند. از آن پس دیگر احزاب سیاسی و مخالف قانونی، به برزیل بازنگشته است...»

فیلمی از قرآن مجید

دولت امارات متحد عربی، برای تهیه فیلمی درباره قرآن مجید سرمایه گذاری کرده است. این فیلم به مدت بیست دقیقه است و رنگی است. فیلم قرآن به چندین زبان تهیه شده است و نسخه انگلیسی آن در لندن به معرض نمایش درآمد.

در فیلم مذکور نمونه هایی از خطوط مختلف قرآن از خط کوفی گرفته تا خط پیچیده و خط جدید گنجانیده شده است.

سیمای سنتی زن

«پروین انصاری» که همین اواخر سریال تلویزیونی «سفرهای پیترو و دلواله» را از وی دیدیم این روزها دست اندر کار تهیه و کارگردانی فیلم مستندی پیرامون سیمای سنتی زن در ایران است از انصاری سریال مستند «سراب سلطنتیه» با بازیگری غلامحسین نقیینه، پرویز پورحسینی، آهو خردمند، شهره آغداشلو و... آماده نمایش است و احتمالاً در این ماه بخش آن از شبکه اول تلویزیون (سیمای ایران) آغاز میشود.

آثار کمال جنبلاط به فرانسه



● کمال جنبلاط

آن در لبنان داده نشد ولی فروش بسیار خوبی در خارج داشت.

در راهروهای رادیو تلویزیون

● «شیلاب» عنوان مجموعه ای مستندی است پیرامون آذربایجان خلیج فارس که به کارگردانی «محمد رضا کریمی» به سفارش شبکه ی دو تلویزیون در جزایر قشم، هرمز، هنگام و... تهیه شده است و طی آن زندگی گیاهان و حیوانات دریایی این مناطق مورد تکرش قرار گرفته است.

● برخورد یک جوان ایرانی و یک جوانی انگلیسی در مدرسه ی سپینسار سوژه ی اصلی فیلم داستانی مستندی است با عنوان «عکس روی تو چو در آینه ی جام افتاد» که توسط «احمد هاشمی» به طریقه ی رنگی جهت سیمای ایران کارگردانی و تهیه شده است.

● نمایشنامه ی خروج نوشته ی «مرتضی رستگار» و با ایفای نقش اعضای گروه تئاتر فرهنگ و هنر شهرستان شمسوار جهت ضبط تلویزیونی انتخاب شده و به زودی کارگردانی آن توسط «محسن متین» آغاز میشود.

● فلک واژه ها عنوان برنامه ی جدیدی است از گروه کودک سیمای ایران که تاکنون هشت بخش از آن توسط «پروین خوارزمی» آماده ی نمایش شده و طی آن کوششی به عمل آمده است تا واژه های مختلف به یاری رنگ به کودکان و نوجوانان آموخته شود.

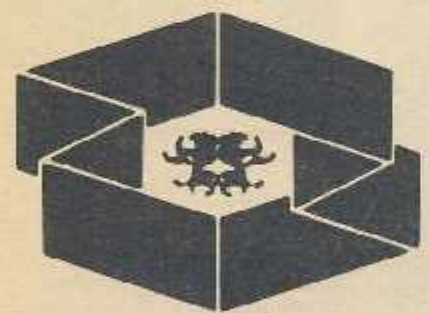


● خسروی

«زیتون» تلویزیونی

خبر شدیم نمایشنامه ی «زیتون» نوشته ی «آرمان امید» و به کارگردانی «رکن الدین خسروی» که قبلا هم در سالن دانشکده ی هنرهای دراماتیک به روی صحنه آمده با تغییراتی اساسی در متن و بازیگری به روز نقایی، شراره مهرین فر، مصطفی طاری، سهراب سلیمی و... توسط «سعید نیک پور» ضبط تلویزیونی شده. هم چنین رکن الدین خسروی در نظر دارد نمایشنامه ی «سی زونه بانسی مرده است» نوشته ی «تول فوگارد» را نیز که قبلا در خانه ی نمایش به روی صحنه آمده جهت تلویزیون ضبط کند.

پاچه‌ور مالیده‌های بی‌سواد روی پرده تلویزیون...



سیمای ایران



● طرحی از هربرت. و. فرانکه از کتاب ● آرم سیمای ایران از سیاوش کیان (فنون گو نست)

جور و ظلم، فساد و ریاکاری، به‌دلیل اختناق هویدایی، تقریباً تمامی خطوط و زوایای زندگی ملت ایران را پر کرده است. و این کلیت، مناسفانه، بازوی غیر مستقیم تاریخ، یعنی هنر را هم دربر گرفته است. و سیاهی و تباهی، بروافیت‌ها تکیه زده است و دروغ و تقلب، جایگزین صداقت و یکنگی شده است. هنرمند واقعی، مدت‌هاست دست از کار کشیده است، و حتی هنوز هم رسماً وارد گود نشده است. و در مقابل، هنرمند نمایان براندیشه، منتقدان فاقد قدرت خلاقه، پاچه‌ور مالیده‌های بی‌سواد، شارلاتان‌های مقلد، هر روز، بر تعدادشان افزوده شده است، و هر کدام، با عنوان‌های تپی و پوچ «هنر برای هنر» صاحب‌منصب، مقام، رز - هی نان و آنداز شده‌اند و بسیار لقمه‌های جرب و نرم، به‌اتفاق کارگزاران حکومت اختناق و سانسور، از بیت‌المال سرقت، و با هم برادرانه بین خود تقسیم کرده‌اند و خورده‌اند. و هیچ کسی هم در این سرقت و شرکت مانع کارشان نشده است:

— متاسفیم

باز هم متاسفیم. چرا که این سرقت از حد قابل‌دردی گذشته است. و بدرجه لکه‌دار ساختن مبانی و اصول ملی و اجتماعی، در مقیاس وسیع رسیده است.

آن یکی، تحت عنوان ارائه‌ی طرحی بدیع و ابتکاری، برای تنها سمبل ایران: «برج شهاده» - پول‌های گزاف، از فرهنگ و هنر مملکت چابید و این یکی، بعنوان تبلیغ، برای جستواره‌هایی که بی‌تردید به‌هنر غیر ایرانی اختصاص داشته است، پوسته‌های تقلبی چاپ کرده و با پولهای بادآورده، در سواحل جنوب فرانسه، با لعنت‌های فرنگی، ویسکی، نوشیدنی، و به‌ریختن ملت شریف ایران خندیدند. و خیال کرد واقعاً زرنگ است.

از جمله این موارد کیفی، یکی هم «آرم» تلویزیون ملی ایران است، که متاسفانه عنوان «ملی» هم ندارد، تلویزیونی که در سطح اول یا آخری (افتکاری روزنامه است) محلی است برای تبلیغ فلان مرد پولادین و یا آن جماعت دیگری که بیشترشان، از سوی دولت و دادستان در مقام اتهام‌اند و نیز تحت تعقیب و این شاید بدلیل کیسه‌پرنتوت جماعت متجاوز باشد که از آن سهمی هم صرف تبلیغ غیر مستقیم می‌شود.

این تلویزیون ملی، که در آن حساب و کتابی وجود ندارد، حتی «آرم» رسمی‌اش هم سرقت است.

— متاسفیم

چرا که در این دستگاه عریض و طویل، سندها مدعی و کارشناس هنر نتخته‌اند و هر کدام پول‌های کلان، بعنوان حقوقی، حق‌الرحمه، حق اجرای برنامه، حق مشاوره و یا هزار کوفت و زهرمار دیگر دریافت می‌دارند، ولی وقتی قرار است، برای این تلویزیون یک آرم تهیه شود همه زده می‌زنند و چیزی برای گفتن ندارند:

— متاسفیم

همین تلویزیون در گذشته آرمی داشت و هنوز هم دارد که بنظر ملی می‌رسد و آن،

رادیو تلویزیون دوم



● طرحی از یک طراح امریکائی ● آرم تلویزیون دوم

- سانسور، به ما اجازه نداد، حتی پرده از راز سرقت یک باصطلاح گرافیکست درجه پنجم برداریم
- دزدها حلقه‌وار دورهم جمع شدند، و برادرانه، بیت‌المال مردم ایران را چاپیدند، و در سواحل جنوب فرانسه، خرج عیاشی کردند...
- در دستگاه عریض و طویل تلویزیون، دهها مدعی هنرشناسی، تحت‌عنوانهای گوناگون، پول‌های کلان می‌گیرند، ولی وقتی قرار است یک طرح، برای خودشان ارائه دهند، همه زده می‌زنند...

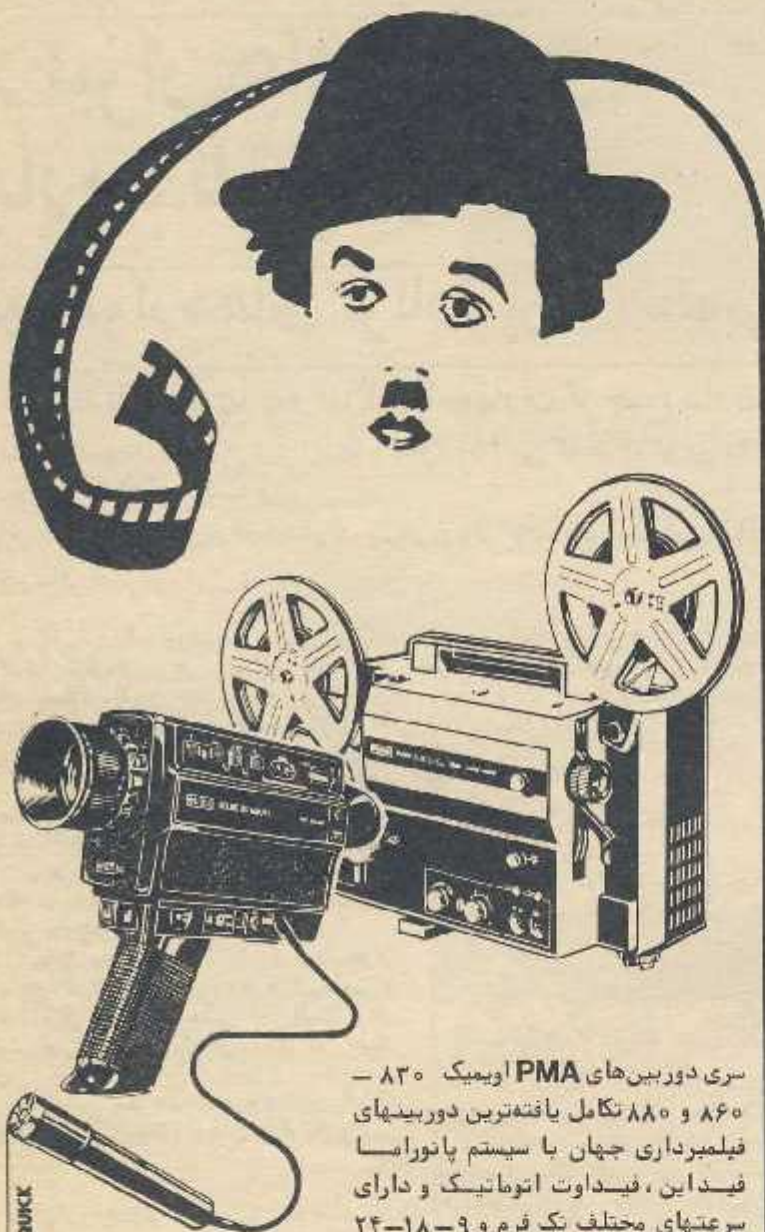
«Herbert - W. Faranke»
طرح تلویزیون ملی را آقای سیاوش کیان، سرپرست (وقت) گروه گرافیک تلویزیون از کتاب یاد شده، عیناً تقلید کرده است:

— متاسفیم

و این آرم هنوز هم در مجله پرصفحه و تپی از مطلب تماشا، چاپ می‌شود:

همان آرمی است که آخر شبها، بعد از پایان برنامه به‌نماینی درمی‌آید، که امیدواریم، تقاضا، بدها، درنیاید.
ولی آرمی که در حال حاضر در تماشا چاپ می‌شود و زیر آن هم عنوان «سیمای ایران» ذکر شده است، گوی از یک طرح فرنگی است. که عین طرح در کتب Phenomen - Kunst چاپ شده است و ظاهراً اثر هنرمندی است بنام

اوپمیگ سازنده عالیترین لوازم سینمای ۸ میلیمتری در جهان



eumig®

اوپمیگ یک پدیده انقلابی

سری دوربین‌های PMA اوپمیگ ۸۳۰ - ۸۶۰ و ۸۸۰ تکامل یافته‌ترین دوربین‌های فیلمبرداری جهان با سیستم پانوراما فیداین، فیداوت اتوماتیک و دارای سرعت‌های مختلف تک فرم و ۹-۱۸-۲۴ و ۴۵ فرم در ثانیه و دیافراگم اتوماتیک و نرمال و امکانات صدا برداری و مجهز به تایمر اتوماتیک.

پروژکتور 810D کاملترین پروژکتور ۸ میلیمتری اتوماتیک با امکانات وسیع صدا گذاری آسان بر روی فیلم.

نماینده انحصاری در ایران: شرکت ادکا خیابان سپهبد زاهدی ساختمان پارکر
شماره ۱۵۵ تلفن: ۸۲۶۳۰۴ - ۸۳۰۵۲۸ - ۸۲۷۰۵۵ - ۸۳۱۱۷۳

- متأسفیم

و این آرم رسمی تلویزیون «ملی» ایران، غیر «ملی» است. یعنی فرنگی است. چرا که نظیر آن، در هیچ یک از آثار نقاشی اسمیل ایرانی، دیده نمی‌شود.

بعنوان مثال، نگاه کشیده به تذهیب کاری‌های هنرمندان پیشین، نگاه کشیده به نقاشی‌های سبک قزوین‌خانه و... و... و...

- و باز هم متأسفیم

و این بار بابت این متأسفیم که پول ملت ایران، وسیله عوامل اختناق هویدایی، به کیسه یک مشت بی‌هنر کپی کار ریخته شده است. و ایضا بابت این متأسفیم که حتی سانسور «هویدایی» به ما اجازه نمی‌داد، از این تقلید آن مردبی‌هنر، برده برداریم. و رازها را فاش کنیم:

- و باز هم متأسفیم

چرا که اختناق هویدایی، هنرناگزیری، و تقلید را رواج داد و اگر مداوم پیدا می‌کرد، متأسفانه مسئله‌ی بعنوان هنر امروز، مطرح نمی‌شد....
باز هم درباره مقلدان سخن خواهیم گفت....

مرکز بین‌المللی آموزشی ایران

(مؤسسه فرهنگی غیرانتفاعی)

با همکاری دانشگاه ایالتی اوهایو در آکرون (آمریکا) خدمات زیر را به دانش‌آموزان و دانشجویانی که مایل به تحصیل در آمریکا هستند، عرضه مینماید:

- مشاوره راهنمایی
- اخذ پذیرش
- مساعدت در بدو ورود به آمریکا
- راهنمایی در ضمن تحصیل توسط دفاتر مرکز در آکرون و نیویورک

از ۱۹ آذرماه تأسیس کلاسهای فشرده انگلیسی ۵ هفته‌ای - ۲۰ ساعت در هفته - نام‌نویسی قبل از ۶ آذرماه

آدرس: سپهبد زاهدی - خیابان نیکو

شماره ۴۸ تلفن: ۸۹۷۹۹۶ و ۸۹۶۰۸۴

● اریبا اسپانیا

ژرفاهای متعصب تبعید میشوند:
فرانکو به جزایر قناری و گوروه بالئار،
اسپانیا در خطر است.

بنام اسپانیای جاویدان، کارلیستها،
سلطنت طلبان و فلائیستها، دست در دست
یکدیگر و زیر پرچم کلیسا شورش را تهیه
می بینند.

از سربازخانه‌ی بورگوس تا ارتشهای
آفریقا کلمه، «شورش» دهان بدهان می‌رود.
کلمه پانس این است.

● اریبا اسپانیا

۱۶ ژوئن ۱۹۳۶، «کالوسوتلوه»، رهبر

نگاه به فیلم مرگ در مادرید: اسپانیای ۱۹۳۱ - بورژوازی به گونه فاشیسم...

پارتیزان‌های آزادی: مبارزه تا پیروزی...

هنوز فواره‌های گر نادا، برای «لورکا» می‌گریند...

● مرگ با شهامت، به زندگی با حقارت ترجیح دارد...

● آنتوان سن دو انزو پری: اینجا آنطور آدم می‌کشند که گویی درخت‌ها
را در جنگل قطع می‌کنند...

● پدر به‌پسر: روح را به خداوند بسپار و با فریاد «زنده باد اسپانیا» مانند
یک قهرمان بمیر...

راست‌گرایان، در کورتس فریاد بر می‌آورد که:
«جلو هرج و مرج باید هرچه زودتر با
قدرت گرفته شود. اگر روی کار آمدن یک
حکومت فاشیست پایان آشوب، پایان اعتصابات،
پایان هرج و مرج، پایان چپاول و غارت و پایان
تجاوز به مالکیت و املاک است، پس من با افتخار
تمام خود را فاشیست اعلام می‌کنم و هر سربازی
که حاضر نشود در برابر هرج و مرج قد علم
نماید، دیوانه و ترسو است».

سه روز بعد، «سوتوله» به قتل میرسد.
شورشیان بهانه‌ای را که دنبالش بودند
یافته‌اند: یک قربانی

● و ناگهان شورش

مادرید، ۱۸ ژوئیه ۱۹۳۶. در حالیکه
مگارسونهای کافه‌ها اعتصاب کرده‌اند یک خبر،
ناگهان مثل بمب منفجر میشود:

ارتش اسپانیا در آفریقا، از مراکش برضد
جمهوری سر به شورش برداشته است. فرماندهان
چهارگانه‌اش عبارتند از:

ژنرال «خوزه سانسخورخو»، ژنرال «البلبو
مولا»، ژنرال «کبه بود یانوه»، و «فرانسسیکو
فرانکو» که از «راديو ده توتوان» خطاب به ملت
اسپانیا، می‌گویند:

«همه شماهاییکه عشق مقدس اسپانیا در
قلب‌هایتان می‌تپد، همه شماهاییکه قسم خورده‌اید
اسپانیای مقدس را از دشمنانش حفظ کنید و
تا آخرین قطره خون برایش بجنگید.

اینک ما وطن شما را بدفاع از خودش
مطلبد، ارتش تصمیم به برقراری نظم در اسپانیا
گرفته است به ارتش مقدس اسپانیا ملحق شوید».

بلافاصله، در گوشه و کنار کشور، پنجاه
سربازخانه شورش میکنند و در پنجاه نقطه، میان
شورشیان و طرفداران جمهوری نبرد آغاز میشود،
پشت سرهم، الخیراس، کوردوگرانادا،
«اندالوسیا»، «ناوارا»، «لوپه‌دو» و «وساراگوسا»
مستولب میکنند ولی مادرید، باسک، کالاکا و
بارسلونا سرسختانه مقاومت کرده و شورشیان
را خلع سلاح میکنند.

فرانکو می‌گوید:

«اسپانیا نجات یافته است.
ولی «مانوئل ازان» ریاست جمهوری اعلام
میکند که «جمهوری زنده است».

بخود می‌آیند و «خوزه آنتونیو پیمود ریورا»،
فلائی را پایه میگذارد، چپ سازمان مییابد.
دولت که گنج شده، از پلیس، و سپس
ارتش، مدد میخواهد.

● انتخابات

۱۹۳۶ سال انتخابات عمومی است. دو
جبهه رو در رویند. جبهه ملی و جبهه خلق،
چپ، خواهان آزادی تمام معدنیان زندانی،
آزادی، صلح و نان برای همه است.

راست، خواهان یک اسپانیای نوین، متحد
بزرگ و نیرومند است. با چهار میلیون در برابر
سه میلیون و نیم رأی، جبهه خلق پیروز شده
و در کورتس (پارلمان) از یک اکثریت قاطع
برخوردار است.

در حالیکه کشاورزان زمینهای بایر را
میان خود تقسیم میکنند، معدنیان استوریاس
آزاد میشوند، دستمزدها ۱۵ درصد افزایش
مییابند، دویست کلیسا ویران میشود، سیصد
قتل سیاسی روی میدهد، ده روزنامه غارت
میشوند و یکصد و سی اعتصاب آبی در میگیرد.

اسپانیای هزارو نصد و سی و یک
«۵۰۳۰۶۱» کیلومتر مربع - تقریباً به بزرگی
فرانسه - با ۴۶ میلیون جمعیت که نیمی از آن
بیسواد است و هشت میلیون فقیر و گدا، دو
میلیون کشاورز بدون زمین‌اند، در حالیکه
بیشتر از نیمی از کشور از آن بیست هزار
نفر است. گاهی مناطقی به وسعت یک استان،
یا یک فرمانداری ملک طلق یک ارباب است.

دستمزد متوسط کارگران یک تا سه
«پسه‌تله» - دوتا چهار ربال - در روز است و
یک کیلو نان یک «پسه‌تله» قیمت دارد.

اسپانیا پنجاه هزار کشیش و شصت هزار
راهبه، پنج هزار «دیر»، پانزده هزار افسر و
هشتصد ژنرال دارد که میشود یک افسر برای
هر شش سرباز و یک ژنرال برای هر صد
سرباز.

«آلفونس سیزدهم»، چهاردهمین پادشاه
پس از ایزابل کاتولیک، بر اسپانیا فرمانروایی
میکند.

● و ناگهان جمهوری

ناگهان، ۱۲ آوریل ۱۹۳۱ نامزدهای
سلطنت طلب در انتخابات شهرداری‌ها شکست
میخورند و «آلفونس سیزدهم»، پادشاه اسپانیا
کنار میرود.

جمهوری اعلام میشود.
مردم درمی‌یابند که وجود دارند، و حق
بیان دارند و زنده‌اند.
اما کشاورزان زمین ندارند و کارگران
بی‌کارند.

همه دست به مبارزه می‌زنند: «سلطنت
خواهان برضد جمهوری طلبان، کاتالانها برای
خودمختاری، انارشیستها برضد حکومت،
کشاورزان برضد گارد ملی، دست راستی‌ها



● لورکا

ولی برای میلیون‌ها مردم دیگر جنگ کشوری (داخلی) امید بود: برای تمام آنهایی که همیشه گرسنه کاری‌گیرشان می‌آمد، برای زارعینی که خود و قاطرهايشان را با عم اجاره میدادند، برای رعایانی که با تمام شدن انگور چینی، بیکار می‌شدند، برای کشاورزان «گالسیا»، «مانسجه»، «اندالوسیا» و «استرهمادره» که فشار مالیات گمراه‌پسمن را شکسته است مالیات حکومت، دولت، ارباب، فرماندار، مالیات خون، برای تمام آنهایی که همیشه گرسنه خفته‌اند قرن به قرن، برای تمام آنهاییکه هیچ ندارند، جنگ کشوری، امید است.

ولی برای دسته‌های دیگر، جنگ کشوری، جنگ ایمان است، برای آنها که پاسدار اسپانیای جاودانند، و برای آنها که خود را پاسدار امپراتوری وسیع شارل پنجم میدانند. برای نوادگان نسل فاتحان، برای شیفتگان «قرترداویلا» برای اسپانیای صلیب و شمشیر، برای تمام آنها که تشنه لشکر کشی هستند.

● توپ‌های مقدس

«کیه‌بونه‌یانو»، از رادیو «سویل»، دستور کار میلیون‌ها صادر میکند: ژنرال «مولا» ارتش‌شان را سازمان میدهد و فرانکو ارتش آفریقا را جنگ‌آوران بسیج میشوند و بورژوازی سلام دادن به گونه فاشیستها را میاموزد و کلیسا، این نیرومندترین قدرت در اسپانیا، رسماً به حمایت از شورشیان برمی‌خیزد، فرانکو میگوید «کاتولیک هستیم و در اسپانیا یا کاتولیکیم یا هیچ».

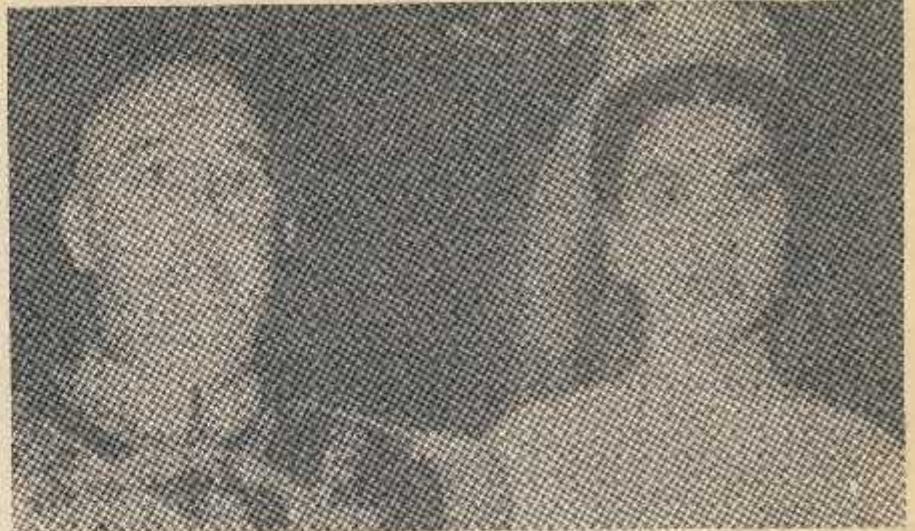
گومای تومای اسقف او لاسپانیا اعلام میدارد که: تنها با اسلحه میتوان آرامش را برقرار کرد.

باید دمل چرکین قانون غیر مذهبی کردن کشور را چید «عالیحجاب دیاز گومارا»، کشیش کار تاخنا میگوید: «مقدسند آن توپ‌هاییکه با هر شلیک آنجیل را شکوفا میکنند» و سر کشیش بود کوتال موعظه میکند که: «وای شماهاییکه گوشی به سخنان من دارید شماهاییکه نام مسیحی بودن را برخورد گذارده‌اید بدانید که برای ویران کنندگان کلیساها و قاتلان پدران روحانی و مقدس هرگز بخشایشی وجود ندارد، پدرشان، این پدرهای هرزه این پدرهای شیطانی باید از ریشه کنده و سوزانده شوند زیرا که فرزندان بلزهبوست هم در حقیقت دشمنان خداینده».

● مردانه مردن

«هرگ با شهادت به زندگی با حقارت ترجیح دارد. اگر دشمنان جمهوری موفق به روشن کردن آتش‌شورش شدند، برای اینست که جمهوری با آنها به ملایمت رفتار کرده است» این خانم «دولورس زیباروی» زن یک معدنچی، نماینده کمونیست، معروف به «لایاسیوناریا» است که این چنین درمادریه سخن میراند. او تمام سندی‌کاها و احزاب را به وحدت و یکپارچگی دعوت میکند، آنا رده‌ست و کمونیست، مارکسیست و سوسیالیست کاتالان و باسک. «متحد بسن انگشتان یکدست...»

لطفاً ورق بزنید



● فرانکو: دیکتاتور و دخترس

ولی در حقیقت، این جنگ داخلی است که آغاز شده...

● کشتارها

و جنگ با کشتارها شروع شد. کشتار در دو طرف و از دو طرف در هر دو طرف، بدون دادگاه و گناه بدون دلیل روبه دیوار کرده و قبرداران میکنند.

تروتمند و فقیر، ارباب و رعیت، کارگر و رئیس کارخانه، راهب و راهبه افسر و سرباز، هیچ کس در امان نیست: ۷۹۳۷ کشیش زن و مرد کشته شده‌اند بعضی‌ها سوخته‌اند، سنت دوآگرویری، نویسنده تمام فرانسوی، که خبرنگاری میکند: گزارش میدهد که:

«اینجا همانطور میکنند که گویی درخت‌ها را در جنگل قطع میکنند».

● جنایت در گرانادا روی میدهد

جنایت در گرانادا روی داد سراینده «سبز» تو را دوست دارم، سبز سبز باد و سبز شاخساران اسب روی گوه و قایق روی دریا را میکنند. او باغهای سرسبز گرانادا - و باد، و درختان زیتون را دوست میداشت. او سروده بود که «من همواره کنار آنهایی خواهم بود که گرسنه‌اند» و گفته بود که «اگر مردم پنجه‌ها را باز کنند» و باز گفته بود که «نه این خون را دیدن نخواهم».

«فدریکو کارسیا لورکا» شاعر بزرگ اسپانیا، در گرانادا، بازداشت شد و بدون اینکه دادگاهی تشکیل شود، به مرگ محکوم و اعدام شد.

● این زندگی که برای ما ساخته‌اند:

صیغه‌ی مبالغه‌ی حمایت از مصرف‌کننده

در بیجا بیجا، چندساله‌ی اخیر، بسیاری از چیزها معنی و مفهوم خود را از دست داد و بسیاری چیزها با معنی و مفهومی جز آن‌چه که مردم از آن مراد، می‌کردند به کار رفت. یکی از این واحدها کمیته‌ی باصلاح ملی حمایت از مصرف‌کننده بود که در واقع جز آن که نمکی به زخم و ریش دل مصرف‌کننده بیاند، به کار دیگری دست نمرزد و یا کار دیگری از دستش ساخته نبود.

این روزها خیلی کسان راجح به تارضاتی‌ها و علل و اسبابش سخن گفته و می‌گویند، اما پریشان‌دهی کدام از علل و اسبابی که به عنوان وسیله‌ی تارضی تراش عنوان شود، با اندازه‌ی دروغ‌های بزرگی که همزمان با پیدائی دخرومی گفته می‌شد، در تارضی تراش سهم نداشت و گفتنی که کمیته‌ی حمایت از مصرف‌کننده در شرایطی که در بهای مختصر میوه و سبزی روزانه، درآمد خانواده را می‌بایستی تحویل میوه فروش میدادیم در مقابلت می ایستاد و از اقدامات مشعشعانه‌ی کمیته در مبارزه با گرانای داد سخن می‌داد و به حلقوم شنوندگان حلقه‌ها و مجالس می‌چپانید که قیمت‌ها را ارزان کرده است.

هرچند با تبدیل و تبدیلی که در راس کمیته شد، مدتی از آن ادعاهای واهی خوبی کمتر شد، اما در روزهای شلوغ اخیر نیز، یکی دوبار خبرهایی از کمیته در روزنامه‌ها آمد و یادمان انداخت که گرانادگان کمیته با ارسال بر آن بودند که برای ادامه‌ی خدمات مشعشع خون مملعی در بودجه به عنوان کمک بستاند که نمی‌دالیم بستانند یا نه. بهر حال جای تذکر دارد که همین قدر حمایت که تاکنون از مصرف‌کننده کرده‌اند، برای هفت پشیمان کافی است. اجازه نفرمایند از این بعد مصرف‌کننده روی پای خودش بایستد و اگر هم کمکی از خزانه شده‌است، سرچایش بگزارد که خیال مالیات دهندگان راحت‌تر شود...



دکتر محمودی:

دولت‌ها گاه کور و کورند و گاه خائن...

- جوان حق دارد فریاد بزند، ناراضی سازی بحدی است که نه تنها دانشجوی که گاهی استاد را هم عاصی میکند
- جوانان مملکت ما به جای «فوتبال» نیازمند «مغربال» هستند

اشاره:

راستی دانشجویان و استادان دانشگاه چه میگویند؟ و اسباب و علل ناآرامی‌های اخیر دانشگاه‌های کشور چیست؟ دکتر محمودی بختیاری - که روزگاری من افتخار شایستگی را داشتم - از اعضای هیات علمی دانشگاه‌های کشور در نشستی با ما به سئوالات یاد شده و سئوالاتی دیگر در این زمینه پاسخهایی داده‌اند که موجزشان را می‌خوانید:

● نفس ناآرامی‌های محیط دانشگاه - که خود ناشی از نارضایتی است - در عین حال موجب نارضایتی هم می‌شود. زیرا مثلاً کسی که بعنوان بهترین دانش‌آموز بین ۳۵۰ هزار نفر در کشور رتبه‌ی اول شده است، پس از ورود به دانشگاه با کم‌کاری آموزشی مواجه است در صورتی که آخرین نفر همان ۳۵۰ هزار نفر با کمک از طرف خانواده‌اش بکشوری دیگر میرود، طی مدتی بعد با دیپلمی - چه لیسانس چه بالاتر - باز می‌گردد و تازه فخر هم می‌شود که فارغ‌التحصیل خارج کشور است. بنابراین دانشجوی اول رتبه‌ی کنکور یا باقی می‌ماند از هدر رفتن وقتشان یا ضعف کیفیت دراضی باشند.

● اما این که دانشجویان و عموم جوانان چرا ناآرامند، این در واقع رسالت آنهاست یعنی جوان تحصیل کرده به سبب دانائی خودش باید در مقابل مشکلات خروش کند. مثلاً فکروش را بکنند، سیستم ما روزی آثار غله دنیا بوده است و امروز خود محتاج غله است. نباید در مقابل این مشکل ایستادگی و خروش کرد!

● بعضی‌ها ناآرامی‌ها را ناشی از تحریکات

و مشت‌بسته، گره خورده، معمول و وحدت و اتحاد شناخته میشود، در آنسوی همه چیز در دست نظامیان است، دادگاه‌ها و ادارات. جزای اعتصاب، مرگ است.

● پارتیزان آری، سرباز نه

جمهوری ارتش ندارد. ولی توده کشاورزان و کارگران، زنان، مردان و کودکان، آماده دفاعند، که «پارتیزانهای آزادی هستیم، نه سربازان اولیفورم پوش، پارتیزان آری، سرباز نه، و، جمهوری نیاز به سرباز دارد. و، آنها میدانند چگونه دلیرانه بپیرند.

در اسپانیا همه با مردن آشتائی دارند. و جمهوری میخواهد زنده ماندن، زنده بودن و پیروز شدن را به مردم بیاموزد اصلاحات را باید موقتاً کنار بگذارد.

ابتدا باید پیروز شد.

اینطرف، همه آماده جانبازی در راه جمهوری، آنطرف همه آماده جانبازی در راه جمهوری، آنطرف همه آماده جانبازی برای مسیح، اسپانیای بدوئیم شده است، دیوانه‌وار با خودوارد جنگ میشود، دیوانه اسپانیا، دیوانه‌وار برضد یکدیگر وارد جنگ میشوند.

● الکزاز

در «تولید» و پایتخت پادشاهان سابق، رزم‌آوران جمهوری خاکشند.

سرهنگ شورشی «موسکار دو» با یکبیزار و مینه سرباز و پنصد و پنجاه زن و پنجاه کودک در دژ «الکزاز» موضع گرفته است.

فرمانده جمهوریخواه به «موسکار دو» پیام میدهد که «چنانچه تسلیم نشوی، فرزندان را تیرباران میکنیم» پدر با پسر تلفتی صحبت میکند - چه خبر است، پسر»

- میگوید که اگر «الکزاز» تسلیم نشود مرا تیرباران خواهند کرد.

- پسر روحت را به خداوند بسپار و با فریاد «زنده باد اسپانیا» بهمانند یک قهرمان بپیر.

- خدا حافظ، پدر و «زنده باد اسپانیا» «الکزاز» تسلیم نمیشود.

«الکزاز» سیمول مقاومت شده است، جمهوری به ستوه آمده و میخواهد این مقاومت را درهم شکند، از «استوریاس» این منطقه معدنی کارشناسان دینامیت به «تولید» می‌آیند «الکزاز» مین گذاری میشود. لاریگو کاپارو، رئیس دولت جمهوری برای مشاهده این آخرین حمله به محل آمده است، هفت تن دینامیت کار گذاشته شده، ولی «الکزاز» تسلیم نمیشود. فرانکو به ارتش جنوب که بسوی مادرید میرود دستور میدهد که قبل از هر چیز «الکزاز» را آزاد کند.

● ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۶

پس از ۶۸ روز محاصره «الکزاز» سرانجام آزاد میشود.

«فرانکو» شخصاً به مدافعان تبریک میگوید «مدافعان الکزاز»، شما افتخار و غرور اسپانیائید

● اول اکتبر ۱۹۳۶

در بورگوس، پدربال یک «کودتاه». فرانکو رئیس کشور اعلام میشود، و دیکتاتوری آغاز شد...

بیگانه می‌ندازند. ممکن است در مواردی چنین باشد اما نباید هر ناآرامی و تظاهر و اظهار عدم رضایتی را ناشی از تحریکات اجنبی دانست. این ناشی از بیداری مردم است و محرک آنها نیز قوه محرکه است که در مواردی کور و کور در مواردی حتی خائن بوده است.

● در این زمینه باید اضافه کرد که دولت فقط جوان را عاصی نکرده است. من، من استاد دانشگاه در مواردی از جوان عاصی‌ترم. در دو ماهه‌ی آخر سفری که من برای تکمیل مطالعه بخارج از کشور رفته بودم، عوامل اداری بلائی بروز من آوردند که واقعا مسکن بود دست به کارهایی برم که طبعاً ناشی از خشم و عصبانیت بود.

● از طرفی به عوامل نارضایتی دانش‌جو جماعت باید این نکته را افزود که دانشجوی استاد را در مقابل خود و متضاد با خود می‌بیند. یعنی دانشجو غالباً استاد را عامل هیات حاکمه و وابسته به آنها می‌داند. این وضعیت می‌باید تصحیح شود.

● از طرف دیگر به جای اتعاهای فوتبال و ورزش‌های نظیر آنها میباید دانشجویان با مسائل زندگی و مسائل روز آشنا کرد. ما و کشورهای نظیر کشور ما به جای «فوتبال» نیازمند «مغربال» هستیم. ما باید به ورزش ذهنی بپردازیم و از دل مشغول شدن به فوتبال و ورزش‌های دیگر بنحوی که خواست استعمارگران است بپرهیزیم.

● به همه باید امکان فعالیت داده شود و همه باید بی‌تفاوتی را کنار بگذارند و در سرنوشت خود و کشورشان شریک باشند.

تاریخچه

امکانات خیاطی امروز..... با «نِکی» تکامل یافت NECCHI



نگاهی به سیر تحول چرخ خیاطی ، بیانگر قدرت و کارایی «نِکی» است

نِکی با صد ها نوع دوخت و دوز ★ برای صد ها نوع گلدوزی ★ برای دوخت و دوز لطیف ترین تا ضخیم ترین پارچه
★ برای یک عمر کار ، بدون اینکه از مد بیفتد ★ شاهکار صنایع ایتالیا ★ با تضمین ۵ ساله و کلاس آموزش مجانی
نِکی چرخ خیاطی دیزوز ، امروز ، فردا در مدل های گوناگون ★ سرآمد چرخ های خیاطی و گلدوزی

NECCHI **نِکی**

عرضه در ایران از : شرکت ترجس

آدرس : خیابان شاهرضا - اول کلاخ شمالی ساختمان مهر - تلفن ۶۶۳۹۱۹ - ۶۶۴۵۲۵

غریبه!

کاظم جمشیدیان

● محدود و مرز کوچی مسکولی ما، در تمام ایام شبانه روز معلوم و مشخص بود؛ حتی ماهها و سالها و تمام فصول. درست از یک سوی به دیوارهای عظیم (باروها و خندقها و از سوی دیگر دالان بیخ دریاچه انتهایی کوچه - که شاید باستانی هم بود - و از سوی دیگر ادامگی کوچه به خیابان اصلی و محله‌های دیگر و بعد هم خانه‌ها و منازل.

هر غریبه‌ای که به دلائل موجه و باغیرموجه از همین خیابان می‌گذشت و پایش به داخل کوچه می‌رسید، می‌فور زیر نظر قرار می‌گرفت. وای بر احوالات او! پایش محله‌های دیگر که اگر از فضای روزگار هوس توسعه‌طلبی و تجاوز به سرشان می‌زد و به این کوچه هجوم می‌آوردند، ابتکار چیزی که ما درست آنرا

نمی‌شناختیم و بعدها فهمیدم حق آب و گل و محلیت می‌باشد، در حریم کوچه گوروگم می‌شد یا به تمام خصوصیات و اخلاقیات و صفات صمیمیت اهل محل توهین می‌شد. مرتسای کوچه بزرگترین سرزمین مقدسی بود که ما بچه‌ها در حریم آن روزهای خوشی را می‌گذرانیدیم.

دیوارهای کاه‌گلی و بلند منازل، در های چوبی کلون‌دار، و از همه مهمتر این خندقی که در یکسوی کوچه قرار داشت و یادگار دوران هجوم سربازان دشمن و متجاوزین بود، ما را با علاقه خاصی به سوی خودش می‌کشاند و پهنای وسیع و عمق این خندق هیچ تشابهی به (کانال)های امروزی نداشت که با صدگونه طرح و نقشه و محاسبه برای آبیاری ساخته می‌شود. شبیه دره‌ای بود که در دوسویش، مزارع و باروها و دیوارهای ضخیم و بلند و دیدبانی‌های مرتفع قرار داشت. اوائل پائیز این (باروها) بهترین جا و مکان برای شکار زنبورهای قرمز و طلائی و لخت و بیحال بود. به خصوص زنبورهای ماده که آنها را از بزرگی شکستن شناسائی می‌کردیم و بعد هم با شجاعت و بی‌باکی با دست شکار می‌شدند...

گردم آبی‌ها و جلسات ما بچه‌های محله همیشه در پناه این (باروها) بود و نه در میان پارک‌هایی که حتی در آن حاشیه گویر آسمش را نشنیده بودیم و نه در کافه‌ها و تریاها. بعد از ظهرها، سایه‌های بلند این باروها، همه‌جا را در بر می‌گرفت و گرمای هوا با ورزش بادهایی که از فراز مزارع برمی‌خاست خنثی می‌شد. آن سوی خندقی مزارع مقبره (حاج ملاحادی سیزواری) فیلسوف بزرگ - حی داشت با آن درختان تناور در هم پیچیده باغهای اطرافش که موج‌موج گنجشک‌ها را در لایه‌ای شاخه‌ها پناه میداد و شمرورترین بچه‌ها فقط تیر کمان را میشناخت و بقول خود بچه‌ها (پلخون) را، و هرچگاه گنجشک‌ها را با تفنگ بادی شکار نمی‌کردیم.

کوچه ما، قلمرو ما بود. قلمروی که با تمام خصوصیات آن آنچنان اخت و آشنا بودیم که وجب به وجب آنرا می‌شناختیم. حتی دیوارهای فرو ریخته دالان انتهایی کوچه را با تار عنکبوت‌هایش برای ما جاذبه‌ای داشت. بزرگترها، شاید به آن اندازه که ما از سوراخ سمه‌هایی محله آگاهی داشتیم به آن توجهی نداشتند و خانه، تنها جایی بود که ما در آنجا قرار و آرام نداشتیم...

●●●●●
اول بار، سروکله غریبه‌ها از کنار خندق و گورستان آنطرف مزارع پشت خندق پیدا شد، خبر مثل ساعتی قوی کوچه فرود آمد و همه ما را غافلگیر کرد.

جواد، بچه‌ی لوس و فتر تنها سرمایه‌دار محله، که همیشه مثل گریبه‌های هرزه اینطرف و آنطرف بر سر می‌زد، اول بار خبرش را به ما داد. به همه گفت: «خودم دیده‌امشون! سه نفر بودند، اتفاقی اونجا نیامده بودند». بحث و مشاوره آغاز شد، حسن گفت: «شاید راست بگه خوبه یکی بره کشیک بده!». عباس گفت: «همیشه حرف جواد و نشنیده گرفت. باید تحقیق کنیم». و آخر سر ماموریت این تحقیق به من سپرده شد. آنشب، روی پشت‌بام کاه‌گلی خانه، میان آنچه ستاره، به دنبال ستاره‌ای می‌گشتم که مادر بزرگ میگفت مال قست. راستی این مادر بزرگ خیلی حرفهای دیگر هم

به من زد که همه‌اش دروغ بود! مثلا مادر بزرگ می‌گفت: «همی مردم مشبه باهم یکی هستند. همه‌ی مردم این محله با محله‌های دیگه پیش خدا یکسان هستند». اما من غریبه‌ها را دوست نداشتم و آنها را با خود یکی نمیدانستم. آنشب هم به جای خوابیدن همه‌ی هوش و جواسم بی‌غریبه‌هایی بود که در خانه سری به خندق و بعد هم به کوچه زده بودند. کوچه ما، اگر بر از غریبه میشد، اول از همه پدر را، عصبانی می‌کرد. او هم غریبه‌ها را دوست نداشت. بارها گفته بود: «حق ندارید با غریبه‌ها در پشت خندق دوستی کنید. خواستون جمع باشد. آنطرف خندق پراز دزدو حراس و ناخشنیه!». حرف پدر با حرف مادر بزرگ از زمین تا آسمان فاصله داشت. مادر بزرگ، خیلی زود تحت تاثیر قرار می‌گرفت. از همه‌ی مستمین دیگر بیشتر در مسجد، از واقعه کربلا گریه‌بازاری به راه می‌انداخت. اما پدر، اخم‌هایش توی هم می‌ریخت. روی پیشانی‌اش چین‌چروک می‌افتاد و سرش را پایین می‌آورد. او اوج واقعه را میدید و مجسم می‌گردد. برای همین می‌گفت: «حق چیز دنگه‌سی. فقط خدا میتونه به آدم کمک کنه. اول خدا و بعد دیگران. با گریه کردن که کارها درست نمیشه. نه باید زاری کرد و نه بعدا وظیفه را فراموش کرد». پیش از اینکه در زیر سقف آن آسمان منع و رفیع و پر شوکت و جلال و پرستاره به خراب روم نقشه اساسی فردا را کشیدم، نقشه دفاع چنانچه را.

●●●
دیدبانی‌های بالای باروها، هم جای امنی بود و هم مسلط بر همه‌جا. زنبورها از اینسو به آنسو پرواز می‌کردند. مارمولک چالاکي از روی گلهای پوسیده دیوار بالا می‌رفت. آنسوی خندق، مزرعه گندم، زیر سوراخ طلائی آفتاب موج می‌زد و در انتهای مزارع مقبره (حاج ملاحادی) با درختان مرتفع به یک آبادی شبیه بود. وسط خندق خشک و یکنگست بود. این طرف محل دیدبانی خانه‌ها را میدیدم که همه یکنگست از بادگیرهای بلندش کنار هم نور آفتاب را پذیرا میشوند... آه چقدر این خانه‌ها را دوست داشتم... خانه خورده‌ان را با آن هشتی جادارشی و اطاقهای وسیع پراز طاقچه‌اش. حوض پر از ماهی وسط حیاط را و درختان انجیر و اناری که قوی باغچه‌ها کنار هم فضای خانه را شکل میدادند. شکلی که امروزه، حتی یادی از آن بر جای نمانده است. از وسط خندق که گذشتند آنها را دیدم. از کوره راه کنار خندق بالا می‌آمدند. همان سفق بودند. چوبدستی‌هایشان را تکان می‌دادند. از کوره‌راه بالا آمدند و بارو را دور زدند و راهی کوچه می‌شدند. پدر می‌گفت: «غریبه، غریبه‌سی. این خندق را بیخود که نساخته‌اند. این باروها را برای محصور کردن مردم ساخته‌اند که غریبه‌ها وارد نشوند. پای غریبه که به محله برسه، اول مادر بزرگ، باید گذشته‌ها رو فراموش کنه. و بعد بچه‌ها زنده‌گیشون به خطر می‌افته. غریبه، دلش برای ما نمیسوزه. فقط میخواهد قوی کوچه و محله رو بشه و هم‌جا رو بگیره. دیگه کسی امون نداره».

جلو کوچه که رسیدند ایستادند. چوبدستی‌هایشان را به بالای سرشان بردند. و اولین در خانه‌ای را که در سر راه بود به لرزه درآوردند... بیش از اینکه بگریزند، سر

نثر معاصر: پویا



● ساعدی: یکی از نمایندگان

نثر معاصر، همگانی است

در زمینه (نثر) معاصر نیز باید بگویم که با نثر آثاری چون (احمد) از طالبوف، (چرند و پرفند) از دهخدا و برخی کتابهای دیگر دوره مشروطیت راه تازه‌ای در نویسندگی باز شد: جمال‌زاده با نوشتن (یکی بود یکی نبود) و آثار دیگر داستان‌نویسی جدید را در ایران ابداع کرد و گسترش داد.

صادق هدایت با خلق آثاری چون (بوف کور)، (حاجی آقا)، (سه قطره خون) و مانند اینها مکتبی تازه در نویسندگی ابداع کرد و راه گشای نویسندگان جوانتر شد.

بطور کلی نثر معاصر بسیار قوی و متنوع و در عین حال ساده و قابل فهم برای همگان است. از اینرو با نثر دوره قاجاریه و حتی صدر مشروطیت تفاوت فراوان دارد و برآنتی بهتر و دلنشین‌تر است.

نویسندگان معاصر در کلیه رشته‌های نویسندگی مانند:

داستان‌نویسی، نمایشنامه‌نویسی، ادبیات کودک، مقاله‌نویسی، طنزنویسی، تحقیقات ادبی و تاریخی و ترجمه، فعالیت‌های گسترده‌ای از خود نشان داده‌اند. نویسندگانی چون: صادق چوبک، سعید نفیسی، بزرگ علوی، آل احمد، دکتر ساعدی، شفق کاطلی، جمال میرصادقی، سیمین دانشور، افغانی، گلشیری، تنکابنی، محمود دولت‌آبادی، احمد محمود، اسرافیم گلستان و نادر ابراهیمی و چند تن دیگر آثاری ارزنده و دلنشین به وجود آورده‌اند. نام قتی چند از پژوهشگران ادبی و اجتماعی نیز در روزگار ما درخور ذکر و تحسین است:

سعد نفیسی، بدیع‌الزمان فروزانفر، پورداد، دکتر خانلری، دکتر اسلامی ندوشن، دکتر عبدالحسینی، زرین کوب، دکتر ذبیح‌الله صفا، یاستانی یاریزی، حبیب یغمائی، مجتبی مینوی، دکتر غلامحسین یوسفی، دکتر یارشاطر و عده‌ای دیگر.

هفته آینده: شعر معاصر



● بهرام صادقی: یکی از نمایندگان

نثر و شعر معاصر ایران به سبب ویژگیهای خاصی که دارد در زمره روان‌ترین و انسانی‌ترین نثر و شعر دوره‌های ادبی ایران به شمار میرود، این ویژگیها که به سبب آشنا شدن نویسندگان و شاعران ایران با اندیشه و مظاهر غربی است ادبیات را از پرداختن به مسائل معنوی و پند و اندرزهای معمول در ادبیات پیش از مشروطیت واداشت و ادبی پارسی زبان بیشتر به‌تردها و آلام اجتماعی توجه نشان داده‌اند. استفاده از کنایات سیاسی و رموز و سبک‌ها در شعر تنها و شاعران بعد از وی و پرداختن به مضامین نو از این دست است از ویژگیهای دیگر ادبیات معاصر استفاده از واژه‌های غربی مانند هواپیمای، تلگراف، تلفن، سینما و غیره است که شعر و نثر را از آن حالت معنوی و عرفانی بیرون آورد.

● دکتر اسماعیل حاکی استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران در این باره میگوید:

نثر معاصر، زبان عامه

— محدود هتدد سال قبل که برخی از مردم ایران با افکار و اندیشه‌های اروپائیان آشنایی پیدا کردند تحول و دگرگونی وسیعی در کلیه شؤون زندگی ایرانیان به وجود آمد. این تحول و دگرگونی با تاسیس چاپخانه و انتشار کتب و مجلات و روزنامه‌های مختلف گسترش یافت و به صورتهای مختلف در همه سطوح ظاهر شد. بسیاری از روشنفکران در داخل و خارج از ایران دست به قلم بردند و به وسیله روزنامه و کتاب به ترویج افکار مردم پرداختند. بعضی از اینان سعی کردند از زبان توده مردم سخن بگویند و از زبان آنها و برای آنها بنویسند. از میان این طبقه می‌توان به: علی‌اکبر دهخدا، سید اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال)، میرزاده عشقی، طلیوف و چند تن دیگر اشاره کرد.

زبان این دسته زبان مردم کوچه و بازار و منعکس‌کننده افکار و خواسته‌های آنان بود.

راهنشان قرار گرفتیم و حاصل فداکاری من در آن لحظه چوبهائی بود که به‌سروریم فرود آمد...

●●●
احتیاج به مشاوره با بزرگترها نبود. نقشه دفاع و جلوگیری در پناه همان دالان تاریخی تهیه شد. تنها راه چاره مقابله بود. بیش از اینکه غریبه‌ها به‌محلله بریزند، ما میبایست، به‌فکر محله باشیم.

حسن گفت: همه‌اش تقصیر جواد دلموهرز مس. غریبه‌هارو به‌دنبال خودش می‌کشه. اصلا آگه جواد توی این کوچه نبود چی می‌شد. من خودم بارها اونو دیدم که برای غریبه‌ها خودشو لوس میکنه. یقین بدوئید که جواد اوتارو به‌دنبال خودش کشیده. نمیشه آبروی محله‌رو به‌خاطر این‌بچه تن و لوس برد. آگه نجشیم، فکر می‌کنن که همه ما مثل جواد هستیم...»

عباسی گفت: جواد از هیون اول هم وضعیت درست و حسابی نبود. همه‌اش تقصیر اون نیست. مگه نه‌اینکه خواهرش به‌مامحل نمیندازه و میره با بچه‌های دیگه‌بازی می‌کنه... خوب ما که هستیم... گفتی چند نفر بودند؟!..

— سه نفر! شاید هم بعدا بیشتر بشن. اما فعلا هیون سه نفرند. میشه جلوشون ایستاد. جمعا پنج نفر بودیم. جواد و برادرش همیشه به‌فکر خوردن بودند و دراز کشیدن وسط دالان. یا باید مدارزه می‌کردیم یا از آن پس اختیار کوچه‌مان را میدادیم به‌دست غریبه‌ها. اول از کوچه شروع میشد و بعدا زیر دالان و آخرسر فقط جواد بود و آنها و ما میبایست، از خانه‌های دین بیرون نیاییم.

شب‌ها آسمان پرستاره که نه جاذبه‌ای داشت و نه شکوهی. مادر بزرگ‌ترها و قصبه‌های به‌دل نمی‌نشست. کوچه بی‌دروپیکر شده بود. پدر همانطوراخم می‌کرد... و از همه مهمتر مرزومحدوده کوچه به‌مخاطره افتاده بود. و برج و باروها و حصارها و خندق‌ها نامن بود. مقبره حاج ملاهادی دیگر متعلق به ما نبود. گندبازها از رونق افتاده بود و از همه مهمتر اینکه اول نوبت جواد می‌رسید و بعد سایرین و آخرسر هم فحشیر شده باید شکار گنجشک‌ها را هم به‌غریبه می‌سپردیم... آه، چه شب‌ها که به خواب نرفتم...

●●●
پدر پرخاش گنان گفت: چرا سر و کله‌ات زخمی شده. باز تو کوچه دعوا به‌راه انداخته‌ای؟! تو هیچوقت آدم نمیشی!..
مادر بزرگ گفت: حتم دارم که کار کار غریبه‌ها نیست. خودتون باهم دعوا کردم‌اند.

پدر ادامه داد: اصلا نمیدونم چرا نمبخوای آدم بشی. چشمت کورشه باید خودت جواب مردمو بدی. مانده بودم معطل که چه بگویم. کاش پدر میدانست که من چطور کوچه را دوست دارم و مادر بزرگ را و خودش را. کاش میدانست که اگر کوچه نبود و پدر و آن دالان و آن باروها، برای همیشه غمکین بودم. و اینکاش که پدر میدانست که من و بچه‌ها - به‌جز جواد - برای همیشه غریبه‌هارو از کوچه، از محل زندگی، از محدوده خود، از دوروبر مادر بزرگ و بقیه، رانده بودیم... پرخاشی پدر همچنان ادامه داشت: «نخیر، تو هیچوقت آدم نمیشی!..»

نسیم نفس

وقتی بیاله را
زان تلخ آب جگرسوز سرخرنگ
پر میکنی،

- نسیم نفسبایت،
آلوده میشود بپوی نفسگیرش؛
و دوست

- آنکه نفسبایت
از آن اوست - و بیاد او،
دلگیر میشود، چو آینه از آهی...

هشدار!

دیگر نسیم نفسبایت را
با پوی آن شراب

نیالایی...

توچان - احمد فلاح

دیو یست ای دریغ

دیو یست ای دریغ

در باغ

ذهن یاسمن از تیغ تندباد

لبریز می‌شود

مانند دیدگان من

آردوهنگ شب

از برگریز باد

هوای بهجان برگچه

سرریز می‌شود

گل نوحروس باغ

با نغمه‌های فاخته

شادی نمی‌کند

خون در رگان شاخ

چون می‌بکام سوخته

جاری نمی‌شود

وین دشت پرستاره

بلاخیز می‌شود

دیو یست ای دریغ

تلخینه یاد اشک رهایی

از این گمند

با خلوت شبان من

آور می‌شود

از برگریز باد

در باغهای شبزده

پائیز می‌شود

محمود جعفری

طرح

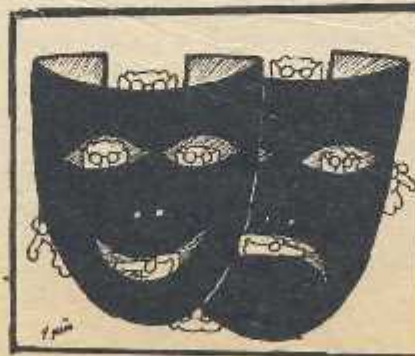
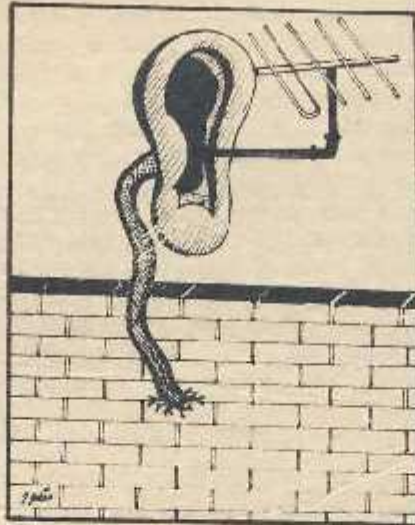
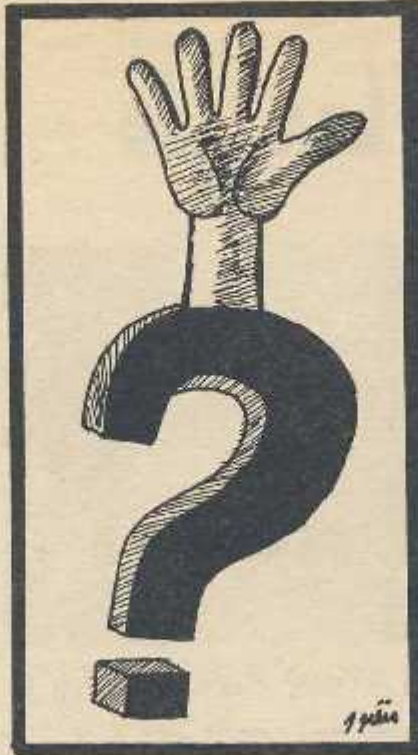
حرفی بزن
سکون دارد قدر میکند
دارد به اوج آسمان
وصل میشود...

ذهنم

ماهی تنگ بلور را

تداخی میکند...

عبدالرحیم شعیب



«سببین بهمانی»

هفدهم شب

چه سکوت سرد ساهازی،
چه سکوت سرد سیاهی

نه فراغ ریزش اشک،
نه فروغ شعله آهی

نه به جبهه تو خراش،
نه درون خسته نشانی

نه به سینه تو خروشی،
نه دل شکسته گواهی

نه به جز دیدن سرخی،
که شکسته از گل و خسی

نه به جز دیدن سربوی،
که لبه‌ها در خم راهی

به نسیم کوی شهیدان،
فرستی از چه درونی

که عین گذشته ز نشانی،
نه گلی در او، نه گیاهی

شبه دنده بسته ز وحشت،
همه لب گزیده ز حسرت

نه به شارتی به کلامی،
نه به شارتی به نگاه

چو فروغ لیزه بستی،
ز گلوله بر خلدن کن

که به شام گزیده جز این‌ها،
نه ستاره هست ز نه ماهی

به خوربه توت مردانی،
ز حریر پرده تشر کن

که به باد و فتنه چه سرها،
به لزوم پاس کلاهی

من و دانگ نفرت و تفرین،
که نمالده چاره به جز این

تو و همنوایی آمین،
چو فغان کنم که البی...

شهریور ۱۳۵۷



کدامین یک را باید روانه کرد
 اکنون زن رودابه
 کدامین نرمگوی نکته‌دان
 شاید گزارشی را
 چنان گوید بر آن شیر برود زن
 که رستم: قامت برنالی و پاکی
 بلند آوازه همزاد پیروزی
 پرافرازده ریات آزادی
 در این بیکار دهشتناک
 کاینک ریات افراسیاب و
 ریات کوسن یک رنگ است
 و پیروزی سپید سلوش و افسون و
 تیرنگ است.

تمام شرقی رستم راست زان و بوم
 تمام یا کوردان راست رستم باور و سردار
 و لایاکان و دیوان راست دشمن
 هر کجا، هر کس...
 صدای بان می‌آید
 طنین شیون و نوحه
 مگر رودابه می‌نالند؟
 مگر سیرغ می‌گرید؟
 کدامین یک پارسه‌ست
 کاین بیخام بگذارد؟

تو در افسانه‌ها جاوید خواهی ماند
 زمان - این جاری بیرحم -
 هرگز قله نام بلندت را
 نبارد سست.
 از این بی راویان قصدهای پهلوانی
 - این بهین تاریخ‌های زنده هر قوم -
 تقالان

مهرثیه برای تختی

از: نعمت میرزازاده

بناهنگام خون را کشت
 کدامین دل کند پور؟
 کدامین ضربه‌اش افکند؟
 کدامین ناروا از پشت
 ...
 ننگه در چشمها ابرویست بارانی
 نسی در سینه‌ها شیون
 سینه‌ها در زبان نوحه
 زبان‌ها در دهان الکن
 از این بی - بر تو - ایرانشهر
 در قبی افتخارش را بیازوی کدامین

ترا در قصه‌های خود
 برای نسل‌های بعد می‌گویند
 تو ادر سینه‌های گرم خواهی زیست
 تو با ابویه پاک مردمان خوب قلب شهر
 خواهی ماند
 شفق: آزرنگین رویت
 سینه: باکی حویت
 سلام: صبحدم: صورت
 توان کوه: تیرویت
 کبود شام: اندوهت
 به سوکت!
 ای بسوکت

در این دوران بودری شکست و خفت و حسرت
 - که هر سو عرصه افراسیابان است -
 بدل مبر که بسیار؟
 دعای مادران سوی که ره بود
 غریو کودکان نام که را گوید؟
 لبان آفرین روی که را بوسد؟
 ...

هر چه چشم پاک، اشک افشان
 من اینک،
 - در تمام چشم‌های پاک -
 می‌گرییم
 من اینک،
 - در تمام آه‌های سرد -
 می‌نالیم
 لب و دلدان همزبان
 با خاطر اندوهبار خویش
 می‌گوییم
 تو بودی رستم دستان
 نه با کلبیس
 بر کلبیس
 چرا این‌سان؟

و بیژن‌ها - برون از چاه -
 با اهریسان دوری‌ست در گرفتند
 و رود سرخ یا آن خاطر آشفته‌اش
 آینه‌دار سیم تریکار دوران است
 در آنجائی که روح پهلوانی
 معنی والای خود را جسته
 در اندام‌های کوچک ولاغر
 در آنجائی که لوح سروشت شرق
 - در زیر آوار مدام آتش و بولاد -
 می‌سازند
 و مشهور لجات شرق
 خون تازه می‌خواهد
 دلم می‌خواست می‌دیدم ترا آنجا
 - فراز قله تاریخ،
 مهد افتخار قرن -
 و دیوان سپید غرب را
 آواز می‌دانی که:
 «اینگ لیض قلب شرق
 اینک رستم دوران

همه اورنگیان دینان ایران خواه
 و در چشمان کی، افراسیاب اهرمن پنهان
 در نقش کاربان از خون سهراب و سیلاش
 همچنان رنگین
 شگفتی چیست گر سیر آید از جان
 رستم دستان؟
 چینیست بود باری ماجرا
 ای رستم دوران!
 دلم می‌خواست،

از این میدان تنگ بی‌هماوردی
 سست تیرگام هفت می‌تاخت
 تا آن سوی دریای جنوب
 خاوران دور
 در آنجائی که لشکرهای دیوان سپید
 غرب
 زمین و آسمان را از تیر مرگبار خویش
 می‌سوزند

پند

تو
 با شهادت جنوبی خودت
 با سخاوت که چون باران
 می‌ماند
 با گل بوسه‌های شیرین
 عاشقت را یاری ده
 جنوبی دختر

آرش - باران‌پور

دست‌ها

.... تا آرزو که دستهایم
 در شتزار زمان خشک شدند
 و عقربه‌ها تازانته
 تا بوسیدن قلبم پیش می‌آمدند
 هرگز،
 درد اسارت گلی در باد را
 وقتی که خزان حکومت می‌کرد
 فراموش نکردم.

مسجد سلیمان - عزیز مکوندی

دل‌تنگی

در این تنهایی وقت
 در این غربت
 چه می‌رزد سرود بی‌کسی خواندن!
 دلم بی‌تو
 نیمی‌دانی چه اندوهگین و تالان است
 در آن دم می‌چکد از دیدگانت اشک
 عزیزم من اینجا
 فصل چشم
 فصل باران است...

زهرا پروین‌شاهی

ناحاجی

نوشته‌ی: سید عادل حسینی

سه ماه بود کرایه نداده بود.
شب حاجی آمد که: آخه زبیکه منگه من رو گنج نسیم! و زن اشک توی چشمش که: حاجی تو که میدونی بابی بچه‌ها مرده. منم با رختشویی و کلفتی اینارو دلدون گرفتم. صبر کن انشاءالله همین روزا عموشون مصاد. و حاجی با فریاد: بمن چه خواهر، شاید عموشون مرده. من که بیم‌خونه بانکم. و بعد تکاهی بدختر زن کرد و آب دهانش را فوراً داد و آهسته دو گوش زن گفت: ماشاءالله دخترت رسیده شوهرش بده بارت سبک شه. زن گفت: حاجی تا قسمت چی باشه.

مردک پیر با دخترشانزده ساله عروسی کرد. میخواست بعد از داشتن هفت دختر از سه زن تلاق داده، پسری داشته باشد. اما گلیم بختی در شب پادشاهی زفاف سیاه بود و دختر باکره‌تر از مریم مقدس باقی ماند!
حاجی از فردای آن شب به نوا درمان و جادو جمیل پناه برد. اما بی‌فایده بود. حاجی به ترناک پناه برد و بعد هروتن و در خماری غرق شد. ماهها گذشت و حاجی همه چیزش را در راه اعتیاد عروس سید فروخت.

یک شب در لرزش خواستن گرد سید زن جوان باکره‌اش را در ازای یک بسته هروتن در اختیار مردی جوان گذاشت!



لحظه‌ها - اندیشه‌ها

- اشکباریم به بازاران حسودی می‌کنند.
- درخت که لخت شده، پرستو خجالت کشید و رفت.
- فاطمه خدایردیان (شمیم)
- مردم خوب «قا» می‌کرد، در صنایع بسته‌بندی استخدامش کردند.
- اینروزها به چشمها نیز نمی‌توان اطمینان کرد، چون باهم روابط سیاسی برقرار کرده‌اند.
- چون در دسته پر وزن ورزش می‌کرد، باد او را برد.
- «محمدشیری»
- دادمدم، بیداد خشمگین شد.
- کامل نوروژی
- پریدم وسط حرفش، قطع کرد خوردم زمین.
- وقتی که میدانند که نمیدانند، آدم دانائی است.
- صد مؤمن
- خدا رحم کرد که خواستن پرت نشد پائین
- مغزش از پرباری ساخته نمی‌شد.
- مغزش به حمل بار اضافی آزاد بود.
- «غیاث صادقی»
- مادر بزرگ که نمی‌توانست قهقهه بسازد، از قهقهه‌های رادیو کس می‌رفت.
- احمد رضا خاوشی (تمها)

نماهائی از شعر

در کوچه کسی نیست

با مرکب اندیشه خواهم ناخت تا سرزمین موعود زها شدن.
" الف - حسن یگی "

این روزها زیبایی، زیباترین مادی ترانار است

یا لبتند شوم جاینگارپیشه‌ای ظالم؟

" فرخ ابوترابی "

خدا نگهدار

ما دیگر به اسطوره‌های سنگی تعظیم نخواهیم کرد و تماشاگر بهار و خیزنده نخواهیم بود و فصل زمستان را از میان دیگر فصلها بدر خواهیم کرد سنگتراشان از بی‌کارترین، کارگران این خاک خواهند شد اگر آن مهمان بیاید از شهر بهار اگر در جنگ نور و سیاهی استیلا با نور باشد. مسجد سلیمان (ج طلوع)

باید گذشت

انگار باید گذشت و پا را از مرز بسپردگی فراتی نهاد! انگار باید گذشت و در سرزمین سبز عشق نفس کشید! انگار باید گذشت و سرنگ لحظه‌ها را با یاد از یادرفکنان غزا گرفت! انگار باید گذشت و از این دیار قافر جام

هنسدار آیدوست کایتک تصویر این شام قیر را در قاب سحر می‌بینم «محمد جعفری»

بر اسب راهوار سوار شب، نکه‌تاز بود که ناگاه: روز از کمین جست و سینه سترگ خاک شقایق را، آستن دید.

نطقه، بسته شده بود. «سپاهانه دریسای»

آ... اگر ساعقه مهلت دهد تا جوانه‌های باغ بلوغ به شکوفائی غنچه تبدیل شوند. کریم جلیلیان (ایثار)

مقدر کرد. «فرخ ابوترابی» اینک، در سنگر زمان استاده‌ام و با کمائی که، تیرش قلم است، آسمان دلم را نشانه می‌گیرم. کامل نوروژی

نقد و نظر:

کاربرد ادبیات در آموزش و پرورش

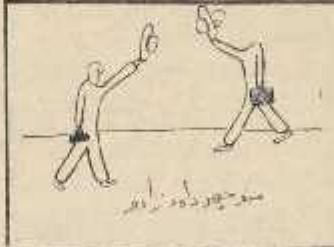


هولناکی برپه فرهنگ و معیبات وارد می‌سازند که راه ترقی و تعالی و تکامل را، دچار ناهمواریهای مبراستی می‌سازند. هر مستاندان گننده می‌نمایند. هر مستاندان و دوستداران هنر در مطالعات و روندهای اطلاعاتی خود باید همیشه در نظر داشته باشند که این محیط فرهنگ، مناسبانه، غاری از عناصر هیچ ندان و خودبین نیست همچنین بعضی از دسته بندیهای فاسدی در این محیط باعث شده است که بسیاری از مقامات ایسان‌دار را دچار دردسرهای ناروایی سازد. یکی از زمینه‌هایی که در ادبیات و هنر و اصولاً فرهنگ بسیار مورد توجه می‌باید باشد، وانعکاس جهانی نازد و در بسیاری از موارد راهی است برای مطالعات پارامی محققین در شناخت کلیت هستی فرهنگی یک جامعه ادبیاتی است که در آموزش و پرورش چه در سطح متوسط و در چه سطوح عالی مورد بهروردی قرار میگیرند. شاید این فضا به‌طور برای بسیاری شناخته شده باشد که صحت سلامت و گسترش اهمیت و شکوفایی ادبیات را پاره‌های همان ادبیاتی می‌دانند که در آموزش و پرورش بکار گرفته میشود انعکاسی که این رشته نازد نفوذ ادبیات، در همه زمینه‌ها، نازد غیر قابل بررسی است. بسیاری از ما اگر فلاسفی و گوشش‌های شخصی را در راه مطالعه حدیث کنیم محصول همان زمینه‌هایی هستیم که در مدارس باعث پرورش و آموزش ما گردیده‌اند. در این‌جا، برای این روشن‌میشود که مبراستی ادبیات و هنر سازنده‌ترین بنیاد در آموزش و پرورش است.

از این‌رو هر گونه پدیده و نهاد آموزشی که در این زمینه راه نیاید بدون شک متوجه تمامی افراد گردیده و می‌تواند مثالمان سال از رنگ‌های انسانی روح و روان‌های فردی واجتماعی شود. محمد رضا - صادقی

قابلیت‌های فرهنگی و سیستم‌های عقیدتی در پاره‌های اوقات به‌سبب عدم شناخت‌های اصولی و علمی موجب ایستایی‌های پریشان گننده‌ای میشود که رسیدگی به آنها و رفع آنها نیاز به‌سرف وقت و هزینه‌های فزونی و مادی بسیاری را موجب میشود. در اجتماع، نهادهای تدریسی یافت میشوند که نه تنها از هیچ عامل نیرومندی هراسی در گسترش خویش ندارند بلکه با ریشه گردنهای زندانها در خاک دارائی-های اصیل به‌انحاء گوناگون به قوام و دوام خویش قدرت‌شکری میدهند.

گزینش راهی بسرای از میان برداشتن این پدیده‌های نادرست و نهادهای ایستاساز نیاز به‌عملیاتی دارد که نوعی روح جسمی بر آنها حاکم باشد. اگر پیوستگی‌های با رزی را که به فرهنگ و تاریخ یک ملت ارزش-های حساس و واحدی را میدهد تا در بهینه و گسترده‌گی این جهان متنوع قدرتی برای سر بلند کردن داشته باشد اندکی دچار تزلزل و ضعف شوند این تاثیر قادر است هم چون ترکی بر شیشه‌رور بروز گسترده شود و در آنها-دوشتگی سوگوارندگی تولید کند. شناخت همه جانبه نیرو-های بازدارنده در راه رشد و ترقی فرهنگ و عظیم کردن آنها در جهت تاثیر گذاری باید با روش‌ها و راه‌های کاملاً حساب شده و عمیق انجام پذیرد و نیز باید فراموش کرد که موجودیت جامعه و هستی اجتماع بقدری حساس است که کوچکترین اشتباه تولید زیانباری-های غیر قابل چیرائی می‌نمایند. یکی از پدیده‌های نادرست در اجتماع ما، گزینش افراد و کسانی است که بدون آگاهی درست و هم چون بدون ذرات ایسان به حرکت و جوشش موجودیت‌های قوام‌بخش انجمنی در زمینه‌های هنری و ادبی دارای سستی میشود. این افراد با نا آگاهی خود آنچنان ضربه‌های



دیگر طاقت ندارم
غم به آرامش من می‌آورد
آی!
غزل را زین کن
حنجر شعرم راه
من به جنگ باید بروم
دار بوش قریب خانی

آه!
شیرین
فرهاد بر تیشه را
با کوله باری از غزل عشق
که گلم بختم سفید نشود
به آب گوگر نیز
اگر که -
بر تو باشم.
سید عادل حسینی

کنون
بر قلعه هستی
دستی از عمق قرون
فریاد می‌زند.
چشم‌انداز
سینه‌ی دشت،
سرمش از عطر جنبش
خنجر کوی؟
«محمد رضا صادقی»

این شیوه‌ی وحشی نارقیان
چه عبق
خنجر،
میرنشاند
به چشم
قلوهای
مگر گرفته از آتش آتش

قایتی شکسته
بر روی این دریای بر لایلم
موج‌های سنگین
هر لحظه بر سویی
و تو، ای همیشه
با خشم کوبنده این،
چگونه راهی خواهی یافت،
که از فشارت فردا بر باشد.
«جعفر قدرتی»

و تو ای عزیز
امیدوار باش و بدان
در چه‌یوه مغسوم طبع
شاید،
روزی شاید به رقص درآید.
«فاطمه قرینه»

می‌کاهد
به یقین از بار که عشق
ای هم‌راد من
هنگامیکه
- فلور و چشمان تو
در افق
خیل خواب دادند
«محمد جعفر واله»

معجزه عقلم، شمشیر دودمی که از هیچ همه چیز می سازد...

- نه این آن «صفر»ی نیست که می شناختیم
- يك مسلمان، هر عاملی را که مخالف دین باشد باید طرد کند
- تن به هیچ سانسوری ندهید، و واقعیت را منعکس سازید...

قلم شمشیر دو دمی است. برای از هرسو که فرود آید، می شکافتد و به هدف می رسد. معجزه می کند. از «هیچ»، «همه چیز» و از «همه چیز»، «هیچ» می سازد. «باطل» را «حقیق»، «حقیق» را «باطل» معرفی می کند. «کوهی عظیم» را، «گاهی کوچک» می نماید و «گاه» را «کوه».

قلم اسلحه بی استه؛ توفنده، بازوی تاریخ و زبان آینده. وای اگر این اسلحه، صاحبانش تعهد و مسئولیت راستینش را، از یاد ببرد!

صاحب غلم می تواند با شریعی، حتی کوه عظیمی را، فروریزد، می تواند طوفان بیاکند، ولی رسالت و تعهد روزنامه نویس، که کفیم بازوان تاریخ است، ایجاب می کند، برای نگارش هر خبر، هر مقاله، هر گزارش و خلاصه هر کلامی، نویسنده به درستی تحقیق کند. و آنچه را واقعیت است، نه چیز دیگری جز آن، به روی کلافه بیاورد و به دست چاپ بدهد.

روزنامه نگار، اگر غیر از این باشد، اگر واقعیت را، غیرواقع نشان دهد، آنگاه تاریخ آتی، بر اساس غیرواقعیت ها پیمان خواهد گرفت.

اگر سانسور - هر نوع سانسوری، به شما اجازه نمی دهد، واقعیت را بنویسید، من توصیه می کنم، درباره آن موضوع یک موضوعاتی از این دست، هیچ ننویسید و یا حداقل، طی یک قضا و یا با کنایه و اشاره مقوم را به خواننده انتقال دهید.

بگذریم. مقدمه طولانی شد. متأسفانه، باید بگویم، همکاران شما، در چندین مورد که من نسبت به آن آگاه بودم، رسالت خود را به انجام نرسانده اند. و یکی از این چندین مورد را باز می گویم. امیدوارم، حداقل شما، که آده دارید زیادتان جنگجو است، و تن به هیچ نوع سانسوری، نمی دهید، توضیحات مرا، چاپ کنید.

آقای سردبیر، مبارزات آزادیخواهانه نسل امروز ایران را که در پرتو تعالیم عالیه دین مبین اسلام و حقیقت مراجع روحانی، برای رسیدن به آزادی و تحقق دموکراسی واقعی در مملکت شروع شده است، بیستایم و بعنوان يك مسلمان و يك ایرانی ناسیونالیست و وطن پرست که بغای دین و وطن خود را در این دنیای وانفاس، سیاسی بر هیچ ترجیح دهد، میخواهم از همکارانمان در جراید دیگر بواقع خرد بگیرم و یا گله گزاری نکنم. انتظار دارم این گله گزاری مرا نه بعنوان یکی از مقاله های روز، بلکه بعنوان خبری آگاه کننده و تصحیح کننده در مورد چیزی که با شتاب و بغلط معرفی شده است، از طریق مجله خودتان در اختیار هموطنان قرار دهید. گفتم که من زاده ایرانم و ایرانی و سخت معتقد به شریعت اسلامی و انگیزه دام از نوشتن این نامه، اعتلاء واقعیت محبوبی است که مستقیماً با احسانات ناسیونالیستی و ایمان من ارتباط دارد.

زندانی سیاسی

آقای سردبیر، همانطوریکه عرض کردم، من جریانات و رایج مملکت را از طریق روزنامه ها دنبال میکنم، در شماره های که خبر مربوط به آزادی زندانیان سیاسی در آن درج شده بود، چشم به نام آشنائی برخورد کردم. نام صفر قهرمانی، با بقول گزارشگر روزنامه ها، صفرخان! همان صفری که پرچم داس و چکش را پذیرفته بود.

من، متولد روستای شیشوان هستم و آقای صفر قهرمانی را می شناختم. این آقا، آن کسی نیست که من می شناختم. این یکی در روزنامه حرفهای تشنگ زده بود. حرفهای جالبی زده بود. سائیل جالبی عنوان کرده بود. حرفهای زده بود که من تحصیل کرده

مبارزات آزادی خواهانه نسل امروز ایران، در پرتو تعالیم عالیه اسلام و حقایق مراجع روحانی، برای رسیدن به آزادی ستودنی است

هم نمی توانستم به آن تشنگی، این حرفها را بزخم صفری که من می شناختم، آن روزها بی سواد بود، ولی این یکی نه، ابتکاری در زندان های مخوف برازجان، فلسفه خوانده است که نخواهد است. زیرا از یکی از زندانیان سیاسی که با او در يك بند بوده است نیز شنیدم که صفر چنین حرفهایی بلند نیست بزند، و لابد کسی دیگر به جای او حرف زده است

اشغال

در حال، من روحانی زاده و معتقد به دین مبین اسلام، که افکار و عقاید خود را جریح دار شده می بینم، به موجب این دستخط، تمامی مسئولیت مطبوعی را که نوشته ام، شخصاً بر عهده می گیرم. و واقعیت ها را برایتان، می نویسم. آنچه را عنوان می کنم مربوط میشود به میوشش سال پیش موعی که جوان بودم و همانند همه جوانان حسن ماجراجویی و کنجکاری در من نیز وجود داشت. در این موقع سرزمین آذربایجان در اشغال افسران سوار نظام ارتش شوروی بود و دموکرات های آذربایجان در لویای پرچم داس و چکش سرود انقلابی می خواندند و تحت حمایت ارتش شوروی نقشه حکومت خودمختاری و تجزیه آذربایجان را ترسیم نموده و بنا اسلحه ارتش که بدون قید و شرط و دفاع بحد و قور در باغات اطراف فراء عجبشیر و شیشوان ریخته شده بود به ایجاد دسته جات به منظورهای مختلف، مبارزات میوزر شدند. درست یادم است در آن موقع چون در قریه شیشوان (محل زندگین) مدرسه نبود همه روز به قریه عجبشیر که در پنج کیلومتری شیشوان قرار داشت با سایر همکلاس ام آمورفت داشتیم. دستجات متعدد یا سرگردگی افراد مختلف با انگیزه های اشاره شده تشکیل شده بود که معروفترین آن حسینقلیخان نام داشت. این شخص با ارتش کنار آمد و وارد ارتش یا ژاندارمری گردید ولی به ملت بدعهدی در مقابل دولت از طرف همکارانش ترور شد. داستان گردنکشی و قتل و غارت و هجوم بدو ها و راهزنی این شخص بعدها زیارت مردم آذربایجان شد بطوریکه در تمثیل عنوان میشد «مگر حسینقلی خانی است». به یاد دارم صفر که، صفرخان می نامیدند جوانی بود قد بلند، با هیکلی درشت، از اهالی شیشوان. پدرش حسینقلی خان از نوکران و باگردان خانواده شاهزاده سلطان مراد پیر زاملک قسمی مالک شیشوان بود فردی آرام و بی آزار بود و در حد خود مورد احترام ساکنین شیشوان، بنحویکه پس از بیوستن فرزندش به دموکرات ها حسینقلی خان کمتر در ملاء عام ظاهر میشد و دیگر با جعفرخان ارتباطی نداشت.

رومب برای تجزیه آذربایجان دستجات متعدد تشکیل دادند بطوریکه این دستجات پس از خروج ارتش شوروی با ایجاد حکومت فرقه دموکرات داعیه استقلال آذربایجان را سر داده و ارتش فرقه در يك نشست تمام اعضاء را به درجات مختلف نظامی متختر کرد. در زندان واقعی گاریچی را به درجه ژنرال و در قریه شیشوان سفر را به درجه مایور یا سرگردی رسانید.

در کنار صفر، افسران تحصیل کرده و دانشکده و دانشگاه دیده بی، چون پناهان، گادیان، نوایی و... در همان ارتش دموکرات مشغول بودند. ولی از آنها هیچ کدام، با قلم سحر آمیزتان حرف نزدند، و نگفتند که چرا يك بی سواد را مقابل تحصیل کرده ها قرار دادند شما از تبرهاتان واقعی، که برای آزادی ایران به شهادت رسیدند یا در زندان ها بوسیدند و یا تاجار شدند جلای وطن کنید، حرفی نمی زنید، ولی از کسی سخن می گویند، که با دین، وطن و... همه چیز من بیگانه است. مگر یادتان رفته است که دموکرات ها نقشه جدایی آذربایجان عزیز را، از خاک ایران، داشتند پیاده می کردند.

این صفرخان، همان کسی است که سرهنگ مبین آزاد را کشت، لفظاً به ارتش و روزنامه ها مراجعه کنید، تحقیق کنید تا واقعیت را بشناسید و واقعیت را برای مردم بنویسید، یا حداقل، از آقای رشگی، عکاس و خبرنگار معروف که اهل شیشوان است، یا از آقای منوچهر ملک قاسمی، وکیل دادگستری، آقای پرویز صربوز، مسمان شهر تبریز، بخواهد ماجرای ۳۲ سال قبل را برایتان بازگو کنند. و بیزه از خلاقکاری ها و احسانا قلندری ها و جنایتکاری ها بردارند...

این درست است که صفر ۳۵ سال زندانی سیاسی بوده است، این درست که زجر کشیده است، این درست که گروه زیادی چون او زخم خورده اند، ولی اندکی هم به گذشته ها مراجعه کنید. ویزه از خلاقکاری ها و احسانا قلندری ها و جنایتکاری ها بردارند... من مسلمان ام و با داس و چکش، کاری ندارم

سیدحسین آل هاشمی - کارمند بانک ملی ایران



خدمات خصوصی و ویژه تحصیلی

تلفن ۶۵۰۴۹۳

- ۱- تدریس زبان انگلیسی - فرانسه آلمانی (مکالمه - ترمی - نافل) برای دانشجویان و مسافران خارج از کشور
- ۲- تدریس تقویتی دروس زبان انگلیسی - فیزیک - شیمی - جبر - مثلثات - هندسه - آمار - حساب و حساب فنی برای کلیه کلاس های راهنمایی - دبیرستان و هنرستان .

اخذ پذیرش تحصیلی

- ۳- و راهنمایی و مشاوره قبل از سفر برای کشورهای های آمریکا - انگلستان - آلمان - فرانسه - کانادا - هندوستان و پاکستان .
- ۴- دانشجویان و دانش آموزان شهرستانی که قصد قبولی در امتحانات و تحصیل در خارج را دارند برای موارد فوق به آدرس امیرآباد شمالی ساختمان ۲۴۹ شماره ۱۰ آرش مکاتبه فرمایند .

مکالمه انگلیسی

بدون گرامر

۸۴۲۸۶۲

اخذ پذیرش

تحصیلی

دبیرستانی

تا دانشگاهی

از کشورهای

آمریکا

انگلستان

فیلیپین

اسپانیا

دفتر منصوری

نشاط

تلفن

۶۶۶۰۳۳۴ و

۶۶۶۰۴۸۴

اخذ پذیرش فوری (توسط تلکس)

امریکا - فیلیپین - هند - انگلستان

میدان ۲۵ شهر پور خیابان بهرامی شماره ۲۰ طبقه سوم دانشگاه دبیرستانی شرکت سالوکی تلفن ۸۳۵۶۴۷

تدریس توسط دانشجوی پلی تکنیک دختر ۷۶۸۳۰۹

اخذ پذیرش

تحصیلی - فوری

از دانشگاه های معتبر امریکا - انگلستان و هندوستان - در اسرع وقت دارالترجمه حسن پور - خیابان شاه

چهارراه امیراکرم

تلفن های: ۶۶۶۹۸۱ - ۶۶۱۹۱۷ و ۶۶۶۱۹۳

۴۸ ساعته

اخذ پذیرش سریع G.C.E انگلیس، فرانسه، آمریکا، فیلیپین، هندوستان، سوئیس با ترجمه رسمی فرح شمالی نبش تکش شرقی شماره ۶۲ طبقه همکف تکنواپد ۸۵۸۰۴۶ و ۸۵۰۸۳۴

کلیه دروس دبستان،

راهنمایی و نظری

با تضمین دبیر

تلفن: ۸۴۵۴۱۵ - ۸۴۲۸۶۲



ورزش هم مثل همه چیز نه «جدا» از همه چیز

اینهم به تمام معنا مثل تمام آن موارد دیگر است. ورزش نیز از همه چیز جدا نبود و نیست و نخواهد بود.

ورزش در کار نیست، همه چیز در هم است و هیچ چیز عملاً وجود ندارد. شاید فردا چیزی ساخته شود. شاید هم باز روزها بگذرد و سالها شود. بدون آنکه صاحب حداقل چیزی باشیم. تا فردا چگونه باشد.

دیروز که امروز هم دنباله است، همه کسی بیک فکر بود. گذشتن امروز کسی بقردا نمی‌اندیشید. کسی نمی‌توانست بقردا بیندیشد از اینجبت، فقط از این جهت مردان دیروزی و امروزی که دنباله بدون تردید دیروز یافتند چندان مقصر نمی‌توانند باشند، هر چند که می‌توان کور ذهنی ایشان را بر رخ کشید و گفت که نمی‌خواستند غیس از این باشند که بودند و هستند. اینکه «نمی‌توانستند» بقردا فکر کنند!!

دیروز که امروز هم دنباله است. همه کس - همه کسان بزرگ و کوچک در ورزش هم یک هدف داشتند روز را شب کنند اما نه بی تفاوت. یک هدف وجود داشت امروز اگر مثل دیروز باشد اصلاً خوب نیست، این را آنها هم قبول داشتند و دارند. اما خوب بودن و خوب نبودن نزد ایشان معنای دیگری دارد. خوب یعنی آنکه امروز از روز پیش به میز و مقام چسبیده‌تر باشند. خوب یعنی آنکه به مرحله و به ترتیب مشروع و نامشروع

نوعی از هنر نوعی از اندیشه

تلویزیون ۲، مثل تلویزیون ۱ به بخش برنامه‌های آن چنانی‌اش پرداخته بود. و خوب میدانید که بهر حال در هر خانه اگر یکی دو تایی نمی‌خواهند چشم و گوششان را از این طریق هم بیازارند، بقیه هنوز نهمیده‌اند که چگونه «بارشان» می‌آورند. و جمعه شبی بود و ساعت از ده گذشته. تلویزیون برنامه ورزشی داشت - که یعنی ورزشی سلامت‌منز - در کنار همه چیز - هائی که بخورد مغز و دماغ مردم میدادند، حرفی هم بود درباره ورزش شبی ری - یعنی شاه عبدالعظیم - و چشمه علی و جوانهای که در آن می‌پرند، که گاه می‌پرند و البته اکثر آنها نمی‌پرند. و حرفهای یا شهردار منطقه و اینکه برای ورزشی آن منطقه و اهالی‌اش چه خواهد کرد و چه فکر نکرده‌اند. از جمله اینکه، اینجا را اگر اجازه بدهند و تصویب کنند، صاف می‌گیریم. اینجا را درخت می‌کاریم. این قسمت محل بازی می‌شود و اینجا محل تفریح.

اما طرف شهردار دوباره آمد که دو تن از حضرات هنرمند، یک خاتم و یک آقا که زن و شوهرند تلفن کرده‌اند و ابرار نگارانی. نگارانی از اینکه نکلند وعده‌های شهردار منطقه عملی شود و در این صورت آن آثار بدیع هنری - کارهای روی سنگ کنار چشمه، همه نشانی از درگاه خاقان بغفور - از میان برود. که اگر چنین شود حیف است و لابد از نان شب هم واجبتر. و بعد یادم آمد که خاتم و آقایی «آغداشلو» از صاحبان رسالت در هنرند و از آنها که هنر برای هنر را در گفتارشان باور ندارند. یا شاید هم دارند و ما خبر نداریم. و سپس این هم بدنیالشی که عجیبی ندارد. اینهم نوعی از هنر است و نوعی از اندیشه. و مردم ما دیگر به همه چیز رسیده‌اند، فقط مانده است اینکه در فکر آثار هنری آنها چنین هنری باشیم. البته آنها در چنین روزهایی و با چنین سروصدائی. به یقین این نیز حاصل خاصی از نوعی هنر و نوعی اندیشه است.

به آب زده بود. والا «آقایان» کم نیستند. والا در تمام این سالها با تمام این پولها که کم نبوده‌است، اما براه خرج نشد و حتی براه هم خرج نشد، ممکن بود کاری کرد که نه برای هر یک یا ده یا صد یا هزار بلکه برای هر چند ده هزار بچه یک زمین برای دیدن برای نشستن برای زمین خوردن، نه زمین خوردن به سبک خرم و شر کای مشهور و غیر مشهورش - برای بازی کردن آنها بازیهای ساده بچه گانه فراهم کرد. والا ممکن بود در تمام این سالها ورزش را هم توسعه داد وهم آفتور که هست به مردم شناساند. اما در آنصورت مگر ممکن بود خوشی در آورند؟ اما در آنصورت مگر ممکن بود که ورزش را در اختیار آدمهایی قرار بدهیم که اصلاً نمی‌توانند یا مردم با مردم بمعنای عام آن نه «مردم ویژه» رابطه برقرار کنند و اصلاً نمی‌توانند یا بفهمند که مردم یعنی چه و مسئله آنها چیست. همچنین بر این اساس دوز میزد. برای آنها درست دوز میزد.

امتیازی و مدالی توسط مردی خودرو - که در این سباط چون زمینسازی برای خوب و خوبتر شدن اصلاً مورد نظر نبود و چون زنها باندازه مردها فرصت نداشتند (فقط در ورزش) انتظاری هم از آنها نمی‌رفت - بدست آید که بدنبالش یک جرخ دوچرخه بشود دوچرخه کم به آرتوی پانصد میلیون تومانی.

یا اگر چرخ و دوچرخه‌ای در میان نبوده، قطعه زمینی که بوده این هم اگر نبود تا کی نبود. زمینهای متعدد وجود داشت که اگر حضرات باندازه زمین‌خوار - های بزرگ برچرات و بر قدرت نبودند، به آن اندازه که صاحب چیزی باشند دستشان می‌رسید. ورزش بیانه‌ای بود برای همین. برای اینکه هر کسی صاحب آلات اولوفی بشود. بیانه‌ای برای آنکه هر کسی از این طریق مدارج ترقی را طی کند.

حال اگر قرعه بنام یکی خورده تا بجرم زدودن کبوتر «جگه» و یا فاصله کبوتر، بدام افتد، این دیگر به اقبال او بود و اینکه دمش بجای کلفتی گیر کرده بود. در یک کلام بی‌گدار

از ما بهترین ورزش

ایرانی باشی و قصد استفاده از اماکن ورزشی تهران پایتخت ایران را که با عادات تو و امثال تو و با بهره گرفتن از نیروهای زیرزمینی و طلت ایجاد شده داشته باشی و آنگاه بینی که انگار تو غریب‌ای و آن غریبه صاحب خانه و یا اگر نه صاحب خانه، آشنای سرایدار خانه.

این حالت روحی تمام کسانی است - تمام همشهریان و همجنسهای ما - که در روزهای تعطیل به ورزشگاه بزرگ صدهزار نفری می‌روند و به چشم می‌بینند که: بعله در ورزش هم سرالانها و خستگان زمان «لله» را - چیز دیگری. و البته این نه آن گروه «مختصی» ورزش است که از دبیران درمدا آنها که ورزش تاج سر ما بوده‌اند. نه. این عده تازه و با قدیمی استفاده کنندگان از اماکن ورزشی‌اند که در ورزشی تخصصی ندارند. اما بهر حال و بهر دلیل «از ما بهترین» از همای ما بهترین.

اخذ پذیرش از انگلیس و امریکا و

ترجمه فوری
نادری چهارراه قوام ساختمان فوقانی
طبقه چهارم تلفن ۳۷۵۵۳۷

حرفها...

□ عیب «حافظه» در این است که فقط پس پسکی کار میکند!

«لویس کارول - نویسنده و ریاضی دان انگلیسی»

□ هر وقت خود را «درست» کردی، آنوقت میتوانی خاطر جمع باشی که یک نفر از تعداد «نادرست» های دنیا کم شده است!

«توماس کارلایل - نویسنده اسکاتلندی»



هدیه شما و قهرمانان ما
هرگز فراموش نمیشود

هر یک از محصولات پارکر در نوع خود بی نظیر است.
پارکو ۷۵ هدیه ای که معروف بند نظری و روشنگری شما است.
پارکو ۱۸۰ قلم سل اعزیز، یک سا همکار در هر هنری که ما دوست داشته
می نویسد.
پارکو ۴۵ محسوب همد، هم بطور معمول جوهر رنگبرد و هم با
کار بویج کار میکند.
پارکو ۲۱ نویسی هم برای زیبایی و هم برای مرغوبیت قلمی برای همه
قی بال پارکو مشهورترین خود کار جهان که عمر آن بی شمار طولانی تر از
سایر خود کارها است.
قلم مازنی یک پارکو نرم ترین قلمی که هرگز دست را حسنه
نمیکند، در عینک زیبا.
پارکو ۲۵ زیبا و با استحکام، با نوک مخصوص تمام استیل
پارکو ۵۰ قلمی که به سندی عذاب و بیخوابی بر می نویسد.
فلوئینگ بال پارکو شاهکاری که نوشتن را دیگرگون میسازد مثل یک
خود کار نرم، مثل یک خود نویس طریقی است.

نماینده انحصاری در ایران، شرکت اذکا خیابان سپهر اهدی ساختمان پارکو
شماره ۱۵۵ تاشن ۸۲۴۳۰۴ - ۸۳۰۵۲۸ - ۸۲۷۰۵۵ - ۸۳۱۱۷۲

 PARKER


DECO

تقدیم به شیک پوشان ایرانی

ساعت های کوارتز دکو دقیق و برقی ساخت سوئیس



دکو بهترین هدیه خوشبخت
جست و درو و ماه

نمایندگی ساعت های دکو - کالپسه - کریستالونیک در خاورمیانه
آدرس - خیابان سعیدی شمالی پلاک ۳۶۴ ساختمان فی هالیمی
تلفن ۳۱۹۳۰۷



بخش شهر فرنگ

شهر، شهر فرنگه خوب
نماشکن، این شهر درندستی
که می بینی اسمش لدنه (خانم)
چون بچه را ساکت کن، به به
چه شهری است این لندن!
خوب حالا ای طرف رونگاه
کن، اون ساختونی که می بینی
ازش بوی نفت مید ساختمون
بی بی سیه.

بی بی سی کجاست؟ خوب
معلومه دیکه، جای مردندی و
ریاکاری و کاسه لیسبه. اون
آقایون خوشگل و اون خانومای
زیبا... (آقا مواظب باش!) بلکه
اون خانومای زیبا هم اهل لغت و
لیس و ایچور حرفها هستن.
عرض کنم خدمت سروران
خودم که این آقایون و خانوما
در زندگی هیچ کاری ندارند
جز اینکه در فکر محبت و
سهریاتی به من و شما هستن.
واسه همین هم روزی سه جلسی
برای ما حرف می زدن و اشک
می دیزن.

اما، وای از اون ساعتی
که دهشون رویاز می کنن. بوی
نفت همه جارو میگیره. بیچاره ها
آدمای به این خوبی که حرفهای
به این فتنگی میزنن ناراجسی
معهده و انسی عشر دارن. واسه
همین هم دهشون بوی نفتبیده.
(دمت گرم مرشد).

اما اون دکلی که بالای
ساختونه، نه خیال کنین که
آته هها، نه، اون باسنجه.
اونواون بالا گذاشتن که بیسن
باد از کدوم طرف ماید، لاجرم از
همون طرف بادش بدن.

شهر شهر فرنگه خوب
نماشکن، چشماتو باز کن، بین
این آقایونی که مثل کولی ها
همه جا سرگردون خیرنگاران
بی بی سی ان، تقاا این آقایون هم
اهل دغلكاری و کاسه لیس ان.
اینا چیزهایی رو می بینن که
خلال زاده ها نمی بینن (برجروم زاده
نعلت، بش بادا) خلاصه اینها اگر
چمتل من وشما موجودات زمینی ان
ولی خلیسی جانوران نازنین ان.
«تفسیرهایی از وقایع می کنین که
اون سرش نیلیدا. آکه بهوشه به
یکی لگد بزنه می کنن قیل زیرش
گرده!»

اما من از به چسب این
بی بی سی خوشم میاد. اونم اینده که
حرفشون یکده. الان سی ساله که
میکن «اینجا لندن، رادیو بی بی
سی» هرگش دیکه بود، اقلا تا
حالا بی بی سی و پک شده بود.
(مرشد جون، با شصت یاشون
تو چشمشون لره).

حسابی بخورده، آنرا از فریزر
درمی آورید، می گذارید یخ هایش
آب شود و آنوقت از این گوشت
استفاده می کنید!

حالا لابد می پرسید پس
جنبه اقتصادی این بحث کجا بود؟
جنبه اقتصادی اینجاست
که یک دستگاه فریزر بطور
متوسط حدود پانزده هزار تومان
قیمت دارد. پس وقتی شما پانزده
هزار تومان بوسی صدونجاهزار
ریال میدیدید و یکدستگاه فریزر
می خریدید، خودبخود زبال شما تمام
میشود. و چون از اول فقط ریال
داشته اید و اسلا دلار نداشته اید،
بنابراین در این لحظه قضیه
برابری ریال و دلار کاملا درمورد
شما مصداق پیدا می کند.

شهر مناسب:
به آسانی می بخشد شما -
هرردی را آسپیرین!

بحث حرفه ای

قبل از عمل، بعد از عمل

بحث حرفه ای این جلسه
نیش بزخانه به حرفه روزنامه نگاری
مربوط می شود.

دور از جان، فرض بفرمائید
که شما سردبیر یک مجله رفانه
هستید و تا مدتی پیش با چاپ
عکس ها و مطالب آتجنالی جامعه
نسوان را به راه راست هدایت
می فرمودید.

با در نظر گرفتن این
فرض در مورد عکس روی جلد
مجله باید این نکته را در نظر
داشته باشید که اگر قبلا عکس
یک خانم را که هفت قلم آرایش
کرده روی جلد چاپ می کردید
و زیرش می نوشتید: «آخرین مد
آرایش برای پانزده امروزه اگر
همان عکس یا عکسی شبیه به آن
را روی جلد چاپ می کنید، باید
با در نظر داشتن اصل مهم دکلی
«قبل از عمل، بعد از عمل» باید زیر
همان عکس بنویسید: «زن امروز
دیگر بازیچه و عروسک نیست که
خودش را هفت قلم آرایش کند».

ضرب المثل قدیمی: زماه
را چو نکو بنگری همه پند است.
ضرب المثل دالمی: نان به
نرخ روز می خور ای پسر!

نساله: با در نظر داشتن
نرخ نان قبل از عمل و بعد از عمل،
تعیین کنید که یک من مسامت
چند سیر کره دارد؟

تذکره خوانندگان عزیز
که احيانا از دندان مستوی
استفاده می کنند لطفا یا مواظب
دندان شان باشند یا مواظب انگشت
حیرت شان.

حالا برای اینکه اصل
بحث علمی را شروع کنم ناچارم
فایده «فریزر» را که یکی از
مهم ترین اختراعات بشری است
برایتان شرح بدهم. البته واضح
و مبهم است که فریزر دستگاهی
است شبیه یخچال که خوراکی ها
را در آن می گذارند تا یخ نزنند
و عفت مدیدی سالم بمانند.

عرض شود که، فایده
فریزر این است که فرض کنیم
شما گوشت یخزده دوست ندارید.
در نتیجه و لخر جی می کنید و
گوشت یخزده خارجی می خرید
و در فریزر می گذارید. آنوقت
بعد از ششماه وقتی این گوشت

اخطار نظامنامه ای: بخاطر
بی مزیگی مرشد، از دستور چای
برای نامبرده خودداری شد. دست
مریزاد.

بحث اقتصادی

«برابری ریال و دلار» یا «فایده فریزر»!

عرض شود که اولیاء امور
نیش بزخانه اصرار دارند که
هرجوری هست بنده یک بحث
علمی بکنم که فهم خوانندگان
قیمت ما برود بالا.
بنده هم که عادت ندارم به
آقای سردبیر «نه» بگویم فی المجلس
یک بحث علمی - اقتصادی -
سیاسی می کنم که شما انگشت
حیرتتان را گاز بگیرید.




**انستیتو
ترمیم مو
کوهپه**

از ناراحتی مو رنج نبرید

کمند پدیده های نو و شگفت انگیز با روش جدید طبق سیستم کشورهای
پیشرفته جهت خانمها و آقایانکه علاقمند بهوهای زیبا و پر پشت هستند
به کمند مراجعه فرمایند تا کلیه ناراحتیهای ناشی از موی شما برطرف شود

شاهراه - سیاهی شمالی، مقابل دبیرستان جاویدان ساختمان ۱۷
طبقه سوم شماره ۱۱۲، تلفن ۶۴۱۹۱۲، ۹ صبح ۷ شب

پذیرش تحصیلی ۴۸ ساعته

**نشانی: چهارراه پهلوی تخت جمشید - ساختماراستار
(شماره ۵۴۹) طبقه چهارم - سازمان بین المللی پاشا**

تلفن ۶۴۶۶۳۵ - ۶۶۸۱۳۴

شامپو ۷ گیاه گلمو موهای شما را نرم، لطیف و شفاف میکند

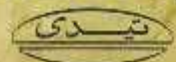
در طبیعت گیاهان بیشاری آفریده شده است. شوارتسکف آلمان ۷ گیاه از بین آنها برای تهیه شامپو جدید ۷ گیاه گلمو انتخاب کرده، ۷ گیاهی که لطافت، شفافیت و سلامتی طبیعت را بموهای شما میدهد. سلامتی، شفافیت و لطافتی که از یک شامپوی خوب انتظار دارید.

جدید



شما می بینید
شما حس میکنید

Schwarzkopf



سون آپ

تنه‌انوشابه‌ای که به رنگ احتیاج ندارد

